تاریخ

سلطنت قباد وظهور مزدك

تألیف

آرتور کریستن سن

ترجمه

نصرالله فلسفی

از نشریات موسسه خاور

طهران ۱۳۰۹

چاپخانه خاور تهران

سلطنت قباد و ظهور مزدک

مقدمه

آقای **تئودر نولدکه** در سال ۱۸۷۹ قسمتی از آثار طبری را که در آن از تاریخ ساسانیان[۱] سخن رفته است ترجمه کرده و در این ترجمهٔ گرانبها اطلاعات چندی از تاریخ آئین مزدک در زمان سلطنت قباد اول بما میدهد

این مستشرق عالیمقام با فضل و اطلاع کاملی که از مختصات اوست ، تمام موادی را که از تاریخ آنزمان در دست داشته است گرد آورده و از آنجمله مجموعه ای از تاریخ آنعصر ترتیب داده که مطبوع عامه شده است معهذا در غالب موارد نتیجهٔ حوادث نا معلوم و تاریکست و چون از آنزمان تا بحال منابع دیگری بدست آمده است که خالی از اهمیت نیست بگمان من شاید بتوان امروز نتائج حقیقی تر نائل شد و برفع نقائص اطلاعات تاریخی عصری که مورد بحث است توفیق یافت[۲]

۱- Geschichte der Perser und Araber zur Zeit des Sasaniden
قسمت ترجمهٔ این کتاب را همه جا با علامت « ط . ن » وقسمت یادداشتها و ملاحظات مترجم را با علامت « ن ط » اشاره خواهم کرد

۲ - ازوقتیکه کتاب آقای نولدکه Noldeke منتشر شده است ، خلاصه تاریخ آئین مزدک بکرار توسط م ا ژ برون M E G Browne در کتاب « تاریخ ادبیات ایران » (جلد ۱ صفحه ۱۶۶ تا ۱۷۲) و باردیگر توسط م ا ژ ون وزندنك M D G von Wesendonk در یادداشت مختصری بعنوان DieMazdakiten Eine kommunistisch-religioseBewegungim Sasanidenreich Sonderabdruck aus«Der Neue Orient »,Band 6, Heft 1, Berlin 1919) و بالاخره توسط آقای سید محمد علی جمال زاده در دو مقاله جریده فارسی کاوه برلن (نمره ۳و۴و۵ سال ۱۹۲) نوشته شده است و نویسندهٔ اخیر الذکر موضوعرا مفصلتر بیان کرده و تقریباً از تمام منابع موجوده استفاده نموده ،ولی برآنچه آقای نولدکه تحقیق کرده اند مطلب اساسی نفزوده است .

مآخذ

۱ ـ مآخذ خارجی معاصر یا مآخذی که در آنها از معاصرین شواهدی ذکر شده است

یسوع استی‌لیتس ـ تاریخ سریانی یسوع اسیلیتس[۱] در حدود سال ۵۰۷ میلادی نگارش یافته است واز وقایع سنوات ۴۹۴ تا ۵۰۶ سخن میراند چند فصل این تاریخ که بمنزلهٔ مقدمهٔ آنست خلاصهٔ وقایع یك قرن قبل را بیان میکند یسوع چنانکه خود گفته است «وقایع را مسمی بل میکند که هموطنانش همگی صحت آنرا شهادت میتوانند داد[۲]» و چون در بارهٔ ایرانیان خارج مذهب اطلاعات کافی داشته است آنچه را که شنیده با نهایت سادگی بیان کرده است

یسوع در مقدمهٔ تاریخ خویش (فصل ۹) ازسلطنت فیروز و دو شکستی که درجنك با هیاطله براین پادشاه وارد شد سخن‌میراند و می نویسد که درشکست دوم فیروز اسیر شد وبرای نجات خویش ناگزیر فرزند خود قباد را بگروگان بدشمن سپرد سپس شرحی در باب مرك فیروز و شکست یافتن سپاهیان وی ازهیاطله درجنگی دیگر و سلطنت برادرش ولاش (بلاش) که مردی ملایم طبع‌وصلح‌جوی بود ، بیان میکند پس از آن میگوید که ولاش چون برای پرداخت حقوق سپاهیان نقدینه ای در خزانه نداشت و هیئت مؤبدان زرتشتی را نیز بواسطهٔ آنکه «میخواست قوانین‌مذهبی ایشانرا منسوخ کند و در بلاد مملکت گرمابها بنا نهد» بر خود خشمگین ساخته بود ، سرانجام از سلطنت خلع‌شد واو راکور کرده قباد پسر فیروز را بسلطنت برداشتند شهریار جدید از **آناستاز**[۳] امپراطور روم مبالغی برسم کمك مالی خواست و او را تهدید کرد که هرگاه آنمبلغ

---

۱ - The Chronicle of Joshua the Stylite, With a translation by W Wright Cambridge 1882

۲ - مقدمه نویسنده ، فصل ٤ ۳ - Anastase

کسی که رحمت تفحص در منابع مربوط سلطنت قباد و ظهور مزدك را قبول میکند در مطالعات خود خویشتن را نا گزیر می بیند که از تمام حوادث قابل ملاحظهٔ آنعصر معرفت حاصل کند، چه تقریباً هر یك از اینگونه حوادث از جهتی با تاریخ آئین مزدك مربوطست علاوه من خواسته ام از خود شهریار اشترا کی « کمونیست » که در تاریخ ایران موضوعی منحصر است معلوماتی تحصیل کنم و این مقصود مگر با تدقیق کامل در حرکات واعمال این پادشاه ، چنانکه از منابع موجوده بر می آید ، امکان پذیر نبود در تحقیقات خویش بمطالب بیان مطالب مربوط بامورلشکری ودیگر اسامی بلادی که نامهای آنرا نقباد نسبت داده اندچشم پوشیده ام درضمن مطالعه ومعاینه آثاری که نویسندگان ایرانی وعرب راجع بزبان موضوع بحث مانگاشته اندمقصودمن آن بوده است کهدرباب تاریخ روایاتی کهدرزمانهای اسلامی راجع بوقایع سلطنتی شهریارساسانی نقل کرده اند مجموعه ای ترتیب دهم

درخلاصه ای که ازتاریخ یسوع استی لیتس [1] استخراج کرده ام بواسطهٔ اینکه زبان سریانی نمیدانم ازترجمهٔ رایت [2] استفاده نموده ام

آرتور کریستنسن

[1] Joshua Stylites- [2] Wright -

همراه وی کند واورا در سپه بزرگان ایران و باز گرفتن سلطنت از دست رفته یاری دهد ، پدر زنش بیز بدین خواهش اورا لشکری فراوان داد و قباد رو بایران آورد برادرش از خبر وصول او بگریخت و قباد بمقصود خویش رسیده بزرگان ایران را بکشت »، تامـوریهـا و کادیشی هـا هم از بیم سپاه هیاطله گردن بطاعت وی نهادند اعراب نیز با او بر ضد یونانیان متحد شدند و ارامنه چون اطاعت نکردند از پای در آمدند ، ولی قبـاد با آنکه غالب بود از پی اعدام ایشان بر نخاست و بر خلاف وعدهٔ کرد که اگر در جنگ با یونانیان او را یاری کنند از پرستش آتش معافشان خواهد داشت ارامنه هم کرهاً از ترس پذیرفتند » [فصل ۲٤]

ستوع اسبی لیـس در فصول ٤۸ تا۹۸ از جنگ ایران و روم شرقی سخن میراند سبب این جنگ قباد بود که در سال ۵۰۱ باراضی یونانی تاخت وشهر تئودوزیوپولیس[۱] (ارزروم)را تسخیر کرده باد غارت داد و آتش زد و مردم آنشهررا باسیری برد پس از آن در سال ۵۰۹ نیز شهر آمد[۲] (آمیدا)رافتح کرد واز غارت آن نیز مضایقه ننمود درین فتح متجاوز ازهشتاد هزارمرد نابود شدند وسیاری دیگر رانیز یادرخارج شهرسنگ باران کردند،یادرحلقه انداختند یاباشکال مختلفه دیگر که شرح نمیتوان دادبهلاکت رساندند (فصل۵۳)

در آمد قباد گرمابهای یونانی رادید و خود در آن گرمابها استحمام کرد و آن گرمابهاچنان او را خوش آمد که چون بایران باز گشت فرمان داد در تمام شهرهای مملـکت گرمابها بنا کردند جنگ قباد با روم شرقی ، که اعراب حیرهٔ نیز بسرداری ملک خود نعمان در آن مداخله تام داشتند ، در سال ۵۰٦ بپایان رسید نعمان در حدود ۵۰۲ یا ۵۰۳ درجنگ مجروح شد و بمرد بموجب معاهده ای

۱ Theodosiopolis ۲ Amid-

را بهرسند بر سرش لشکر خواهد کشید . ولی امپراطور چون «پیغام درشت ویرا شنید و از رفتار ناپسندیدهٔ او آگاه شد و دانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتیان‌را ، که امر باشتراك زنان می نمود و مطابق آن هر کسی میتوانست با هر زنی که بخواهد نزدیك‌شود ، از نو قائم ساخته ، و با ارامنه که در اطاعت او بودند ، بعلت آنکه پرستش آتش را تن نداده‌اند ستمکاری بسیار روا داشته» درخواست او را رد کرد و پیغام فرستاد که تا شهر نصیبین بروم شرقی تسلیم نشود قبول آن ممکن نیست (فصل ۲۰) ارامنه نیز سر شورش بر داشته سپاهیانی را که قباد بدفع ایشان فرستاده بود درهم شکستند (فصل ۲۱) کادیشی ها و تاموری ها نیز طغیان کردند ، اعراب‌هم که در اطاعت شهریار ایران بودند ، چون احوال دولت قباد را آشفته دیدند کوس مخالفت زدند « و با حد توانائی در خاك ایران از قتل و غارت دریغ نکردند » (فصل ۲۲) « بزرگان ایران‌نیز بهانی بر ضد قباد پیمان بستند و بر آن شدند که او را کشته مملکت را از خوی زشت و قوانین ناپسند وی برهانند قباد چون ازین امر آگاه شد مملکت را ترك گفته بسر زمین هیاطله گریخت و بپادشاه ایشان ، که‌ایام گروگانی را نیز نزد وی بسر برده بود پناهنده شد (فصل ۲۳) پس برادرش **گاماسپ** (جاماسب) بجای‌او بر تخت‌سلطنت ایران‌نشست قباد نیزدر سرزمین هیاطله‌باخواهر زادهٔ خویش ، براوخت گرد خواهرش درجنگی که موجب هلاك فیروز شد دردست هیاطله اسیر افتاده بود و چون دختر شاه بود همخوابهٔ پادشاه ایشان گشت و ازو دختری بوجود آورد چون قباد شاه هیاطله پناه برد خواهرش دختر خویش بدو داد قباد پس از آنکه داماد شاه شد گستاخ گشت و همه روز پیش او بعجز و لابه بنشست تا لشکری

پس از مرگ فیروز چون جز پسر کوچک او قباد پسران دیگرش نیز با وی در جنگ مقتول شده بودند[1] ، ایرانیان قباد را بسلطنت بر داشتند ایرانیان همه سال بهیاطله خراجی میدادند ، تا اینکه قباد قدرتی حاصل کرد وچنان توانا شد که از ادای خراج استنکاف نمود دوران استیلای هیاطله بر ایرانیان دو سال بود

[فصل ۳-٤] علاوه برین قباد چون درسلطنت قدرتی یافت بدعتهای تازه نهاد و قوانین جدیدی وضع کرد از آنجمله یکی امر باشتراك زنان بود که مردم را بد آمد وبدین سبب بر وی شوریده او را از سلطنت بر داشتند و در بند کردند ، و چون از فیروز (بجز قباد)[2] پسری نمانده بود و بنا بر قانون مملکت تا ازخاندان شاهی کسی وجود داشت سخت شاهی دیگران امکان ناپذیر بود ولاش(بلاش) برادر فیروز را بشاهی بر گزیدند ولاش بزرگان ایران راگرد آورد تا در بارهٔ قباد مشورت کند بسیاری ازیشان باکشتن اومخالف بودند ، **گشنسبداد** که سپهسالار سرحدات مجاور خاك هیاطله بود و منصب عالی **کنارنگی** داشت ، چاقوی کوچکی که ایرانیان در ناخن گرفتن بکار میبردند نموده گفت این چاقو بدین کوچکی امری را انجام میتواند داد که هزاران مرد جنگی ازانجام آن عاجز خواهند گشت لکن سائر بزرگان بر گفتار او توجهی نکردند و محبوس ساختن قباد را در **«قلعهٔ فراموشی»** همداستان

---

۱ - این مطلب اشتباهست ، چه پس از فیروز برادرش بلاش چهار سال سلطنت کرد و پس از آن قباد بپادشاهی رسید ، علاوه برین پس از مرگ فیروز غیر از قباد پسر دیگر او جاماسب نیز زنده بود

۲ - بازهم نویسنده اشتباه کرده است بلاش پیش از قباد بپادشاهی رسید ، شاهزاده ای که پس از خلع قباد بر تخت نشست جاماسب برادر وی بود ،

که بین سلر[1] سردار سپاه رومی و بویه[2] اسپهبد ایران منعقد شد ، طرفین برای مدت محدودی صلح کردند و ایرانیان آمد را تخلیه نمودند - روایت سوء استیلیس درسخاحم میشود[3] در میان مآخذ سریانی بعداراو کتاب کرونیکن سیریاکوم[4] ابن العبری (متوفی در سال ۱۲۸۶ میلادی یا ۶۸۵ هجری) درباب فتح آمد حاوی اطلاعات مفیدیست ، لکن در سایر مطالب کتاب مزبور اشتباهات فراوان دیده میشود و بدین سبب قابل اعتماد وملاحظه نیست

پروکوپیوس[5] - پروکوپیوس[6] نویسندهٔ مشهور روم شرقی و مورخ **ژوستی نین**[7] در محل سزاره (قیصریه)[8] واقع در فلسطین در اواخر قرن چهارم میلادی تولد یافته بود مهارت او در زبان سریانی که در سراسر آسیای غربی رواج داشت تردید پذیر نیست

پروکوپیوس چون درسال ۵۲۷ میلادی بعنوان مشاور قانون و منشی مخصوص همراه **بلیزاریوس**[9] بوده در جنگهائی که سردار مزبور دراواخر سلطنت قباد کرده استحضور داشته ، بنابرین کتاب اودر باب اعمال لشکری وجنگی آنزمان از مآخذ موثقه شمار میرود

علاوه اوضاع و حوادث زمان قباد را چنانکه از ایرانیان و سایر آشنایان مشرق زمینی خویش شنیده است نقل میکند معهذادر اطلاعات وی که خلاصهٔ آنرا ذیلا نقل میکنیم اشتباهات بزرگ دیده میشود

فیروز پادشاه ایرانیان درجنگی که باهیاطله یا «هونهای سفید» که با سائر قبائل هون از حیث سفید پوستی و خوش سیماتر بودن و نظامات اجتماعی و تمدن ممتاز بودند ، کرد شکستی فاحش یافت و هنگام فرار بهلاکت رسید

B. Hebraeus - ۴ Chronicon Syriacum - ۳ Bor - ۲ Celer - ۱

۶ - طبع کرش ، لیپزیك ۱۷۸۹ صفحه ۷۹ ؛ ترجمه صفحه ۷۷ Procopios - ۵

Belisaire - ۹ Césarée - ۸ Justinien - ۷

هیاطله رفت و شاه ایشان دختر خویش بدو داد و سپاهی فراوان در اختیار او گذاشت تا با ایرانیان بجنگد

قباد چون بقلمرو گشنسب داد رسید یکی از بزرگان را گفت که هر کس آبرور دراطاعت وی بزرگان سبقت جوید برتبهٔ کنارنگی[1] خواهد رسید لکن از این گفته زود نادم شد ، چه بیاد آورد که اعطای اینگونه مناصب ، بنا بر قانون مملکت ، جز آنانکه بحکم وراثت شایسته آمد جائز نیست قضا را نخست خوانی از خاندان گشنسب داد موسوم به **آذرگندبد** گردن باطاعت وی بنهادوقباد بی آنکه از قانون تخلف کند بوفای عهد توفیق یافت پس قباد بآسانی بر ممالک خویش مسلط شد و بلاش که هوا خواهانش او را ترك گفته بودند پس از دو سال پادشاهی دستگیر و کور شد قباد گشنسب داد را بیر بکشت ومقام وی را به آدرگندبد سپرد سیاوش هم برتبهٔ **ارتشتارانسالاری** «که برترین مراتب کشوری و لشکری بود» نائل آمد واو نخستین کس وآخرین کسی بود که بدینمقام رسید سپس قباد بنیان پادشاهی خویش را استوار ساخت و « چون در کیاست و شهامت بی مانند بود» بآسانی در سلطنت صاحب اقتدار گشت (فصل ٦)

پس ازچندی قباد ازآناستاز امپراطور روم مبلغی وام خواست تا یاری سپاهیان هیاطله را پاداش دهد امپراطور با برخی از بزرگان مشورت نمود و صواندید ایشان درخواست شاه ایران را رد کرد چه مساعدت در استحکام دوستی ایرانیان و هیاطله از خردمندی دور بود پس قباد بیاری لشکریان هیاطله بجنك رومیان برخاست و بر ارمنستان حمله برده شهر آمد را پس از محاصرهٔ طولانی بگرفت پس از چندی قبائل هون بر نواحی شمال ایران

---

۱ - مقصود مقام گشنسب داد است

شدند نام این زندان از آنجهة قلعه فراموشی بود که محبوسین آن یکباره از خاطرها فراموش میشدند و هرگاه کسی نام ایشانرا بر زبان میراند بهلاکت میرسید[۱] (فصل ۵) زن قباد که سخت زیبا بود شوی خویش دسترس داشت و اورا طعام میبرد[۲] کوتوال قلعه بدو عاشق شد ودر صدد فرصت دادن وی بر آمد زن این مطلب با شوی در میان نهاد و قباد او را امر داد که تسلیم کوتوال‌شود. کوتوال نیز چون شیفتهٔ زن بود دیدار شوی را برو آزاد کرد در همانحال یکی از بزرگان ایران بنام سیاوش که هوا خواه قباد بود در اطراف قلعه از پی فرصت میگشت تا شاهرا ازحبس برهاند پس قبادرا بوسیله زن آگاه ساخت که با سواران واسبانی چند نزدیك زندان منتظر است روزی شامگاه قباد زن خویش را امر داد که بلباس وی در آید و خود نیز جامهٔ زن در بر کرده بدانصورت از زندان بگریخت بامداد آنشب زندان بانان چون در زندان نگریستند کسی را با جامهٔ قباد دیدند وگمان بردند که او قباد است وفرار شاه چندروزی پوشیده ماند - دراینجا نویسنده ازسرگذشت زن قباد چیزی ننگاشته است، چه دراین باب روایات فراوان نقل کرده اند -

قباد چون بدستیاری سیاوش از زندان گریخت با او سرزمین

---

۱ - دراینجا پروکپیوس یکی از وقایع زمان سلطنت شاپور دوم وموضوع خود کشی ارشك (Arsace) شاهزادهٔ ارمنستان را که در قلعهٔ فراموشی محبوس بودنقل میکند و اینواقعه را فوستوس دو بیزانس Faustusde Byzance مورخ ارمنی هم در کتاب خود ذکر کرده است

۲ - چنانکه از مطالب بعد بر می آید آمدو رفت زن قباد با اجازت و اجازهٔ کوتوال بوده است.

را بهرزندی بپذیرد امپراطور و برادر زاده اش **ژوستی نین** که ولیعهد وی بود ، در قبول درخواستهای قباد متفق بودند ، ولی **پروکلس**[1] که مقام **کوسنوری**[2] داشت امپراطور را منصرف نمود و چون قباد در نامهٔ دیگر از امپراطور خواهش کرد که چند تن از بزرگان روم را برای انعقاد مصالحهٔ قطعی تعیین کند و ترتیب قبول خسرورا بفرزندی کتباً بدو اطلاع دهد، امپراطور بدستور پروکلس جواب داد که بفرزندی پذیرفتن خسرو « چنانکه شایستهٔ افراد قبائل وحشی است صورت پذیر نتواند بود ، یعنی این امر در میان وحشیان با سلاح انجام میگیرد نه با نوشته وسند » سپس امپراطور سه تن از بزرگان را برای عقد مصالحهٔ قطعی نامزد کرد ازجانب شاه ایران نیز **سیاوش** و **ماهبد** تعیین شدند و در سرحد مملکت نمایندگان رومی را ملاقات کردند ، ولی چون از طرفی ایرانیان در مملکت **لازیکا** (کلشیس[3] سابق) برای خود حقوقی قائل بودند و از طرف دیگر طرز بفرزندی پذیرفتن خسرو در نظر ایشان نا پسند می نمود ، نمایندگان طرفین از یکدگر جدا شدند وخسرو که بجانب سرحد می آمد تا از آنجا بروم رود ، خشمگین نزد پدر بازگشت

پس از آن ماهبد پیش قباد زبان بدگوئی سیاوش گشود و گذشته از اتهامات دیگر ، او را متهم کرد که موضوع لازیکا را بعمد پیش کشیده و بی سبب بنیان صلح دولتین را متزلزل ساخته است پس بزرگان ایران برای رسیدگی و مشورت درین امر

---

۱ - Proclos

۲ - کوستور (Questeur) در روم قدیم بر حکامی اطلاق میشد که مأمور امور مالی بودند.

۳ - Colchis .

تاحسد و قباد ناچار برای دفع خصم جدید بایران بازگشت ایرانیان شهر آمد را در برابر هزار لیور طلا برومیان رد کردند و مصالحه نامه ای بین سلر سردار رومی و **اسپهبد**[1] ایرانیان منعقد گشت (فصل ۷—۹) قباد عاقبت بر « دربند های خزر » که مورد تاخت و تاز وحشیان شده بود دست یافت در همانحال امپراطور روم نزدیك سرحد ایران قلعه ای بنام **داراس** (دارا) بنا نهاد و قباد چون از جنك وحشیان فراغت یافت برین امر که مخالف قرار داد دولتین بود اعتراض کرد ولی امپراطور گاه با تهدیدو گاهبا وعدهای دوستانه و تقدیم مبالغ هنگفت شاه ایران را آرام نمود . با وجود این ایرانیان خرسند نبودند و مخصوصاً چون امپراطور روم قلعهٔ دیگری در ارمنستان نزدیك سرحد ایران بنا کرد آتش خشم ایشان تند تر شد (فصل ۱۰)

پس از آنکه **ژوستن**[2] تخت امپراطوری روم شرقی نشست ، قباد در صدد تعیین جانشین خویش برآمد

پسر دوم او **جام** (زامس) جانشین پدر نمیتوانست شد ، چه یك چشمش کور بود پسر بزرك خود **کاوس** را هم دوست نمیداشت و بیشتر مایل بود که تاج و تخترا بکو چکترین فرزند خویش **خسرو** که از خواهر اسپهبد بوجود آمده بود سپارد ولی جام چون از دیگر پسران قباد دلیرتر بود ایرانیان بیشتر بدو مایل بودند و قباد از آن میترسید که پس ازمرگش باسلطنت خسرومخالفت کنند ، پس رسولان چند نزد ژوستن امپراطور روم فرستاد و ازو درخواست صلح قطعی نمود وخواهش کردکه امپراطور خسرو

---

۱ پروکوپیوس اسپهبد را اسم خاص پنداشته است

۲ - Justin

اندك زمانی بعد ژوستن امپراطور روم درگذشت و در عهد جانشین او ژوستی‌نین جنك ایران روم تجدید شد سردار ایرانی **فیروز** « معروف به **مهران**[1] » در محل دارا از لشکریان رومی شکست یافت و قباد برای تنبیه آن سردار از سرش افسر زربنی را که نشان افتخار وی بود برگرفت سپس ازجانب روم **روفینوس** نام نزد قباد آمد تا در باب شرائط صلح مذاکره کند شاه ایران جواب داد زمانی بمصالحه راضی میشود که دولت روم مبلغی را که برای حفظ دربند های خزر تعهد کرده است بدولت ایران بپردازد وقلعهٔ دارا را نیز ویران کند لکن مذاکرات صلح بجائی نرسید درسنوات اخیر پادشاهی قباد **المنذر** شیخ‌عرب نیز باایرانیان کمهای فراوان کرد [فصل ۱۳-۲۱] بالاخره زمانی که باز ایرانیان با روم در زد و خورد بودند قباد سخت بیمار شد و با ماهبد که از دیگر بزرگان بدو نزدیکتر بود در باب جانشین خود مشورت کرد وگفت که میترسد ایرانیان پس از مرگش بامنظور وی ، یعنی سلطنت خسرو مخالفت کنند

ماهبد گفت بهتر آنست کهمیل خودرا درباب سلطنت‌خسرو بنویسد تا ایرانیان را یارای مخالفت نماند قباد نیز در وصیت‌نامهٔ خود نوشت که پس از وی خسرو شاه ایراست پس ازمرك قباد پسر بزرگش کاوس ادعای سلطنت کرد ولی ماهبد گفت کههیچ کس بی اجازهٔ بزرگان بمقام‌پادشاهی نمیتواندرسید ، سپس درانجمن بزرگان وصیت نامهٔ قباد را بخواند بزرگان نیز باحترام فضائل‌قباد خسرو را بسلطنت بر داشتند

آگاثیاس - مختصری از تاریخ قباد که **آگاثیاس**[1] مورخ یونانی (متوفی در سال ۵۸۳ میلادی) در اواخر کتاب چهارم ازتاریخ

Agathias - ۱

گرد آمدند ، ولی حسد بر رأی ایشان از قانون فرمانرواتر بود ، چه بزرگان ایران بر مقام ارجمند سیاوش بدیدهٔ حسد میگریستند ، و چون سیاوش در اعمال خویش مطلقاً عدل و انصاف پیشه کرده و بدین سبب از بزرگان دیگر که کبر و غرورشان جبلی بود متکبر تر می نمود ، از او کینه ای در دل داشتند پس برو تهمتهای تازه زدند و گفتند که سیاوش قوانین ومقررات ایران را محترم نمیشمارد و خدایان دیگر را ستایش می کند و بر خلاف قوانین ایران جسد زن بو مردهٔ خویش‌را بخاك سپرده است سرانجام قضات حکم قتل سیاوش دادند و قباد با آنکه او را دوست میداشت ، باحترام قوانین مملکت‌امر بکشتن‌وی داد ورتبهٔ ارتشتاراسالاری بر افتاد (فصل ١١)

پس از آن قباد بر آن شد که قوم ایبر[١] را که عیسوی‌مذهب ومطیع وی بودند بقبول مراسم وآداب مذهبی خویش مجبورسازد پس شاه ایشان گرگین [گورژس] فرمان داد که درتمام اموردینی از ایرانیان پیروی کند و مخصوصاً تدفین مردگان را موقوف داشته آنهارا چنانکه در ایران مرسوم بود پیش طیور گوشتخوار و سگان اندازد گرگین ازین فرمان سر پیچید و امپراطور روم را یاری طلبید قباد نیز سپاهی بسرداری بویه (بوئس) که عنوان وهریز داشت بجنك وی روانه کرد و چون امپراطور روم سپاه کافی بکمك گرگین نفرستاده بود ، گرگین ناچار به لازیکا گریخت سپس لشکریان رومی بسرداری سیتاس[٢] و بلیزاریوس بارمنستان ایران تاختند و درین سفر بود که پروکوپیوس بعنوان مشاور قضائی ومنشی‌مخصوص با بلیزاریوس همراه گشت (فصل ١٢)

١- ایبرها (les ibères) درگرجستان کنونی میزیسته‌اند

٢- Sittas

عـاقبت قـانون مزبور موجب ظهور فتنه و خلع وی شد چـه ایرانیان برضد او همداستان شدند وسر بشورش برداشته اورا پس از یازده سال پادشاهی خلع کردند و در قلعهٔ فراموشی انداختند سپس مقام سلطنت را به جاماسب پسر دیـگر پیروز، که بملایم طبعی وداد گری مشهور بود،سپردند و گمان داشتند کـه بدینطریق کارها نظام یافته است و از آنپس سلامت و آرامش میتوانند زیست اما قباد در اندك زمانی، یا چنانکه پروکوپیوس نوشته است بدستیاری زن خود که برای نجات او از جان هم دریغ نداشت ، و یا بطریق دیگری از زندان بگریخت وبسرزمین هیاطله رفته ازشاهنشاهان یاری خواست ، پادشاه هیاطله در سستی و بی ثباتی کار او اندیشه کـرد و او را بمهربانی بسیار بپذیرفته دلداری داد و آتش اندوهش را با سخنان دوستانه و کلمات امیدبخش تسکین بخشید و بدینطریق خاطراورا در صبرو بردباری و انتظار فرصت قوی ساخت با او در یك خوان طعام خورد و بسلامتیش دوستانه باده نوشی کرد و او را جامه های گرانبها بخشیده آنچه لازمهٔ مهمان نوازی ومهربانی بود در حق وی بجای آورد پس از انـدك زمانی دختر خویش نیز بدو داد و او را باسپاهی گران برای برانداختن مخالفان وباز یافتن مقام از دست رفته بایران باز گرداند قباد پس از مراجعت بی کوشش وخطر بر دولت دیرین دست یافت ، چنانـکه گـمی هر گز از آن دور نبوده است

تخت سلطنت هنگام مراجعت اوبی مدعی و فی الحقیقه در انتظار وی بود ، چه جاماسب بمیل خویش از پادشاهی کـناره گرفت وترك مقام سلطنت را کـه چهار سال ازآن بهره مند شده بود صلاح خود

سلطنت ژوستی ین نقل میکند ، برای منظور ما اهمیت مخصوص دارد ، چه نویسنده مدعیست که مأخذ آن سالنامهای سلطنتی محفوظ در دفاتر **تیسفون** بوده است بنابر درخواست آگاتیاس **سرژیوس**[1] مترجم، که خسرو انوشروان او را داناترین مترجمان مملکتین می شمرد ، برؤسای دفاتر سلطنتی ایران مراجعه کرد وازآنان درخواست نمود که سالنامها را باو نشان دهند سپس با اجازه آنان از روی سالنامهاسامی پادشاهان ایران ومدت سلطنت ووقایع مهم دوران پادشاهی هریك رااقتباس کرد وآنها را برابر یونانی درآورده برای آگاتیاس فرستاد

آگاتیاس پس از بیان وقایع سلطنت چهار سالهٔ بلاش مینویسد « پس از وی قباد پسر فیروز در ایران بپادشاهی رسید و باروبیان و وحشیان مجاور مملکت جنگهای بسیار کرد و بموجب فراوان نائل شد و سلطنت او پیوسته با فتنه و فساد توأم بود قباد با رعایای خویش بخشونت و رشتخوئی رفتار میکرد ومیخواست نظم و قاعدهٔ مرسوم را بر اندازد و در جماعت مردم انقلاباتی پدیدآورده اخلاق دیرینه را دگرگون سازد میگویند که این پادشاه قانونی وضع کرده و اجازه داده بود که زنان تمام مردان بلا استثناءتسلیم شوند و بگمان من اتخاذ این طریقه مبنی بر دلائل عقلی سقراط وافلاطون بوده و شاه ایران باوضع قانون مزبور بفائده ای که بنا بر دلائل فلاسفهٔ مزبور ازین طریقه متصور است توجه نداشته قانون مزبور اجازه میداد که مردان بدلخواه خویش با هر زنی ، حتی با زنان شوهر دار معاشرت و نزدیکی کنند وضع این قانون موجب گناهکاری فراوان شد و هرچه حکام ایرانی (ساتراپها) آشکارا از آن اظهار تنفر کردند ودوام آن مصیبت راتحمل ناپذیرشمردند ثمری نبخشید

[1] Sergius

مذهبی و سایر روحانیین از تیغ گذرانیدند و کشش آنقوم پیش چشم شاه صورت گرفت ، علاوه بر این دارائی آنان را ضبط کرده معابدشان را بمسیحیان داد و احکامی بنواحی مملکت فرستاد تا هر یك از پیروان مانی بدست آید بکشند کتب آنانرا نیز در آتش سوخت این بود آنچه **بستگار**[۱] ایرانیان که پس از قبول دین مسیح بنام **تیموتئوس**[۱] موسوم شد نقل کرده است »

تئوفانس[۲] (متوفی در سال ۸۱۸ میلادی، ۲۰۲ هجری)[۳] - « اما پسر فیروز پادشاه ایرانیان در یکروز هزاران نفر از پیروان مانی را

۱- (Timotheus) **تیموتئوس** داخل در خدمات دولتی ایران بوده و مورخی که ذکر اورا نموده اند صفت **بستگیار** Bastagiaros (**بستگار** Bastagar چنانکه در متن نوشته شده است ضبط آقای **کریستن سن**) را باسم او زیاد کرده اند که معنی آن درست معلوم نیست و شاید بمعنی « باجگیر » باشد چنانکه **اشپیگل** آلمانی هم در کتاب خود موسوم به « وصف الحال ایران قدیم » از قول **ایزیدر** Isidor یونانی ذکر کمرکخانه ای را مینماید در نزدیکی قریه‌ صحنه موسوم به **بتسیگربان** Batsigraban و میگوید که این کلمه از کلمهٔ « باج » و از یکی از مشتقات مصدر « گرفتن » آمده است

Fr Spiegel, Eranische Altertumskunde, Leipzig 1871, S 119 und Bemerkung 2

(نقل از حاشیهٔ مقاله **آقای جمال زاده** در باب مزدك در روزنامهٔ کاوه، شمارهٔ ۳ سال اول، دورهٔ جدید، صفحه ٦ - مترجم)

۲ - تئوفانس (Theophanes) از نویسندگان روم شرقیست که درحدود ۱۲۳ هجری تولد یافت و در ۲۰۲ در گذشت تئوفانس برای روم تاریخی از سال ۲۸٤ تا ۸۱۳ پس از میلاد مسیح (۱۹۸ هجری) نوشته است

۳ - (صفحه ۲۹٦ از قسمت ۱۸

(Chronographia, I-P.Migne, Patrologia Series Graeca در اینجا موضوع بحث در سال ۵۱٦ میلادی ذکر شده است ، سایر آنچه آقای نولدکه نوشته اند (ن ط ، صفحه ٤٦٥) تئوفانس وقایع مزبور را در ضمن حوادث سنوات ۵۲۲-۵۲۳ ذکر کرده در هر دو صورت تاریخ صحیح نیست چه واقعه قتل پیروان مزدك در سال ۵۲۸ یا ۵۲۹ روی داده است

پنداشته هوای جاه طلبی از سر بیرون کرد و در امان زیستن را برتر شمرد و با این رفتار عاقلانه جان خویش از خطر نجات داد اما قباد که در پادشاهی از پیش توانا شده بود ، بجز یازده سال نخستین سی سال دیگر در ایران سلطنت کرد، چنانکه دوران پادشاهی او چهل و یکسال رسید » - آگاتیاس از سائر وقایع سلطنت قباد بعنوان اینکه دانشمندان پیش از وی شرح آن وقایع را بصحت نگاشته اند ، چیزی نمی‌نویسد و نظر او بیشتر بپروکوپیوس بوده است

مالالا[۱] « در همین زمان[۲] آئین مانویین[۳] باز در ممالک ایران رواج یافته بود پادشاه ایران چون ازین امر آگاه شد خشمگین گشت و مؤبدان ایران نیز در خشم شدند ، چه پیروان مانی[۳] رئیسی مذهبی بنام **اندرزر**[۴] برگزیده بودند پس قباد مجلس عمومی ترتیب داد و بفرمان او تمام پیروان مانی[۳] را با رئیس مذهبی ایشان دستگیر کردند و چون آنانرا بمجلس مزبور آوردند قباد سپاهیان، که در آن مجلس حاضر بودند ، فرمان داد تا تمام ایشان را بارئیس

۱ - **ژان مالالا** (Jean Malala) از نویسندگان قدیم یونانست که در **انطاکیه** تولد یافته بود و تاریخی بزبان یونانی از آغاز خلقت عالم تا ۵۶۵ بعد از میلاد یعنی تا سی و پنجمین سال سلطنت انوشیروان نوشته که دو مجلد اول آن مفقود است - مترجم

۲ - یعنی زمان امپراطوری **ژوستی نین**

۳ - مقصود پیروان مردکست

۴ - Indarzar بنا بقول **مالالا** و Indozaros بنا بر قول **تئوفانس**، بفارسی اندرزگراست چنانکه **بلاذری** (فتوح البلدان) صفحهٔ (۲۵۱) اندرزغر و **ابن حبیش** (کتاب المعارف) اندرزغر و **طبری** اندرزغر مینویسند که همان معرب **اندرزگر** است (**نولدکه**، صفحهٔ ۴۶۲، حاشیهٔ ۳) . (نقل از حاشیهٔ مقالهٔ آقای **جمال زاده** در روزنامهٔ کاوه شمارهٔ ۴ - ۵ سال اول دورهٔ جدید، صفحه ۱۲ (مترجم)

قباد که از زمبیکه[1] دختر خود او بوجود آمده بود و نزد ایشان تربیت شده بدین آئین گرویده بود پیغام فرستادند که « پدر تو پیر است ، اگر او بمیرد مؤبدان برای اینکه عقاید خویش را بکرسی نشانند یکی از برادران ترا پادشاه خواهند کرد ما میخواهیم پیش پدر تو اندر خواهش در آمده او را راضی کنیم که از سلطنت کناره گیرد و ترا بجای خود بپادشاهی نشاند تا بتوانی بنیان آئین ما بیرا در همه جا استوار کنی » فسا سوارسان وعده داد که اگر بپادشاهی رسید بمیل ایشان رفتار کند قباد چون ازین امر آگاه شد فرمان داد تا برای پادشاه کردن پسرش فاسوارسان مجلسی عمومی ترتیب دهند و پیروان مانی را نیز امر داد که با رئیس مذهبی و زنان وفرزندان خود در آن مجلس حاضر شوند گلنازس[2] مؤبد مؤبدان و مؤبدان دیگر واسقف مسیحیون موسوم به بازانس[3] راهم که طبیبی ماهر و بدینواسطه نزد شاه عزیز بود ، دعوت کرد سپس رو بپیروان مانی نموده گفت «آئین شما مرا خوش آمده است و میخواهم درحیات خود پادشاهی را بپسر خویش فاسوارسان سپارم پس شما همگی بیکسو گرد آئید تا او را بپادشاهی انتخاب کنیم» پیروان مانی ازین سخنان قویدل شده بااطمینان فراوان از

مخصوص گردانید و فرشوادجرشاه درلقب او نمرود و طبرسارا در قدیم الایام فرشوادجر لقب بود ، (صفحهٔ ٤۲) خلاصه آنکه معنی این کلمه و املای صحیح آن معلوم نبود تا آنکه استاد مارکوارت حل این مشکل را بوجه وافی نمود چنانکه در فوق مذکور گردید (حاشیه مقاله آقای جمال زاده در باب مزدك در شماره ٤ - ٥ سال اول دورهٔ جدید کاوه - مترجم)

۱ - Sambyke

۲ - Glonazes

۳ - Bazanes

با رئیس مذهبی ایشان **اندرز** و مشاورین ایرانی که آئین آنانرا پذیرفته بودند گشت چه پروان مانی [۱] **هفتاسوارسان** [۲] سومین پسر

---

۱ - مقصود پیروان مزدکست

۲ - Phtasuarsan و مقصود از آن پتشخوارشاه است و این لقب شاهزاده کوس پسر قباد است و این لقب بمناسبت سلسله کوههای « پتشخوار » یا « پتشخوارگر » است که در زمان ساسانیان هم بهمین اسم نامیده میشده است چنانکه در « کارنامه اردشیر بابکان » هم (فصل چهارم ، جمله ۱۴ از کارنامه اردشیر بابکان ترجمه انگلیسی داراب دستور پشوتن سنجانا) همان اسم ثبت است و این کوهشعبه ایست از جبال « **اپارسن** » قدیم که در آوستا بنام « **اوپایری‌سینا** » مذکوراست و همان « **پاتیشوارش** » است که اسم آن در کتیبه داریوش دیده میشود (حاشیه ۹ ، صفحه ۲۱ از ترجمه انگلیسی « کارنامه اردشیر بابکان ») و بعنی آن چنین است « (در) پتشخوار (واقع) کوه » **واسترابون** جغرافی نویس یونانی (۵۸ قبل از میلاد تا حدود ۲۵ پس از میلاد) این اسم پتشخوار را بسلسله جبال البرز میدهد (**مارکوارت** « ایرانشهر » صفحه ۱۳ حاشیه ۲)

پروکوپیوس مورخ سابق‌الذکرهم در وقع صحبت ازکوس لقب وی‌را پتشوارشاه مینویسد و میگوید وی پسرقباد بود و مادروی همان زنیکه دختر قباد بوده است

این کلمه « پتشخوار » (یا « پتشخوار ») در کتابهای مؤلفین شرقی نیز دیده میشود چنانکه **ابن‌خردادبه** در « کتاب‌المسالک‌والممالک » خود در ضمن ملوکی که اردشیر آنهارا « شاه » نامیده ذکر « پدشوارگرشاه » را مینماید (صفحه ۱۷) و در شرح قسمت شمالی خطه ایران (جربی) مینویسد « وفیه طبرستان والرویان و جیلان و **بدشوارجر** و ملک طبرستان و جیلان و **بدشوارجر** یسمی جیل جیلان خراسان » (صفحهٔ ۱۱۹) ابوریحان بیرونی هم در « الاثارالباقیه » در موقع ذکر « ملوک‌الجبال » مینویسد که « واماالاصل‌الاخر فملوک الجبال‌الملقبون باصبهبذ طبرستان و **الفرجوارجرشاهیه** » (صفحه ۳۹)

و همچنین سید ظهیرالدین در « تاریخ طبرستان و رویان و مازندران » چندین بار این کلمه را ذکر مینماید و در موقع شرح طبرستان (صفحهٔ ۱۹) مینویسد « طبرستان داخل **فرشوادگر** است و **فرشوادگر** آذربایجان و گیلان‌وطبرستان وری و قومس میباشد » و برای این کلمه ذکر چند معنی هم مینماید و درموقع ذکر « گاوباره » مینویسد که خسرو انوشیروان « گاوباره را بانواع احترام . .

دریکی از عبارات متن اوستائی و پهلوی (ورگرد ٤، فقرهٔ ٤٩) از کسانی که با آستو ویذوتو (پهلوی آستو یداب) اهریمن مرگ میجنگند سخن رفته ودر آن عبارت «کسی که برضد کافر ناپاکی که مردم را از خوردن منع کرده برخیزد» نیز ازجملهٔ آنکسان بشمار آمده است[۱]

در تفسیر پهلوی بر عبارت مذکور این شرح افزوده شده است «کسی که با کافر ناپاکی که بزور مردم را ازخوردن بازمیدارد، مانند مزدك پسر بامداد که[۲] ومردم را بگرسنگی ومرگ میسپرد بجنگد، با اسپیدات جنگیده است»

در بهمن یشت قسمت اول فقرهٔ ٦ تا ٨[۳] چنین نوشته شده است «در تفاسیر وهمن یشت و هرودادیشت (خردادیشت) واشتادیشت[٤] تصریح کرده اند که دراین زمان مزدك ناپاك پسر بامداد، که دشمن دین است، ظهورنمود وبا آنانکه پیرودین یزدانند مخالفت آغاز کرد خسرو انوشیروان[٥] پسر ماهداد ونوشاهپور و دادهورمزد را که از دستوران[٦] آذربایجان بودند، با آذورفروبغ که مردی بی

---

۱ - این عبارت مفهوم مطلبی است که پارسیان از متن اوستائی و پهلوی در یافته اند

۲ - عبارت ظاهراً ناقص است

۳ - متن پهلوی طبع « وست » قسمت اول صفحهٔ ۱۹۳ متن پهلوی در دین کرت طبع پشوتن در ضمن یادداشتی نقل شده است (قسمت ۱۲، صفحه ٣٤، یادداشت ۱)

٤ - وهمن یشت اوستائی در دست نیست هرودادشت = خردادشت = یشت چهارمین واشتادشت یشت هجدهمین است

٥ - ظاهراً دراینجا اسمی از قلم افتاده است معهذا ممکنست چنین خواند « انوشیروان، خسرو پسر ماهداد - »

٦ - دستور (بفتح واو) یا دستور ظاهراً در دورهٔ ساسانیان بر موبدی اطلاق میشده است که بیشتر در امور دینی وقضائی مطالعه میکرده و هرگاه دراین گونه امور اشکالی روی میداده است باو مراجعه مینموده اند (بکتاب امپراطوری ساسانیان تالیف آرتور کریستن سن صفحهٔ ٦٥ رجوع کنید)

حاصران جدا شدند پس از آن قباد سپاهیان را بمجلس خواند و
تمام آن قوم را با رئیس مذهبی ایشان پیش چشم مؤبدان مـؤبد و
اسقف مسیحیون از دم تیغ گذراند آنگاه احکامی بسراسر مملکت
فرستاد تا هرجا از پیروان مانی کسیرا بیابند بکشند و اموال ایشان
برای خزانه‌شاهی ضبط کنند و کتب آن قوم را در آتش بسوزند [1]

ماخذ پهلوی وعربی وفارسی

روایات مذهبی زردشتی

اطلاعات‌مختصری که بزبان پهلوی درباب مزدك دردست‌داریم
همگی از جملهٔ روایات دینی زردشتی‌است نخست سه‌جملهٔ مختصر
دردست است که یکی ازآنسه درتفسیر پهلوی **وندیداد** (ویدوداد)
دیده میشود این کتاب پس‌از ساسانیان نوشته شده ولی‌حاوی‌تفاسیر
و مطالبی مربوط بدورهٔ پادشاهی آن‌سلسله است دو جملهٔ دیگر در
بهمن‌یشت که تاریخ تدوین آن بعصر ما بسیار نزدیکتر از وندیداد
است [2] بنظر میرسد جملهٔ نخستین عبارتیست که ازتفاسیر مفقود
شدهٔ پهلوی نقل‌شده وجملهٔ دومین نیزقطعاً مبنی برهمین تفاسیراست

۱ واقعه قتل « پیروان مانی » صریحاً در تاریخ **سدرنس** Cedrenos
(در اواسط قرن پنجم هجری مرده) (صفحه ٦٩٥ از قسمت ۱۲۱
Migne, Patrologia Series Graeca) وتاریخ **زناراس** Zonaras (متوفی در ٥٢٥
هجری) (صفحه ۲۳ از قسمت ۱۳٤ Annal lib 14 5, Migne, Patrologia Series Graeca)
که هردو از مورخین روم شرقی میباشند نقل شده است همین موضوع درترجمهٔ
ارمنی **میشل‌سریانی** (**پاتکانیان** Patkanian روزنامه آسیائی دورهٔ ششم ، قسمت
۷ ، صفحه ۱۷۹) نیز دیده میشود و در کتاب اخیر **فتاسوارسان** با برادرش
خسرو اشتباه شده است

۲ - بعقیدهٔ **وست** (E W West) **بهمن یشت** از قرن ۱۲ میلادی
(ششم هجری) است

نسخهٔ خطی نمرهٔ ۲۹ کتابخانه دارالفنون منشی بر حاوی روایت منظومی بزبان فارسیست که در ضمن آن تاریخ مزدك و پادشاهی انوشیروان را در ۶۱۹ بیت سروده اند[1] ، ولی ما از این روایت که درسال ۱۶۱۶ میلادی (۱۰۲۴ هجری) نوشته شده و هنوز بطبع نرسیده اطلاع مشروحی نیست ،

تاریخ خسروانی ساسانی

چنانکه آقای نولدکه در دیباچهٔ ترجمهٔ تاریخ طبری نگاشته‌اند[2].

آنچه از کتاب مورخین قدیم بفارسی یاعربی درباب تاریخ ایران پیش از اسلام نوشته شده مبنی بریك مأخذ مهم یعنی خدای نامه‌است این کتاب تاریخیست نیم رسمی که بزبان پهلوی نگاشته شده و در اواخر سلطنت ساسانیان ، با احتمال در زمان یزدگرد سوم ، بانجام رسیده است عنوان پهلوی کتاب مزبور ، چنانکه گفته شد ، خدای نامه (خواتای نامك) یعنی «نامهٔ شاهان» بوده که بعربی «سیر الملوك» و بفارسی «شاهنامه» شده است ازمیان ترجمه های عربی خدای نامه معروفتر ازهمه ترجمهٔ ابن المقفع[3] (متوفی درحدود ۷۶۰ میلادی)

---

۱ ـ «Grundriss der Iran Philologie» ، و نیز مجلد دوم صفحه ۱۲۸ مراجعه شود

۲ ـ دیباچهٔ تاریخ طبری صفحه XIV

۳ ـ عبدالله بن المقفع ایرانی و از اهالی جور (فیروز آباد کنونی) بود و نخست زوزبه نامداشت ـ پدرش داذویه از جانب حجاج بن یوسف ثقفی ، که بمدت بیست سال از ۷۵ تا ۹۵ هجری در عراق حکومت کرد عامل خراج فارس شد و چون در امور مالی دقت نکرد و در خرج افراط نمود حجاج اورا آنقدر زد که دستش شکسته وناقص گشت و بهمین سبب در میان عرب بمقفع معروف شد ، سال تولد ابن المقفع صحیحاً معلوم نیست ابن خلکان می نویسد که چون اورا

نیرنك بود و آذورباد و آذورمهر و **بخت‌آفرید** نزد خود خواند و بایشان گفت « این یشتها را پنهان مدارید وتفسیر آنرا جز در جمع معاشران خود نیاموزید » و درین باب ازآنان قول خواست و آنان جملگی درین معنی متعهد شدند »

در بهمن‌یشت ، قسمت ۲ ، فقرهٔ ۲۲[1] ، مذکور است که «در عهد پولاد» یا «دوران پادشاهی خسرو پسر قباد ، زمانیکه او مردك باباك پسر بامداد را که دشمن ایمان بود با کافران دیگر ازین‌مذهب دور ساخت »

در برخی دیگر ازآثار پهلوی نیز اشاراتی بآئین مردك‌هست که در آنها نام مردك صریحاً ذکر نشده است

دین‌کرت در قسمت ٤ فقرهٔ ۲۸[2] خسرو شاهنشاه پسر قبادرا «براندازنده و مغلوب کنندهٔ کفر وستم » خوانده می‌نویسد که در زمان او «وقوف بر قوانین ورعایت آن، بواسطهٔ فرمانی که در باب ظهور اختلافات مذهبی واتحاد درطبقات چهارگانهٔ مردم صادر شد ، زیادتر ومتداولتر گشت »

در دین کرت قسمت ۷ فقرهٔ ۷ و ۲۱ سخن از مخالفان دین‌و بدین‌ترین بیدینانست که اورا «همانندمردك» خوانده‌اند

در سایر فقرات مانند فقرهٔ ٤ و ۱۷ از قسمت اول وفقرهٔ ۱۰ و ۱۲ از قسمت دوم از وصایای منوچهرنیرعارانی دیده میشود که شاید اشاره بمردك باشد

---

۱ - متن پهلوی طبع وست (West) قسمت اول صفحهٔ ۲۱

۲ - طبع مادان (Madan) قسمت اول صفحهٔ ٤۱۳ متن پهلوی طبع وست ج قسمت چهارم صفحهٔ ٤۰٥ ، در دین‌کرت چاپ پشوتن (قسمت ٤ ، صفحهٔ ٤۰۷) فصل ۲۱ کتاب چهارم مراجعه شود

و ار نویسندگان دانشمند رن دست شمار میرود و حز خدای نامه بسیاری ار آثار دیگر پهلوی را نیز بعربی ترحمه کرده است بدبختانه امرور از خدای نامهٔ پهلوی وترحمهٔ عربی ابن المقفع اثری نیست وبرحمه های عربی دیگرتاریخ مرنورهم که نویسندگان متأخر ، مانند حمزهٔ اصفهانی (در کتاب تاریخ خود که درسال ۹۶۱میلادی[1] تألیف شده) بدانها اشاره کرده‌اند، مفقود است بنابر عقیدهٔ نولد که سیر الملوك ابن المقفع نخستین ترحمهٔ خدای نامه بوده وسایرسیر الملوکهایی که حمزه از نویسندگان آنها نام میبرد، از ترحمهٔ ابن المقفع پدید آمده است درصورتیکه مأخذ اصلی فردوسی دربیان رفتاروکردار پادشاهان قدیم ایران ترحمه‌ای غیراز ترحمهٔ ابن المقفع وبزبان فارسی بوده است علاوه تعییر عقیدهٔ فوق پس از تتبعی که دانشمندروسی بارون **و. روزن** مجدداً « در باب ترحمه های عربی خدای نامه » در سال ۱۸۹۵ کرده واحسن ار سمعات فاضلانه و دقیق رورن

مراسلات وکتاب « الادب الکبیر » و کتاب « الادب الصغیر » و « خدانامه » را بعربی ترحمه کرده که ترحمه آنها عالیاً مفقود است علاوه برین حمله چندین کتاب در منطق و طب را که از یونانی بپهلوی درآمده بود ابن المقفع بعربی ترحمه کرده و کتاب « قاطیغوریاس » (مقولات عشره) ارسطاطالیس و باری‌ـ آرمیاس یونانی‌را مختصر نموده‌است. همچنین نامهٔ معروف «تنسر» هیربدان هیربداردشیر بابکان را بشاهرادهٔ طبرستان نیز ترحمه کرده است و امرور متن فارسی آن که ار عربی وی ترحمه شده در دست است بنا برقول مسعودی « در مروج الذهب » بروایت از « محمدبن علی عبدی خراسانی » ابن المقفع برخی ار کتب مانی وابن دیصان Bardesane و مرقیون Marcion را نیز بعربی ترحمه کرده بوده است (مأخوذ از حاشیهٔ مقاله « منشاء قدیم و ماخذ اصلی شاهنامه » مندرج در شمارهٔ ۱۱سال اول جدید روزنامهٔ کاوه صفحات ۱ و ۱۱ و شرح حال ابن المقفع بالیف اقای میرزا عباس خان اقبال و برخی کتب دیگر) ـ مترحم

[1] ـ مقصود کتاب تاریخ (سنی ملوك الارض والانبیاء) حمزة بن الحسن اصفهانیست که در ۳۵۱ هجری (۹۶۲ میلادی) تالیف شده است

ایرانیست که نخست پیرو آئین زردشت بود و پس از آن باسلام گروید

کند سی و شش سال داشت، بنا بر این بایستی در حدود سال ۱۰٤ متولد شده باشد، لکن بقول بلاذری (در فتوح البلدان) ابن‌المقفع در سال ۹٦ هجری از جانب «صالح بن عبدالرحمن سجستانی» عامل خراج عراق، عامل خراج ملوک دجله با «بهقباذ» گردیده است ودرینصورت بایستی چندین سال پیش از سال ۱۰٤ متولد شده باشد. ابن‌المقفع نخست پیرو آئین زردشت بود و چندی در بصره نزد «یزید بن عمر بن هبیره» که در سال ۱۲۸ بحکومت عراق منصوب شده بود مدرست وکاتب پسر او «داود بن یزید» بود. داود در سال ۱۳۲، که آغاز خلافت بنی‌عباس وسال انقراض بنی‌امیه است، بدست عباسیان بقتل رسید و عبدالله بن المقفع در خدمت «عیسی بن علی بن عبدالله بن العباس» عم منصور خلیفه دوم عباسی و برادر او سلیمان، که حاکم بصره بود، داخل شد و بدین اسلام در آمد واز آن زمان بنام ابومحمد عبدالله بن المقفع بن المبارک معروف گشت. ابن‌المقفع چندی نزد سلیمان و عیسی ماند وظاهراً تا سال ۱۳۹ که سلیمان حاکم بصره بود در خانوادهٔ ایشان بسر میبرد و بتعلیم پسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان اشتغال داشت و در همان خانواده نیز علم فصاحت عربی را از «ابوالجاموس ثور بن یزید اعرابی» که گاهگاه ببصره می‌آمد فرا گرفت. در سال ۱۳۷ (بقول یعقوبی) یا ۱۳۹ (بقول طبری) عبدالله بن علی (متوفی در ۱٤۷) عم دیگر منصور خلیفه که برادر عیسی و سلیمان بود بر منصور خروج کرد وچون از سپاهیان خلیفه شکست یافت ببصره نزد برادران خویش آمد و برادران ازو پیش منصور شفاعت کردند خلیفه شفاعت ایشانرا پذیرفت ومقرر شد که در آن باب امان نامه‌ای نوشته شود. برادران عبدالله نوشتن امان‌نامه را بابن‌المقفع دبیر خود رجوع کردند وچون او در تأکید امان مبالغهٔ بسیار کرد ازخود کینه‌ای دردل خلیفه پدید آورد. بهمین سبب چون «سفیان بن معاویة بن یزید بن مهلب بن ابی صفره» از طرف خلیفه بجای سلیمان حاکم بصره شد بغرض شخصی و بنا بقولی باشارهٔ خلیفه ابن‌المقفع را باتهام زندیق بودن و علاقه بدین اجدادی داشتن دست و پا بریده در تنور سوزان انداخت. قتل ابن‌المقفع در حدود سالهای ۱٤۱ یا ۱٤۲ هجری روی‌داد که مطابقست با ۷۵۸ یا ۷۵۹ میلادی و این تاریخ با آنچه نویسندهٔ محترم کتاب درمتن نوشته‌اند یك یا دو سال اختلاف دارد

ابن‌المقفع از فصحای درجهٔ اول زبان عربی بوده و شعر نیز میگفته است. این مرد دانشمند چندین کتاب از کتب پهلوی مانند «آئین نامه» و «کلیله ودمنه» «کتاب مزدك» و «کتاب التاج» در سیرت نوشیروان و «کتاب الیتیمه» در

محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی[1] و هشام بن قاسم اصفهانی که در ترجمه های خود حکایات تاریخی وقصصی نیز از سایر کتب پهلوی آورده اند دستهٔ سوم مؤلفینی مانند **موسی بن عیسی الکسروی**[2]

۱ ـ تاریخ حیات این مؤلف معلوم نیست ولی هرگاه اورا نوهٔ مطیار نامی از بزرگان اصفهان فرض کنیم که هنگام استیلای عرب و فرار یزدگرد در سال ۳۱ در اصفهان بر ضد اعراب برخاسته است ، میتوان گفت که او در اوایل یا اواسط قرن دوم هجری میزیسته و از معاصرین مولفین خداینامه بوده است (نقل از حاشیه مقاله منشاء قدیم و ماخذ اصلی شاهنامه که در شماره ۱۱ سال اول دوره جدید کاوه صفحه ۱۱ درج شده است) ـ مترجم

۲ ـ موسی بن عیسی خسروی که نامش در مقدمه تاریخ طبری فارسی و کتاب « المحاسن والاضداد » جاحظ و نیز کتاب « الفهرست » و « مجمل التواریخ » ذکر شده ظاهراً در اواسط قرن سوم میزیسته است و شاید کتاب خود رادرباره سلاطین ساسانی در حدود سال ۲۰۳ نوشته باشد ، چه جاحظ (متوفی در ۲۵۵) کتاب « المحاسن » را در اواخر عمر خود نوشته و در آن کتاب مطالب متعددی راجع بسلاطین ساسانی ازکسروی نقل کرده است . بنابرقول بیرونی درالآثارالباقیه کسروی از « موبد متوکلی » درباره عید مهرگان روایت میکند و بنابراین معاصر این موبد بوده است و موبد نیز در عهد معتصم و متوکل ، شاید پس از آن نیز میزیسته است . همچنین کسروی (بنقل حمزهٔ اصفهانی) حکایت از اختلاف و اختلاط تواریخ سلاطین ایران و اختلاف زیاد نسخ خدای نامه کرده است و میگوید که برای رفع اختلافات و اصلاح تواریخ در مراغه با حسن بن علی همدانی« رمام نزد حاکم آذربایجان « علاء بن احمد » زویه تحقیقاتی کردیم و چون « علاء بن احمد ازدی » عامل « یوسف بن محمد بن یوسف مروزی » والی ارمنستان بود (که در سنه ۲۳٤ (بقول بلاذری) و ۲۳٦ (بقول طبری) والی شد و در ۲۳۷ بقتل رسید) و در سالهای ۲۵ و ۲۵۱ از طرف « بغا » معروف بشرابی عامل خراج ارمنستان بوده و پس از آن در سال ۲۵۲ حاکم آذربایجان شده و در ۲٦ بقتل رسیده است پس ممکن است که پس از سال ۲۵۱ حاکم مراغه بوده باشد و لابد کسروی کتاب خودرا بعد از این تاریخ نوشته است . کسروی کتابی نیز در باب نوروز و مهرگان داشته است که جاحظ و بیرونی مطالب راجع بنوروز و مهرگان منقول از کسروی را ظاهراً از همان کتاب نقل کرده اند (ماخوذ از حاشیهٔ مقاله « منشاء قدیم و ماخذ اصلی شاهنامه » مندرج در شماره ۱۱ سال اول دورهٔ جدید کاوه ، صفحه ۱۱ و ۱۲)

مختصراً چنین نتیجه میتوان گرفت که غیر از ترجمهٔ ابن المقفع سایر مآخذی که حمزه ودیگر مورخان عرب بدانها اشاره کرده اند ظاهراً همگی بمدار ترجمهٔ مزبور نگاشته شده است ، لکن هیچیك از آن مآخذ ، هرچند که نویسندگان آنها از ترجمهٔ ابن المقفع هم استفاده کرده باشند ، مخصوصاً نادر موارد بخصوص مأخوذ از ترجمهٔ مزبور نیست از میان این مآخذ برخی را مستقیماً از اصل پهلوی ترجمه کرده اند وبا آنکه شهرت نام ابن المقفع بمرور ایام ترجمهٔ اورا بر ترجمهٔ دیگران برتری داده است ، امروز هیچگونه مدرکی در دست نیست که فی المثل مرجح بودن آنرا در زمان حمزه بثبوت رساند مآخذی را که حمزه در کتاب خود نام میبرد ، با ملاحظهٔ تعریفی که خود از هریك کرده است ، سه دسته تقسیم میتوان کرد یکدسته مترجمینی مانند ابن المقفع و **محمدبن الجهم برمکی**[1] و **زادویة بن شاهویة اصفهانی**[2] که گرچه گاه بمیل خود در اصل کتاب دست برده ومطالبی راحذف کرده اند ، ترجمهٔ ایشان بامتن خدای نامه بحدکافی مطابق بوده است دستهٔ دیگر مترجمینی مانند

---

۱ ـ محمدبن الجهم برمکی منجم و شاعر معروف عهد مأمون بودکه زایچه طالع مأمون‌را درست کرد واز طرف مأمون بواسطه انشای چند بیت شعر حاکم دینور و همدان و نهاوند و شوش شد پس از وفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً معزول و مغضوب بود وحتی حکم قتل او نیز صادر شد ، ولی بواسطه‌اصرار احمدبن ابی داود ، از مرگ نجات یافت و بزندان افتاد وفاتش درست معلوم نیست و شاید پس از جلوس معتصم (۲۱۸) زیاد زیسته باشد ولی چون جاحظ (در کتاب البیان والتبیین) ازو روایتی میکند ، میتوان گفت که تازمان خلیفه واثق بالله ، زنده بوده است لقب برمکی شاید بواسطه اینکه‌درخدمت برامکه بوده برو اطلاق شده است (مأخوذ از حاشیهٔ مقاله منشاء قدیم ومأخذ اصلی شاهنامه مندرج درشماره ۱۱ سال اول‌دورهٔ‌جدید کاوه، صفحه۱۱) ـ مترجم

۲ ـ زادویه بن شاهویه گذشته از کتاب خدایامه کتاب دیگری نیز داشته که ظاهراً آن نیز بزبان عربی بوده است بقول ابن خرداد به ملوك سرخس لقب زادویه داشته اند

بلعمی[1] و دیگران استنباط میشود خدای‌نامه‌را مترجمین و مؤلفین دیگری نیز بوده است. زوتن در انتقاد مقدمهٔ شاهنامهٔ فردوسی که نسخهٔ جدیدناست و نویسندهٔ آن معلوم نیست[2] شرحی نگاشته. بنا بر مقدمهٔ مزبور جمعی معتقدند که مأخذ اصلی فردوسی عبارت از ترجمه‌های عربی، و ترجمه‌ای از خدای‌نامهٔ پهلوی بنثر (فارسی) بوده‌است. زوتن در رسالهٔ خویش با قید احتیاط چنین اظهار عقیده میکند که مأخذ اصلی فارسی شاهنامه نیز مانند کتب آینده از مورخین عرب که امروز آثارشان باقیست، مبنی بر مأخذ عربی خدای‌نامه بوده‌است

تصور میتوان کرد که مؤلف یا مؤلفین خدای‌نامهٔ پهلوی نیز ازهمان سالنامهای سلطنتی ساسانی، که آگاثیاس قسمتی از آنرا نقل کرده است، استفاده نموده یا بمأخذی که مبنی بر سالنامهای مزبور بوده مراجعه کرده اند[3]

سپس در فاصله سالهای ٤ و ٧ ٤ بار دیگر بخوارزم رفت و چون سلطان محمود غزنوی برخوارزم مسلط شد، در سال ٤ ٨ او را با خود بغزنین برد ابوریحان در غالب غزوات محمود با او همراه بود و در دربار وی کتب چند تالیف کرد از کتب ابوریحان چنین استنباط میشود که السنه عبری و سریانی و سانسکریت میدانسته است کتب معروف او جز آنکه ذکر شده کتاب «تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة» است که درسال ١٨٨٧ باهتمام ساخائو در لندن بطبع رسیده و «کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم» که در حدود سالهای ٤٢ تا ٤٢٥ نوشته و «قانون مسعودی» که نسخه خطی هردو موجود است - مترجم

١ - ابو علی بن محمد بن محمد بن عبدالله التمیمی البلعمی که وزیر منصور بن نوح بن نصر سامانی بود و بخواهش وی درسال ٣٥٢ تاریخ معروف محمد بن جریر طبری (متوفی در ٣١) را که اصل آن در ٣ ٢ تالیف شده بود، بفارسی ترجمه کرد. بلعمی منسوبست ببلعم که شهری بوده است در آسیای صغیر - مترجم

٢ - ظاهراً مقصود مقدمه بایسنغری است که بحکم امیرزاده بایسنقر (متوفی در ٨٣٨) نوادهٔ امیر تیمور لنگ گورکان نوشته است

٣ - مراجعه شود به «ن. ط.» صفحه XVI مقدمه

ومؤبد بهرام بن مردان شاه [1] که ترجمه های مختلف خدای نامه را با یکدیگر مطابقه کرده و بی پروا درآن اصلاحاتی نموده اند و برای اصلاح اختلافات نسخ و ترتیب متن اصلی کتاب مطالب تازه ای برآن افزوده اند والبته میتوان حدس زد که نتیجهٔ این عمل چه بوده است یکی از مؤلفین مزبور مؤبد بهرام بنا بر گفتهٔ حمزهٔ اصفهانی متجاوز از بیست نسخه (از ترجمه های عربی) خدای نامه را باهم مطابقه کرده و دیگری یعنی الکسروی ، که زوزن از اسلوب استفادی او امثال عرب نقل میکند ، درمیان ترجمه های خدای نامه دو نسخه که با یکدیگر مطابق باشد نیافته است [2] چنانکه از آثار بیرونی [1] و

۱ ـ این مؤلف و کتاب او بیشتر از سایرین معروف و مقبول بوده و حمزهٔ اصفهانی از کتاب او مطالب بسیار نقل کرده است تاریخ زندگانی او معلوم نیست مردانشاه که اسم پدر اوست نام پسر « زادان فروخ بن پیری گنگری » کاتب حجاج بن یوسف نیز بوده که در سال ۸۲ بقتل رسید تاروزن معتقد است که کتاب بهرام بکلی از روی تحقیق و اجتهادات شخصی اوست و ترتیب تواریخ او مصنوعیست ـ مترجم

۲ ـ چنانکه حمزه اصفهانی در تاریخ خود نگاشته است (طبع گوالد Gottwald ، صفحه ۲۱ ، ترجمه صفحه ۱٤) کسروی یك « سیرالملوك » بزرك و یك « سیرالملوك » کوچك دردست داشته که در اشارات تاریخی آن دو اختلافاتی بوده است

۳ ـ ابوریحان محمد بن احمدالبیرونی در سوم ذیحجه ۳٦۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ٤٤ در ۷۷ سالگی در شهر غزنین در گذشت لقب بیرونی منسوبست ببیرون خوارزم، چه ابوریحان از حوالی شهر خوارزم بود اوائل عمر او در خوارزم نزد امرای آسامان که معروف بخوارزمشاهیه بودند گذشت پس از آن نیز چندی در گرگان در دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زندگی بسر برد و کتاب معروف خود « الآثارالباقیه عن القرون الخالیه » را (که باهتمام استاد « ساخائو Sachau » در شهر لایپزیك از بلاد آلمان در ۱۸۷۸ میلادی طبع رسیده) در حدود سال ۳۹ بنام آن پادشاه فاضل تالیف کرد

از مورخین مزبور برخی فقط از یك مآخذ استفاده کرده و برخی دیگر در آثار خویش روایات مختلفه را پیاپی هم متذکر شده اند دسته ای نیز آنچه را که از مآخذ مختلفه بدست آمده است بیکدیگر پیوسته از آن تاریخ مسلسلی ساخته اند بهمین سبب در کمتر کتبی که بدست ما رسیده است تشخیص نمیتوان داد که آنچه نویسنده در کتاب نگاشته از خود اوست یا از مآخذی قدیمتر اقتباس کرده است تشخیص این امر فقط زمانی میسر است که دو یا چند نویسندهٔ مختلف مطالب معینی را متفقاً در آثار خود نقل کرده باشند

ذیلاً تمام روایات مختلفی را که در اصل از خدای نامه ناشی شده است از مآخذی که در دست داریم نقل میکنیم روایات مزبور را بنا بر ترتیبی که در کتب مختلفه ذکر شده است و بنا بر تناسبی که با اصل موضوع یعنی ظهور مزدك دارد بچهار دسته تقسیم کرده ایم

۱ ـ بموجب روایت دسته اول قباد پادشاهی قادر بود و بعلت کشتن سوخرا سردار بزرگ از پادشاهی خلع شد سپس بتدبیر خواهر از زندان نجات یافت ظهور مزدکیان را نیز در پایان سلطنت خسرو پسر قباد ذکر کرده اند

این روایت را یعقوبی[1] (که در نیمهٔ دوم قرن نهم میلادی میزیسته) در کتاب خود[2] نقل کرده است، ودر چند قسمت از تاریخ طبری (متوفی در ۹۲۳ میلادی)[3] نیز دیده میشود که ما بعد بعنوان «ط ب»

۱ ـ احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح که در حدود سال ۲۷۸ مرده است هوتسما Houtsma تاریخ اورا در دو مجلد در شهر لیدن سال ۱۸۸۳ طبع کرده است

۲ ـ طبع هوتسما مجلد اول صفحه ۱۸۵

۳ ـ طبری درسال ۲۲٤ متولد شده و در ۳۱ هجری وفات یافته است.

لکن احتمال قوی میرود که در اصل پهلوی برین مآخذ روایات وداستانهائی هم که در افواه مردم بوده اضافه شده باشد چنانکه بولد که مکرر در حواشی ترجمهٔ طبری متذکر شده ، مؤلف خدای نامه بیشتر مایل بوده است که دربارهٔ پادشاهان از نظر بزرگان وسران مملکت و روحانیین زردشتی اظهار عقیده کند

بدبختانه مورخین عرب وایرانی که آثارشان در دست است جز در برخی موارد از مآخذ اصلی کتب خود نامی نبرده اند و بهمین جهت در مطالعهٔ تاریخ قباد نمیتوان معلوم کرد که آنچه مورخین مزبور نوشته اند مبنی بر کدامیك از ترجمهها یا تألیفات گمشده است از کتب مورخینی که مدت سلطنت قباد را ذکر کرده اند چنین برمی آید که همگی به «سیرالملوك کوچك» ، یعنی همان کتابی که طرف رجوع کسروی بوده است ، متکی شده ودوران پادشاهی اورا باسلطنت موقتی جاماسب ۴۳ سال نوشته اند[۲] ولی از تحقیق این امر برای ما فائدهٔ متصور نیست ، چه اصولا درباب کتب سیرالملوك کوچك و بزرگ اطلاع کاملی نداریم

هرگاه آنچه را که مورخین عرب و ایرانی در باب تاریخ قباد و آئین مزدك نگاشته اند و بدست ما رسیده است با یکدیگر مقابله کنیم ، معلوم خواهد شد که مورخین مزبور با مآخذ آثار خویش که امروز مفقود است ، همان کار را کرده اند که نویسندگان آن مآخذ با اصل گمشده پهلوی کرده بودند

---

۲ - مقطالمقدسی ۴۲ سال و نه و فردوسی چنانکه عادت اوست کسور این مدت را حذف کرده ۴۰ نگاشته است

ز شاهیش چون سال بگذشت چل   غم روز مرگ اندر آمد بدل

نزد پادشاه هیاطله رفت در راه چون بشهر **ابرشهر**[۱] رسیددر خانهٔ مردی منزل گزید (طبری مینویسد که این مرد از بزرگان شهر بود) ودر آنجا با دختر جوانی که میزبانش نزد وی آورده بود نزدیك شد (بنا بر قول طبری این دختر فرزند میزبان قباد بوده است) قباد پس از آنکه یکسال در سر زمین هیاطله ماند از شاه ایشان برای باز گرفتن سلطنت سپاهی گرفت وروبایران نهاد در مراجعت چون به ابرشهر رسید از آندختر پسری بوجود آمده بود قباد آن پسر را انوشیروان نامید (طبری میگوید که قباد پسر را با مادرش برگرفت و بمدائن آورد) سپس بایران آمد وباردیگر برسلطنت دست یافت وبرممالك روم شرقی حمله برد وشهرهای بسیار بگشاد (طبری مینویسد شهرآمدرا بگرفت ومردم آنشهررا باسیری آورد) سرانجام شاهی را بانوشیروان پسر خویش سپرد (بنا بر تاریخ طبری شاهی را بخسرو سپرد ودرین باب حجت نامه‌ای نوشته مهر خویش بر آن برنهاد) و پسر را هنگام مرگ اندرزهای نیکو کرد خسرو انوشیروان چون بسلطنت نشست مزدك را که آئینی تازه آورده وعموم خلق را در زن وخواسته شریك ساخته بود بکشت زردشت پسر خرگان را هم که دردین زردشت بدعتهای تازه نهاده بود هلاك کرد وپیروان این دو مرد را نیز از میان برداشت

در خصوص کشتن زردشت وپیروان اودرط ح شرحی مبسوطتر نوشته شده است مینویسد «چون خسرو بسلطنت رسید دین مردی منافق را که از اهل فسا و موسوم بزردشت پسر خرگان بود برانداخت . دین این مرد بدعتی در دین زردشت بود ومردم بسیار برو گرویدند وکارش بالا گرفت از جمله کسانی که مردم را بدین این مرد

---

۶ - ابرشهر ظاهراً نام دیگر نشابور بوده است

و «ط ح »[1] ذکر خواهیم کرد قسمت ط ب از خلع قباد شروع میشود در سطور ذیل مختصری از آنچه یعقوبی نوشته است نقل نموده نقائص آنرا با روایت تاریخ طبری که مفصلتر است رفع میکنیم

بموجب تاریخ یعقوبی قباد در کودکی بسلطنت نشست و **سوخرا** بنام او حکومت میکرد چون بسن رشد رسید تحمل قدرت سوخرا بروی ناگوار بود ، پس اورا بکشت ومقام اول مملکترا به **مهران** سپرد (طبری دریں باب مینویسد که قباد اسپهبد **شاپور** را که از خاندان **مهران** بود با همهٔ سپاه او از ری طلبید وبدستیاری وی سوخرارا دستگیر کرده بکشت وایں مثل مشهور که « باد سوخرا فرو خفت و بادشاپور برخاست» ازینجا ناشی شده است) پس از کشته شدن سوخرا ایرانیان قباد را از شاهی خلع کرده بزندان انداختند و برادرش جاماسب را بسلطنت برداشتند خواهر قباد بزندان رفت تا برادررا دیدار کند زندانبان او را اجازه نداد ولی بکار ناشایست درو طمع کرد زن بهانهٔ حائضه بودن از چنگ او برست[2] ودر ورود بزندان دستوری یافت وتمام روز را آنجا بماند ، سپس برادر را درفرشی پیچیده بر پشت غلامی قوی نهاد واز زندان بدر آورد (طبری مینویسد که موکل از زن پرسید ایں چیست ؟ گفت ایں جامهٔ خواب شست که از من آلودگی یافته وبتطهیر میبرم) قباد بدین حیله از زندان بگریخت و

---

۱ - مقصود از ط ب درطبع دخویه De Goege صفحهٔ ۸۸۵ ازسطر۷ تا ۱۸ و از صفحهٔ ۸۸٦ سطر ۲ تا صفحهٔ ۸۸ است و درطبری طبع بولدکه از سطر ۱ صفحهٔ ۱۳۹ تا سطر ۲ صفحهٔ ۱٤۱ و از سطر ۲ صفحهٔ ۱٤٤ تا صفحهٔ ۱٤۷ مراد از ط ح نیز درطبع دخویه از صفحهٔ ۸۹۳ تا ۸۹٤ و درطبری بولدکه از صفحهٔ ۱٥۳ تا ۱٥٥ است .

۲ - بنا برقانون زردشت با زنان حائضه خفتن گناهی بزرگ بوده است .

در دوقسمت از تاریخ که خودمیتوان ط ا و ط د خواهیم خواند،[1] ومطهر بن طاهرالمقدسی (در کتاب البدء والتاریخ که در سال ۹۶۶ میلادی «۳۵۵ هجری» تالیف شده)[2] ومسعودی (متوفی درحدود ۹۵۶)[3] وحمزهٔ اصفهانی نقل کرده‌اند در ضمن مطالعهٔ ط ا بر من معلوم شد که روایت طبری دراین قسمت خود از دو روایت مشخص ترکیب شده است یکی از دو روایت مزبور (باروایت ط الف) در تاریخ طبع شدهٔ طبری درسطر ۵ از صفحهٔ ۸۸۵ بپایان میرسد ودیگری (ط ه) از سطر مزبور شروع میشود در کتاب ابن بطریق نیز چنین است و روایتی که او نقل کرده بی شك از دو روایت متفاوت ترکیب یافته است، چه اولا بین روایت اول (صفحه ۱۲۶۹ تا ۱۳۳) و روایت دوم (صفحه ۱۷٤ تا ۱۸۱ طبع اکسفوردر سال ۱۶۵۹) نویسنده وقایع دیگری را شرح داده است، ثانیاً در باب اسامی سوخرا وزرمهر در دو روایت مزبور اختلافی موجوداست[4] پس معلوم میشود که روایات دوگانهٔ مذکور در مأخذ مشترکی هم که طبری وابن بطریق دردست داشته‌اند مسطور بوده است ذیلا شرحی را که ابن بطریق نگاشته است نقل میکنیم

---

۱ - ط ا در تاریخ طبری از صفحه ۸۸۳ تا سطر ۵ صفحه ۸۸۵ واز صفحه ۸۸۵ سطر ۱۹ تا صفحهٔ ۸۸۶ سطر ۱۸ است و در ترجمهٔ نولدکه از صفحهٔ ۱۳۵ تا سطر ۱۳ صفحه ۱۳۸ و از صفحه ۱٤۱ سطر ۵ تا آخر صفحهٔ ۱٤۲ — ط د ازصفحه ۸۹۶ تا ۸۹۸ در اصل کتاب و از صفحهٔ ۱۶۲ تا ۱۶٤ ترجمهٔ نولدکه

۲ - کتاب مقدسی را کلمان هوار از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۳ با ترجمه فرانسهٔ آن در پاریس طبع کرده است

۳ - ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی متوفی در سال ۳٤۶ هجری

٤ - در روایت اول سوخرا و زرمهر و در روایت ثانی سواخر و زرمهر ذکر شده است

میخواندند یکی مزدک پسر بامداد از اهالی مدریه (؟) بود این شخص مردم را بمشترك ساختن زن وخواسته میخواند ومیگفت که این امر پیش خداوند پسندیده است وآنرا اجری بزرك خواهد بود واگر احکام ومواعظ دینی هم نباشد عموم خلق باید درآنچه دارند بایکدگر مساعدت کنند بدینطریق زیر دستان را برضد بزرگان وتوانگران برانگیخت و مردم پست از هرگونه با نجیب زادگان درآمیختند و دست آنانکه چشم طمع بردارائی دیگران داشتند گشاده شد وستمکاری ازحد بگذشت وشهوت پرستان و بدکاران با زنان اصیل در آویختند ومردم بمحنتی عظیمی که تا آنزمان نظیر نیافته بود ، دچار شدند ولی خسرو مردم را از پیروی احکام جدید زردشت پسر خرگان و مزدك پسر بامداد باز داشت وبدعتهای ایشان را برانداخت وجمعی ازمردم راکه پیرو آئین ایشان شده وبر خلاف امر او ازآن باز نمی گشتند بکشت وبار دیگر آئین زردشت را چنانکه از روز نخست بود رائج ساخت

۲ ـ بنا بر روایت دسته ثانی قباد را پیروان مزدك از شاهی خلع کرده بزندان انداختند و زرمهر پسر سوخرا که بدست قباد کشته شده بود اورا از زندان نجات داد ومزدکیان را خسرو پسر قباد پس از مرگ پدر از میان برداشت

این روایت را وتیشیوس (سعید بن بطریق) از آباء مسیحی اسکندریه (متوفی در ۹۲۹ میلادی)[1] وابن قتیبه (متوفی در ۸۸۹ میلادی)[2] وطبری

---

۱ ـ کتاب سعید بن بطریق معروف به اوتیشیوس Eutychius را **لویس شیخو** از آباء یسوعی بنام «کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق» در سال ۱۹۰۵ میلادی در بیروت طبع کرده است سعید بن بطریق درحدود ۲۶۳ هجری تولد یافته و در ۳۲۸ (۹۳۹ میلادی نه ۹۲۹) درگذشته است مترجم

۲ ـ تولد ابن قتیبه درسال ۲۱۳ و وفاتش در ۲۷ یا ۲۷۱ هجری (ظاهراً
... داده است

و آنچه اغنیاء زیاد دارند بتهی دستان دهیم هرگاه کسی را اموال و زنان و غلامان واثاثه زائد باشد ما آنچه زائد است گرفته متساوی بین دیگران قسمت خواهیم کرد تا کسی را بر کسی امتیاز نماند » پس دست بر املاك وزنان واموال مردم دراز کردند وقباد را در جائی باز داشتند که هیچکس اورا میتوانست دید ویکی از زادران مادرش را که جاماسب نامداشت بجای او برتخت نشاندند ولی زرمهر باجمعی از بزرگان ایران دست یکی کرد و بسیاری از مردکیان را بکشت وقبادرا باز دیگر برتخت نشانده جاماسب را خلع کرد . لیکن مردکیان باز نهاد نزدیك شدند وعاقبت اورا بکشتن زرمهر برانگیختند چون زرمهر کشته شد درمملکت فتنه ها برخاست وقباد از کشتن سوخرا وپسر او پشیمان شد سپس قباد درگذشت وخسرو انوشیروان بجای اونشست ومردکیان را ازمملکت بیرون راند و آنچه آن قوم ازمردم گرفته بودند بصاحبان اصلی باز داد « آنچه را که صاحبی معین نداشت ضبط کرد ودر جبران خسارات و آبادساختن ویرانیها بکار برد هرخانه وزمینی را که از صاحبش گرفته شده بود بدو بازسپرد وهرکس که زنی دزربوده بود آن زن را ازو باز گرفت وامر کرد تا مهر اومضاعف بداد واگر مردوزنی از یك طبقه بودند مرد را مجبور ساخت که رسماً بازن مزاوجت کند . ولی هرگاه زن ازپیش شوئی داشت . غاصب با گزیر بود وجهی معادل مهری که شوی هنگام عروسی بزن داده بود بدو تسلیم کند و شوی نخستین زن خویش را تصرف میتواست کرد خسرو چون نمیتواست طبقات زیر دست را آزاردهد بر گناهکاران بسیار سخت نگرفت علاوه برین فرمان داد تا اهـل بیوتات [۱] و اشراف [۲]

۱ - اهل بیوتات یعنی وسپوهران ، بکتاب سلطنت ساسانیان تالیف آرتور کریستن سن صفحه ۲۳ مراجعه شود

۲ - از اشراف مقصود آزادان است بکتاب سلطنت ساسانیان تالیف آرتور کریستن سن صفحه ٤٤ مراجعه شود

روایت اول ـ سوخرا با پادشاه هیاطله مصاف داد و اسیران و غنائمی را که در شکست فیروز بدست او افتاده بود باز گرفت و بایران آمد بلاش و قباد بر سر شاهی نزاع کردند و بلاش فائق شد قباد با زرمهر پسر سوخرا نزد خاقان ترک بخراسان رفت تا ازو یاری طلبد در راه چون به ابر شهر رسید عاشق دختر یکی از بزرگان آن شهر شد و زرمهر مادر و پدر آن دختر را راضی کرد تا دختر خویش را بقباد سپردند پس از رفتن قباد مادر از دختر پرسید که این مرد را چگونه دیدی گفت شلوار او زربفت بود، پس دانستند که او ملکزاده است قباد چهار سال نزد خاقان بماند، سپس ازو سپاهیانی گرفته بایران بازگشت چون به ابرشهر رسید آن دختر را که با ودخت[1] (؟) بامداشت با پسری ـ ه ساله یافت، پس زن و فرزند را باخود بایران آورد وچون بلاش مرده بود بار سلطنت رسید و کارهای دولتی را سوخرا و زرمهر باز گذاشت و چندین شهر بنا کرد و مجاری آب و پلهای متعدد ساخت چون ده سال از پادشاهی او گذشت قحطی سختی پدید آمد و ملخ بر محصول زد و بدبختی دامانگیر عموم شد پس از آن قباد با رومیان بجنگ پرداخت و شهر آمد را گرفته ویران کرد

روایت دوم ـ مردم ایران از قباد ناخرسند بودند و مرگ اورا آرزو داشتند ولی از سوخرا میترسیدند بهمین سبب شاه را بدو بدگمان کردند تا آنکه امر بکشتن وی داد چون سوخرا کشته شد مزدک و پیروانش با قباد از در مخالفت درآمدند مزدک میگفت که «خداوند ارزاق را روی زمین آورید که مردم آنرا میان خود یکسان تقسیم کنند و هیچکس از دیگری بیشتر نبرد ، لکن مردم بیکدگر ستم میکنند و هر کس خویشتن را بر برادر ترجیح میدهد ما میخواهیم درین کار نظارت کنیم و دارائی توانگران را برای درویشان بگیریم

۱ ـ نام اصلی ظاهراً بوانذخت است

بموجب (ط الف) نیز چنانکه ابن بطریق وابن‌قتیبه نگاشته‌اند
قباد گریخته نزد خاقان ترك میرود وچهار سال درخدمت وی بسر
میبرد و بدستیاری زن‌خاقان از او سپاهی گرفته‌عازم رانداختن‌ولاش میشود
موضوع عشقبازی قباد را نیز اندکی مبسوط تر نگاشته ومعشوقه او
را **نواندخت**[1] نامیده است
پس از انجام این قسمت از تاریخ خود طبری می نویسد که
« چون‌قسمت‌اعظم‌عمر‌قبادسپری‌شد و سوخرا کار ملك براند ، مردم
همه سوی او گشتند وقباد را خوار گرفتند وسر از اندیشهٔ اطاعت او
برداختند ، » بعد ازین جمله که مأخذ آن معلوم نیست طبری بی
آنکه باختلاف وتناقض مطالب متوجه شود مضمونی از روایت(۱)[2] رانقل
کرده مینویسد« ولی چون **قبادسن‌رشدرسیده‌بود** قدرت سوخرا را
تحمل نمیتوانست کرد » سپس چون برافتادن سوخرا را برطبق
روایت (۱) نگاشت بقیهٔ مطلب رانیز ازمأخذ دیگری چنین ذکرمیکند؛
که « چون دهسال از ملك قباد گذشت مؤبدان موبد وسران قوم‌در
خلع او همداستان شدند واز آنکه بامردی مزدك نام وپیروان او از
در موافقت درآمده بود اورا خلع کرده بزندان انداختند » پس‌از
آن طبری دنبالهٔ تاریخ را از روی مأخذ مشترك ابن بطریق وابن
قتیبه نقل کرده باز متوجه اختلاف‌مطالب نمیشود
در(ط ه) پس از بیان‌آئین مزدك وقوت گرفتن مزدکیان
وبرهم خوردن رسوم اجتماعی که « پدر فرزند و فرزند پدر

۱ - این اسم درنسخ خطی باشکال مختلف نوشته شده؛ ولی قطعاً چنانکه
هوفمان در کتاب خود نگاشته است باندخت صحیح است (رجوع کنید به
(Hoffmann Auszüge aus syr Akten etc N0 530)
۲ - بصفحه ۲۳ مراجعه شود

را که بعد از تلف شدن سران خانواده گرفتار فقر و پریشانی بودند شمردند و عدهٔ پیمان و بوده زنان هر خانواده را معین کردند.
سپس مایحتاج حیات ایشان را از خزینهٔ خویش بداد و پسران بی پدر را در شغلی که مناسب استعداد طبیعی ایشان بود بتحصیل گماشت دختران را بیزناشوی مردان توانگری از طبقهٔ ایشان درآورد همچنین فرمان داد تا خانها و مزارعی را که بدست غاصبان ویران شده بود آباد کنند و از رودخانها نهرها جدا کرده آب آنرا در آبیاری مزارع ویران بکار برند خداوندان املاک را بیرمواشی داد تا بار کار خود پیش گیرند و دهکدهای ویران شده را آباد کنند دراطراف وجوانب مملکت بیر قلاع مستحکم بنا نهاد»

روایات این قتیبه وطبری (طا وط د بو أماً) درترتیب دیگر وقایع و شرح حوادث باروایت این طریق اصولا مطابقست ولی باردرآنها اختلافاتی چند دیده‌میشود این قسمه برافتادن سوخرا را نتیجهٔ تحریکات مزدك وبساط بودن وی بررأی قبادمیداند وقبادرا پادشاهی ضعیف وسهوش میخواند، ومی نویسد که برخی از مردکیان بر زنان قباد چشم طمع داشتند و برخی دیگر هلاك اورا طالب بودند وبهمین سبب اورا بکشتن سوخرا تحریض میکردند سپس موضوع خلع قباد و بزندان افتادن او را فراموش کرده می نویسد که «پس از آن پسر سوخرا[۱] باجمعی از بزرگان دست یکی کرده برمردکیان تاختند ومردك را باسیاری از پیروانش کشتند وقبادرا باردیگر بسلطنت نشاندند چندی بعد پسر سوخرا و کسانش را نزد قباد متهم ساختند و قباد بکشتن وی فرمان داد، ولی چون او کشته شد ارقدرت شاه بکاست وناحیه‌ای که‌درآن فتنه‌ای برخیزد بماند سپس قباد در گذشت» وخسرو انوشیروان اوضاع را صورت تحسین بار گرداند وسران مردکیان را ازمملکت براند

[۱] - اسم اورا ذکر نکرده است

ظاهراً مانند عبارت دیگری که سابقاً ذکر کردیم از مأخذ مخصوص علیحده ای گرفته شده است

طبق مطابق باقسمت اخیر روایت این طریق است ، ولی آنوقت در شرح مطالب اختلافاتی است در طبق خسرو انوشیروان هنگام جلوس بر تخت شاهی خطابه ای ایراد میکند و در آن از فقر و پریشانی ایرانیان و «زیانهائی که در تجارت بدیشان رسیده و بی ایمانی مردم و اختلال احوال اجتماعی آنان از جهت فرزند و خواسته» سخن میراند ولی خود درپی علاج بدبختیهاست ودرین امر مردم را یاری می طلبد طبری می نویسد که «فرمود تاسران مزدکیان را بکشتند وخواسته آنان بدرویشان داد و از آنانکه دست بر اموال مردم برده بودند جمع کثیری را بکشت وآن اموال راخداوندانش باز داد و فرمود تا هر کودکی که اصلش نامعلوم است در همان خانواده ای که هست بماند وهر گاه مردی که پدر او بشمار می‌آید او را بفرزندی بپذیرفت در میراث آنمرد سهیم گردد و نیز فرمود تا هر کس که زنی را بزور گرفته است مهر آن زن بکسان وی بدهد وایشانرا خرسند کند ودرینصورت زن آزاد بود که نزد آنمرد بماند یا اینکه شوئی دیگر اختیار کند ، ولی هر گاه از پیش شوئی داشت اورا بداشوی باز میسپردند همچنین فرمود تاهر کس که برخواستهٔ دیگران دست تعدی گشاده وزیانی رسانده بود غرامت آن زیان ازو باز گرفتند واو را بسزای تقصیرش کیفر دادند اطفال نجبا وبزرگانی راهم که پدراشان تلف شده بودند از جملهٔ کودکان خویش شمرده دختران را بازدواج مردانی از طبقهٔ ایشان در آورد واز خزانهٔ عمومی جهازی داد ، و برای پسران نیز از خانوادهٔ نجبا دخترانی گرفت و خود مهر ایشان بداد وآنانرا توانگر ساخت وپسران را فرمود تا از خدمت

را نمیشناخت و هیچکس را خواسته ای نمانده بود تا عمر خوشی گذارد . » طبری مانند این طریق می نویسد که مزدکیان قباد را بزندان کردند و برادرش جاماسب را بجای او سلطنت برداشتند[۱]

معهذا طبری دربن باب مطالبی ذکرمیکند که در تاریخ ابن بطریق نمیتوان یافت ولی چون در کتاب ابن قتیبه نیز بدان مطالب اشاره ای رفته حدس میتوان زد که درمأخذ اصلی موجود بوده است می نویسد. « مزدکیان بقباد گفتند که « تو در روزگار گذشته گنهکار شده ای وپاك نشوی مگر آنکه زنان خود را فدا کنی »[۲] ومیخواستند که او خود را نیز بدست ایشان سپارد تاخونش بریزند ودر آتش باچیزش کنند » در باب زرمهر پسر سوخرا و بازگشت قباد بسلطنت و کشتن زرمهر وترویج آئین مزدك گفتهٔ طبری را باآنچه ابن بطریق وابن قتیبه نگاشته اند تفاوتی نیست جزینکه پس از بیان مطالب مزبور می نویسد که. «قباد پیوسته از نکوترین شاهان ایران بود ، تا آنکه مزدك اورا بآنچه گذشت اغوا کرد آنگاه امور نواحی مختلفهٔ مملکت پریشان گشت ودر حفظ سرحدات مسامحه رفت »

سپس طبری بقیهٔ تاریخ قباد را برطبق روایت (۱)[۳] بیان میکند ولی درآغاز این قسمت از تاریخ می نویسد که « برخی از مطلعین تاریخ ایران حکایت کرده اند که بزرگان مملکت قباد را زمانیکه بمزدك گرویده وآئین اورا پیروی میکرد بزندان انداختند » وچون این عبارت در هیچیك از روایات دو گانهٔ سابق الذکر دیده نمیشود

۱ - طبری نسبت قباد و جاماسب را درست ذکر کرده ولی ابن بطریق جاماسب را بخطا خال قباد خوانده است

۲ - ابن قتیبه می نویسد : برخی از مزدکیان بزنان قباد چشم طمع داشتند .

۳ - مقصود دنباله (ط ب) است بصفحهٔ ۳٤ وشرح حلم قباد مراجعه شود

در موافقت مزدکیان سوگند خورده بود » سپس مقدسی درضمن بیان تاریخ خسرو انوشیروان میگوید که « هشتاد هزار تن از مزدکیان را دریکروز بکشت وعموم مردم را بیرو مذهبی مشترك ساخت »

شرح مختصری که در تاریخ مسعودی (مروج الذهب ، طبع باربیه دومنار[1] مجلد دوم از صفحه ۱۹۵) در بارهٔ قباد و مزدکیان نگاشته شده با روایت دوم این طریق و (طا روایت‌ها) و (ط د) مطابقست وعدهٔ مزدکیانی راکه بدست خسرو کشته شده‌اند (بین حازر ونهروان در عراق عرب) مانند مقدسی هشتادهزار می نویسد

حمزهٔ اصفهانی هم در شرح کوتاهی که راجع بقباد درتاریخ مختصر سلاطین عرب حیره و روابط ایشان با دولت ایران نوشته (تاریخ حمزه ، طبع گتوالد[2] ، صفحهٔ ۱۰۶ تا ۱۰۷ ازمتن وصفحهٔ ۸۳ ازترجمه) همین روایت را نقل کرده است ومیگوید «مملکت قباد از آن ویران شد که اوهمیشه بحیات آتیه مشغول بود»[3]

نولدکه معتقد است که از روایات طبری در تاریخ ساسانیان آنچه با روایات این قبیله واین طریق مطابقست از ترجمهٔ خدایانامه ابن المقفع اخذ شده و از تاریخ قباد روایت دستهٔ ثانی[4] را مأخوذ از ترجمهٔ ابن المقفع میشمارد قبول این عقیده با اطلاعی که ما امروز از تاریخ روایات خدایانامه داریم معقول نیست ، بلکه

---

۱ - Barbier de Meynard

۲ - Gottwal

۳ - **ابن مسکویه** (متوفی درسال ۴۲۱ هجری ، ۱۰۳۰ میلادی) نیز درتاریخ تجارب الامم (طبع لواسترانج «le Strange» مجلد اول از صفحه ۱۶۵) تاریخ طبری را مأخذ تاریخ قباد قرارداده وروایات مختلفه آنرا بایکدیگر درآمیخته است .

۴ - بصفحهٔ ۳۶ وصفحات بعد از آن مراجعه شود

او دور شوند ، چه میخواست آنارا بخدمات بزرگ کشوری گمارد، و بیرامن بکندن قنوات ومجاری آبها داد و بفرمود تا کشاورزان را اعانت کردند و بمساعدة وجهی دادند همچنین فرمان داد تا پلهای چوبی وسنگی ویران را تعمیر کنند ودهکدهای خراب را آبادان ساخته بصورت نخستین باز گردانند »

مطهربن‌طاهرالمقدسی در کتاب خود (طبع هوار[1] مجلد سوم از صفحهٔ ۱۶۷ درمتن واز صفحهٔ ۱۷۰ در ترجمه) همان‌مأخذ مشترك طبری (طا) واین طریق را پیروی کرده است وپس از نقل فرار قباد وزفتن او نزد خاقان ترك هنگام جلوس ولاش وغیرة می‌نویسد «آورده اند که قباد پسر فیروز مردی دو روی وسست اراده بود وخونریزی وآزار مردم را دوست نمیداشت در عهد او هوی و هوسها فزونی گرفت و مردم بفرق مذهبی گوناگون منقسم شدند و دست تعدی مردك قوی شد » سپس بدون آنکه باحوال سوخرا وانجام کار او اشارة ای کند آئین مردك را چنانکه طبری (طا) واین طریق نگاشته‌اند شرح میدهد و می‌نویسد که مزدکیان بر قباد حمله بردند واورا ازسلطنت خلع کرده بزندان انداختند وجاماسب را بجای وی بر تخت نشاندند بالنتیجه «مردم از وسائل زندگانی محروم شدند و اسباب اختلاط پذیرفت ، چنانکه پسر پدر را نمیشناخت » آنگاه زرمهر پسر سوخرا باجمعی از گمراهان[2] که که با وی همداستان بودند خروج کرد وبسیاری از مزدکیان را بکشت وقباد را بار دیگر بر تخت نشاند «وبرخی معتقدند که قباد

۱- Huart

۲- در متن کتاب (من الغواة) نوشته شده و ظاهراً اشتباهست ، چه ابن‌طریق (من امراء فارس) وابن قتیبه وطبری (من الاشراف) نوشته اند

و پس از آنکه بار دیگر بپادشاهی رسید از همداستانی مردکیان احتراز میجوید و از آنپس با تدبر و حزم حکومت می کند . بنابر روایت این دسته مردکیان را خسرو پس از مرگ قباد بر انداخته است

چنانکه درصفحات گذشته ملاحظه شد طبری روایتی را نقل میکند که بنابرآن قباد راموبدان موبد وسران قوم ازآنسبب که بامردکیان موافقت کرده بود ازپادشاهی خلع میکنند . اینقول از روایت دستهٔ سوم که ذیلاً بشرح آن خواهیم پرداخت نقل شده وطبری بیهوده سعی کرده است که آنرا با روایات مختلف مآخذ دیگر خویش در آمیزد

روایت سوم را **دینوری** (متوفی در سال ۸۹۵ [۱]) در کتاب خود نقل کرده [۲] ودر کتاب دیگری بنام **نهایة الارب فی اخبار الفرس و العرب** [۳] هم که مؤلف آن مجهول است دیده میشود . این دو تاریخ هردو مبتنی بر مآخذ مشترکیست ، ولی در کتاب دوم برخی از مطالب اندکی مشروحتر نگاشته شده است

بموجب این روایت پس از مرگ ولاش پسر فیروز سوخرا برادرش قباد را که پانزده ساله ، («نهایةالارب» دوازده ساله می نویسد) ولی کارآگاه وتیزهوش ودور اندیش بوده است، برتخت سلطنت می نشاند بهمین سبب سوخرا قدرتی حاصل میکند ومردم برقباد بچشم حقارت

۱ - مقصود ابوحنیفه احمدبن داود دینوری است که در سال ۲۸۲ هجری وفات یافت

۲ - اخبارالطوال ، طبع گرگاس ، Guirgass ، در لیدن سال ۱۸۸۸ ، صفحات ۶۲ و ۶۶ تا ۶۹

۳ - رجوع کنید بمقاله ای که پرفسور ادوارد براون در روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی سال ۱۹ از صفحه ۱۹۵ ببعد نگاشته است

در روایت ثانی هـدری مطالب مستقل مختلف دیده میشود که بر خلاف باید مأخذ آنرا در آثار دستهٔ دوم وحتی دستهٔ سوم مبرحمین خدایامهٔ پهلوی جستجو کرد[1] چنانکه در صفحات پیش مـلاحظه شد روایت دسته ثانی درمأخذ مشترك این طریق وطبری بیرحود ازدوقسمت مشخص مختلف پدید آمده است درروایت اول این طریق[2] وروایت (ط. الف)[3] قباد بانی بلاد ومؤسسات عام المنفعه و سرداری فاتح و کشورگیر و پادشاهی توانا ولایقست ، ولی درروایت دوم این طریق[4] وروایت (ط ه)[5] برخلاف بازیچه‌ای دردست مردك وپادشاه تن آسان و بی کفایتیست که پیش ازمرك باندامت واندوه باظرزوال دولت خویشست طبری برای توضیح این اختلاف که درمأخذ تاریخ وی موجود بوده است مینویسد که بعد مردکیان موجب تغییرخوی نیك قباد گردید مطالبی هم که درباب تدابیرخسرو انوشیروان واقدامات وی در عـلاج نتائج شوم زندگانی اشتراکی مردکی نگاشته شده قدری محقق و مسلم ومشروحست کـه نمیتوان آنرا از جملهٔ اضافات مؤلفین عرب پنداشت و میتوان گـفت که بی شك از مأخذ اصلی پهلوی اتخـاذ شده است

٣ ـ بنابرروایت دستهٔ سوم قباد را بزرگان ایران بعلت آنکه با مردکـیان همداستان شده بود ازسلطنت خلع کرده بزندان می اندازند و خواهرش بدستیاری زرمهر او رازار حبس نجات میدهد

---

١ ـ صفحات ٢٨ و ٢٩ مراجعه شود

٢ ـ رجوع کنید صفحه ٣٨

٣ ـ رجوع کنید صفحهٔ ٤١

٤ ـ صفحه ٣٨ مراجعه شود

٥ ـ صفحه ٤١ مراجعه شود

داستان رهائی یافتن قباد بوسیله خواهرش و گریز او بدستیاری
پنج تن از دوستان وفادارش که زرمهر پسر سوخرا یکی از آنان بود
خیلی مختصر بیان گردیده است. درمحلی که خاك اهواز (شوش) را از
اصفهان جدا میکند قباد بوسیلهٔ زرمهر دختر دهگانی را بزنی گرفت
(نهایت درابنجا داستان سلوار زرنهفت را که در روایت ابن بطریق و
طبری (ط ا) دیده ایم ذکر کرده) سپس بکشور هیاطله رفت
و پادشاه آنقوم حاضر شد لشکری در اختیار وی گذارد در عوض قباد
سرزمین چغانیان (نهایه : طالقان[1]) را بوی تفویض کند. هنگامی که
قباد باسی هزار تن سپاهی بازمیگشت همسر خودرا دید که پسری آورده
و او را خسرو نام نهاد. قضارا همسر قباد از تخمهٔ فریدون (پادشاه
افسانهٔ) بود. پادشاه زن و فرزند را برداشت و بسوی مدائن رفت. در
خلال این روزگار ایرانیان از کردهٔ خود نسبت بقباد سخت پشیمان شده
بودند ومیگفتند «قباد در برابر ما آئین مردك را فرو گذاشت و از
آنچه باو نسبت میدادیم برائت جست، لکن ما گفتهٔ اورا نپذیرفتیم و با او
رفتاری زشت کردیم» پس همگی باجاماسب برادرش بهپیش او رفتند و از
کردهٔ خود پوزش خواستند. قباد برایشان بخشود و بکاخ شاهی شتافت
و سپاهیان هیاطله را انعام بخشیده مرخص نمود. بعدها باروم سرفی
بجنگید و آمد و میافارقین (مارتیروپلیس[2]) را بگشود و شهرهای بسیار
بنانهاد. قباد میان فرزندان خویش خسرو را بیش ازهمه دوست میداشت
زیرا دارای صفات خوب بود، تنها عیب او تمایلش بهسوءظن بود ولی
براثر پند واندرزهای پدر ازاین عیب نیز پیراسته شد. نهایه گوید قباد

---

۱ ـ داستان واگذاری سرزمین تالکان (در مشرق مرو رود، کنار راه بلخ) را بپادشاه هیاطله درمقابل کمك نظامی نهایه درزمان پادشاهی فیروز ذکر شده

۲ ـ Martyro polis

میگریزد چون پنجسال از پادشاهی قباد میگذرد تحمل آن دشواری بر وی ناگوار میشود و بنامهای شاپور رازی از خاندان مهران (نهایة الارب می نویسد شاپور پسر بهرام از اولاد بهرام بزرگ) که حکمران بابل وخطرنیه[1] (نهایة اسپهبد بین النهرین نوشته است) بود نوشته اورا با سپاه خویش احضار میکند وچون شاپور بپایتخت رسید او را بکشتن سوخرا میفرستد تفصیل کشته شدن سوخرا بقراریست که در (ط ب) ذکر شد و (نهایة مینویسد که از قتل سوخرا این مثل مشهور فارسی که «آتش سوخرا فرو مرد و بادشاپور برخاست» پدید آمد) پس از آن دینوری میگوید که «چون دهسال از سلطنت قباد گذشت یکی از مردم استخر (نهایة از مردم نسا)[2] موسوم بمردك بردوی آمد و اورا بآئین مردکی خواند «نهایة مینویسد که با مردك یکتن از نجبای ایران بنام زردشت پسر **خرکان**[3] نیز همراه بود» قباد آئین مردك را پذیرفت ولی ایرانیان بدین سبب سخت خشمگین شدند و درصدد قتل او برآمدند (نهایة میگوید قباد آئین مردك را ظاهر پذیرفته بود، لکن ایرانیان گمان داشتند که او حقیقة بدان آئین گرویده است) قباد با ایرانیان از در عذر خواهی درآمد، ولی ایشان نپذیرفتند واورا از پادشاهی خلع کرده انداختند وجاماسب پسر فیروز برادر را بسلطنت برداشتند»

---

۱ - خطرنیه با خای مضموم وطاء ممدود ورای ساکن ناحیه ای از نواحی بابل بوده است رجوع کنید به ایرانشهر مارکوارت صفحه ۱۶۳

۲ - ظاهراً فسا باید خواند که معرب پساست وگویا نورحس اشتباهاً نسا را نوشته اند نسا شهریست در خراسان (در ده منزلی سرخس و پنج منزلی مرو ویك منزلی ابیورد و شش یا هفت منزلی نشابور (معجم البلدان) یعقوبی در «کتاب البلدان» (صفحه ۲۷۷) می نویسد از طوس تا نسا که جزو ولایت نشابور است دو منزلست در ولایت کرمان نیز شهری بنام نسا از نواحی بم بوده است (معجم البلدان) . ۳ - این اسامی درمتن کتاب خوانا نیست

شهرها و میزان حاصلخیزی آنها داشته) بعلاوه مبلغ ثابتی هم بعنوان مالیات سرشماری از اشخاص میگرفتند. قباد در اواخر پادشاهی خود فرمان داد زمینهای مسطح و کوهستانی همه‌را مساحت نمایند تا مالیات عادلانه تقسیم شود. بهنگام مرگ این پادشاه کار مساحی انجام نیافته بود و چون خسرو زمام ملک بدست گرفت آن کار‌را نیز بپایان رسانید »

۴ـ بموجب روایت چهارم قباد را بسبب کشتن سوخرا از سلطنت عزل کردند. چون باردیگر بدستیاری زرمهر پسر سوخرا بفرمانروائی رسید مردك ظهور کرد و قباد آئین وی بپذیرفت. مردك در یك مباحثه مذهبی مغلوب گردید و بفرمان خسرو وی و پیروانش را بکشتند

از پاره ای منابع دیگر که باین سلسله روایت منسوبند چنین برمیآید که خسرو مردك را بکینهٔ اهانتی که نسبت بوی روا داشته بود بکشت

در حقیقت روایت چهارم بدو شاخه تقسیم میشود که یکی از آنها در خصوص قتل مردك به‌نکبه‌ای که ذکر آن گذشت معتقد است[۱] بدلایلی من دو شاخه این روایت را بایکدیگر مقایسه و مشخصات هر یك را ذکر میکنم

مطالب از نویسندگان ذیل اقتباس‌شده: ابوالفرج الاصفهانی (متوفی در ۹۶۷، کتاب الاغانی، عربی)، حمزه اصفهانی، ثعالبی (متوفی در ۱۰۳۸، غرر اخبار الملوك)، فردوسی (متوفی در حدود ۱۰۲۰، در شاهنامه) همچنین مؤلف گمنام تاریخ فارسی مجمل التواریخ والقصص (۱۱۲۶) بیرونی (متوفی در ۱۰۴۸، آثار، عربی)، ابن الاثیر (متوفی در ۱۲۳۴)، ابوالفدا (متوفی در ۱۳۳۱)

ابوالفرج[۲] گوید بزمان پادشاهی قباد مردی پیدا شد مردك

۱ ـ این شاخه را بعداً بروایت ب نمایش میدهیم

۲ ـ [illegible]

اندرزهای بسیار در وصیتنامه خود درج کرده بود پس از مرگ وی موبدان موبد وصیتنامه را در برابر شاهزاده بگشود و براو خواند) خسرو بر تخت نشست و بفرمود تا مردك را دستگیر کنند که «قبح جنایات را از میان برده و بایسطریون فرومایگان وسفلگان را بارتکاب معاصی برانگیخته، دزدی را بر راهزنان وستمکاری را بجباران آسان کرده بود» مردك دستگیر شد و با پیروان خود بدار نیستی رهسپار گردید

آقای نولدکه آنچه را دینوری نقل کرده است مخلوطی از روایات قسمت اول و دوم میداند، ولی بعقیدهٔ من مآخذ دینوری ونهایة منابع مستقلی دارد ومطالب آندو بحقیقت نزدیکتر وشاید هم به مآخذ پهلوی نزدیکتر از روایات قسمت اول و دوم باشد روایات دینوری و مؤلف نهایه قباد را مردی سلیم معرفی مینماید

جمله مهمی که قبادرا پادشاهی مصلح و زیردست پرور میشناساند ظاهراً بدون تحریف از اصل پهلوی نقل شده است چون این جمله را تمام مورخینی که شرح پادشاهی خسرو اول را نگاشته متذکر شده اند[1] میتوان پنداشت که در « خداینامك » نیز از آن سخن رفته باشد طبری که قضایا را مشروحتر بیان میکند چنین مینویسد «پیش از جهانداری خسرو انوشیروان پادشاهان ایران را رسم بر آن بود که از هر ناحیه نصف یا ثلث یا ربع یا خمس محصول آنرا بعنوان مالیات ارضی میگرفتند» (دینوری نصف یاثلث، ربع یاخمس تاعشر محصول را معتقد است) این میزان بستگی باطرز آبیاری وحاصل خیزی زمین داشته (بعقیده دینوری بسبت بانزدیک و بعد نواحی از

---

۱ ـ یعقوبی (چاپ هوتسما ص ۱۸٦) ، طبری (ص ۹٦۰ ، نولدکه ص ۲٤۱) ، مسعودی (مروج ، جلد دوم ص ۲۰٤ ، تنبیه ، BGA جلد هشتم ص ۱۰۱ - ۱۰۲ ، صفحه ۳۹ مقایسه شود) ، دینوری ، نهایة (چاپ برون ص ۲۳۱) مقایسه شود با ابن خردادبه

هزار مرد جنگی روی بایران آورد، در نیشابور خبر درگذشت بلاش
را شنید و بی‌مزاحمتی به تخت نشست و سپاهیان ترك را بازپس فرستاد
چون میخواست سوخرا را که بسیار مقتدر شده بود از خود دور نماید
اورا بفرمانفرمائی فارس گماشت طولی نکشید که سخن چینان و غمازان
اورا برآن داشتند که خود را بیکباره از وجود سوخرا برهاند، پس
شاپور را از ری احضار و مامور کرد که سوخرا را مقید و مغلول بدرگاه
آورد او هم چنین کرد و سوخرا کشته شد سران سپاه و بزرگان کشور
خشمگین شدند و قباد را خلع کردند و جاماسب را بپادشاهی برگزیدند
جاماسب برادر را بزنجیر کشید و اورا بزرمهر تسلیم کرد تا بقصاص
پدر خویش بریزد[1] ولی برخلاف انتظار زرمهر کمر بخدمت وی بست
و قباد از جوانمردی او حیرت کرد و از کشتن پدر او پشیمان شد
آنگاه زرمهر قباد را بکشور هیاطله برد در اسفراین نزدیکی نیشابور
قباد دختر دهقانی را بزنی گرفت و گردن بندی از مروارید بوی داد،
یکهفته در آنجا بود و از آنجا بسوی مقصد خود شتافت پس از آنکه از
پادشاه هیاطله بیست هزار سپاهی گرفت و روی بایران آورد، در
اسفراین همسر خود را دید که پسری آورده و او را خسرو نام نهاد،
دهقان باو مژده داد که این طفل از نژاد فریدون است و قباد بازن
وفرزند بمدائن رفت و در آنجا جاماسب و موبدان موبد او را خوش
آمد گفتند او هم قول داد که از جاماسب و بزرگان ایران کینه توزی
نکند و هیاطله را با تحف و هدایا بازپس فرستاد و زرمهر را وزیر خود
ساخت و شهر های پاره بی افکند، با روم شرقی بجنگید و آمد و
میافارقین را از ایشان بگرفت گویند زن و فرزند خود را از چیدن انار
باغ خودشان منع کرد در برابر عنوان مالیات بایستی بشاه تسلیم شود قباد

نام، که آئین زندیقان[1] را میان مردم نشر داد و آمیزش با زنان را آزاد کرد چنانکه هیچکس مانع عیاشی دیگران نمیتوانست شد در این زمان منذر بن ماءالسماء در حیره فرمانروائی داشت قباد وی را بپذیرفتن کیش مزدک خواند ولی او نپذیرفت آنگاه قباد حارث بن عمرو را بقبول دین مزدک دعوت کرد، اوهم اجابت کرد و میان سلطنتش استوار گشت و منذر را از کشور خود براند و بر آن سر زمین استیلا یافت

بعدها نوشروان امر داد تا مزدک بدار آویخته شد آنگاه فرمود تمام مزدکیان را کشتند در یک بیمروز بین جازر، نهروان و مدائن صدهزار زندیق بدار آویخته شد از آن روز بود که اورا بلقب انوشروان خواندند[2]

حمزه شرح پادشاهی قبادرا خیلی مختصر نوشته (چاپ گتوالد ص ٥٦ بسمت ترجمه (حمزه ۸، ص ٤١) اگر چه خلع قباد را با کار مزدکیان مربوط میداند ولی تصریح نمیکند که مزدکیان وی را از سلطنت خلع کردند بزرگان کشور بسبب روابطش با مزدکیان اورا از تخت زیر آوردند ولی در این قسمت جمله ایست که تعلق این گفته‌را بروایت چهارم‌مسلم میسازد و آن اینست که حمزه برای قباد لقبی قائل است که در چاپ گتوالد « پریرا این دلش » ضبط شده و در اطراف آن هیچ تفسیری نکرده است این لقب در سایر قسمتهای مربوط باین روایت نیز باشکالیکه کم بایش متفاوت است درج گشته حمزه پس از آنکه نام شهرهائی را که قباد بنا افکنده است بیان میکند میگوید که این پادشاه حارث بن عمرو بن حجر الکندی را بامارت عرب رساند

ثعالبی گوید قباددر جنگ با بلاش مغلوب شد و بسوران گریخت، زوجهٔ خاقان از او پذیرائی کرد پس از چهار سال انتظار قباد باسی

---

۱ ـ مذهب مانی و مزدک

۲ ـ انوشروان یعنی صاحب روان جاوید

عقاید ایشان بشود و برا چون گوسفند سرخواهند برید واورا ازار ساط با اطرافیانش منع کردند حتی مردك باو امر کرد که مادر خود راهم بوی تسلیم کند تا « از حس حسادت که موجب فساداست رهائی یابد » لکن مادر قباد از مردك خواهش کرد که این اندیشه را از خود دور کند قباد را بواسطه سبب عنصری و بیفکریش « بر برادریش »یعنی ریشش بریرد نامیدند دراین هنگام خسرو ازپدراجازه گرفت که موبدان را با مردك برای یك مذاکره مذهبی مجتمع سازد در این محلس موبدان از مردك پرسیدند که با طریقت و آئین او چگونه مردمان فرزندان خودرا خواهندساخت و پدری خود را ثابت خواهند کرد؟ اگر همه با یکدیگر برابر شوند چگونه برخی برای بعضی دیگر کار خواهند کرد وچگونه نظام کارهای جهان گسیخته نخواهد شد ، مردك خشمگین برخاست و پیروانش بروی گرد آمدند و قصد جان قباد و خسرو کردند قباد بیهوده از کار های خود پشیمان شده بود واز شدت رنج واندوه بیمار گشت ، وخسرورا جانشین خود ساخت و ویرا سوگند داد که کار های زشت اورا جبران نماید پس از مرگ او خسرو تصمیم گرفت مردك و پیروانش را نابود سازد ـ ثعالبی مدرك این مطالب را کتاب ابن خردادبه میداند که اکنون دردست نیست ـ خسرو باطرافیان خود که مردك ومندر پادشاه عرب حیره نیز جزو آنان هستند اظهارمیدارد که ازخدا سه چیز طلب نموده است اولی و دومی رسیدن بپادشاهی ورسایدن مندر به تخت سلطنت اعراب بوده، ولی مقصود سومی هنوز وارد مرحله عمل نشده و آن قلع و قمع زندیقان میباشد مردك سؤال میکند آیا تو میتوانی همه مردمانرا بکشتن دهی ؟ » خسرو میگوید « این توهستی ، ای مادر بخطا ! » و فرمان میدهد تا اوراسر بریده بدارمی آویزند مردکیان سر بشورش برمیدارند

به اندرز زرمهر خراج‌را بمردم بخشید این پادشاه تارمان ظهور مردك پسر بامداد اهل نسا، بااسلوب پسندیده حکم رانی کرد، مردك دیوی بود بصورت مردمی، باصورتی رسا وسیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند، قباد فریفته سخنان چرب وی شد و گمراه گردید بهنگام خشکسالی بزرگ که بسیاری از مردمان از گرسنگی بمردند مردك از قباد پرسید «اگر کسی را تریاق باشد و از مار گزیده ای دریغ دارد سزای اوچیست؟» قباد گفت «مرگ» دیگر روز مردك گدایان و مستمندان را برابر کاخ شاهی گرد آورده و باشان وعده داد که آنچه را برایشان لازم باشد فراهم آورد سپس ازقباد پرسید «چیست سزای کسی که بیگناهی را در خانهٔ محبوس و خوردنی از اومضایقه کند؟» فرمود «مرگ» مردك بدریوزگان دستور داد تا انبار های علاف را غارت کنند آنان نیز چنین کردندومی‌پنداشتند که امرشاه راکه بوسیله مردك ابلاغ شده اجرا میکنند شاه ازاینکار متعجب شد و از مردك توضیح خواست، مردك اظهارداشت شاه در جوابی که به پرسش‌های وی داده خود به تقسیم آذوقه اجازه فرموده طبقات پست مردم مردك را چون پیغمبری گرامی میداشتند واوکاررا بجائی رسانیده بود که میگفت «خدا وسایل زندگانی را آفریده تا همه به تساوی از آن بهره ور شوند، واختلاف در نتیجه زور و بیداد پیدا شده هیچکس را زن و خواسته بیشتر ازدیگری حقی نیست» مردمان پست با پیروی از این آئین زیاد رویها کردند، خواسته‌سایرین را متصرف شدند، زنان را ربودند و بسا سیاهکاریها که روا داشتند قباد از این تجاوزات چشم میپوشید چه هم مردك را گرامی میداشت و هم ویرا آن توانائی نبود که از بدکاران جلوگیری نماید دیری نکشید که دیگر کسی مالك زن و خواسته خود نبود و فرزندان خود را نمیشناخت بفرجام مزدکیان قبادرا تهدید کردند که اگرپیرو

خودخواه بود بوسیله سخنان خود او را بفریفت و بمقام دستوری و
گنجوری پادشاه رسید قضارا خشکسالی پدید آمد مردك از قباد
راجع به‌زیان وه‌از گزیده سؤالی کرد ، نیازمندان را گرد آورد و
روز بعد موضوع (محبوسی را که از گرسنگی بکشند) از شاه بپرسید
ودر بزرگان را فرمان داد تاانبار های غلات را غارت کنند مردك آئین
خود را راجع بمساوات آشکار ساخت مردمان را بایکدیگر برابر میدانست
واز بعضی میگرفت و بدیگران میداد قباد آئین اورا بپذیرفت و میپنداشت
که موجب نیکبختی مردمان خواهدشد روزی مردك از قباد دستوری
طلبید تاپیروان خود را در هامون برابر تخت شاهی جمع آورد سی
هزار مردکی در آنجا گرد آمدند، مردك بقباد گفت که خسرو پیرو
آئین وی نیست و میبایستی شاهزاده کتبا تعهد نماید که با مردکیان
مخالفت نکند و اشتراك زن وخواسته را تن در دهد ، زیرا انحصار
عیال و اموال موجب سلطه و اقتدار پنج اهریمن رشك، کینه، خشم،
نیاز و آز میشود خسرو خشمناك روی ازمردك برتافت واز پدر پنج
ماه مهلت خواست تانارواثی آئین مردك را ثابت نماید آنگاه کسان
فرستاد تاهرمزد را از اردشیر خره ومهرآذر اسخری را با سی تن از
یاران وی حاضر سازند باجازه قباد مجلس مباحثه مذهبی تشکیل
گردید در روز موعود خسرو باموبدان بقصر رفت یکی از ایشان از
مردك سؤالات ذیل را کرد اگر زنان مشترك باشند پدر و فرزند
چگونه یکدیگر را خواهند شناخت ؟ اگر همه مردمان با یکدیگر
برابر باشند، خادم ومخدوم چگونه وجود خواهد داشت وچه‌قسم ممکن
است کشور را اداره کرد، وارث خواسته واموال چه کسی خواهدبود،
از این سخنان نتیجه گرفت که آئین مردك از کارهای اهریمنی و موجب
ویرانی جهان خواهد بود قباد وخسرو ودیگر حاضران مجلس سخنان

ولی سرداران آنهارا ازدم تیغ میگذرانند و کسانی را که بازمانده‌اند بدست میآورند ودریکروز هشتادهزار تن ازایشان را هلاك میکنند پس ازاین کار خسرو را انوشیروان لقب میدهند

فردوسی گوید قباد در جنگ، با هیاطله همراه‌سپاه فیروزبود و پس از شکست وی بدست پادشاه آنقوم افتاد سوخرا[1] اورانجات داد و بلاش پادشاه ایران او را بمهربانی پذیرفت چندی بعد سوخرا بلاش‌را عزل کرد و قباد را برسریر شاهی نشاند چون قبادبسن ۲۱ سالگی رسید سوخرا اجازه خواست که بفارس رود وآنجا را بفرمان او سپردند سخن چینان ازاو در نزد شاه بدگوئی کردند با حدی که شاپور رقیب او را از ری طلبید و مامور کرد که سوخرا را ازشیراز بزنجیر کشیده بپای تخت بیاورد و درآنجا سوخرارا کشت ایرانیان بخشم آمده، سخن چینان راکشتند، قباد را از تخت بزیر آوردند و جاماسب را بشاهی برگزیدند قباد را بزرمهر[2] پسر سوخرا سپردند ولی او ویرا برهانید و باهم بخاك هیاطله فرار کردند در راه، دریکی از دهات اهواز قباد دختر دهقانی را بزنی گرفت یکهفته نزد اوماند انگشتری بوی داد که تا بازگشت او نگاهدارد، سپس عزیمت کرد پادشاه هیاطله سپاهی مرکب از سی‌هزار مرد بقباد داد در بازگشت زوجهٔ خود را دید که پسری آورده، اورا خسرو (کسری) نامیدند دهقان نیز از نژاد فریدون بود قباد باهمسر وفرزند خودبه‌طیسفون رفت جاماسب‌و بزرگان ایران مقدمش‌را گرامی‌داشتندودوباره او را بپادشاهی برگزیدند او نیز از تقصیر ایشان درگذشت با روم شرقی بجنگید وآنرا مغلوب ساخت مردك که مردی دانا، شیرین سخن و

---

۱ ـ فردوسی سوخرای را « سوفرای » ذکر کرده است

۲ ـ فردوسی زرمهر را زرمهر نوشته .

از ایرانیان معتقدند که گرویدن قباد بآئین مزدك از راه اضطرار بود، چه قدرت سلطنت در برابر نفوذ پیروان این آئین اثری نداشت برخی دیگر گویند مزدك مردی زیرك بود و چون میدانست که قباد عاشق همسر پسرعموی خود شده است این آئین را طرح کرد وقباد بجان ودل آنرا پذیرفت مزدك بقباد امر کرد که از کشتار حیوانات قبل از اینکه زندگانیشان طبیعه بپایان رسد خودداری نماید وبیر گفت «تو بمقصود خود نائل نخواهی شد[۱] مگر وقتیکه مادر انوشیروان را بمن تسلیم کنی ناکام ازوی بر گیرم» قباد قبول کرد وفرمان داد تا همسرش را بمزدك تسلیم نمایند[۲]

روایت مجمل التواریخ در کلیه نکات مهم با شاهنامه یکی است منتها بسیار مختصر میباشد پیروی قباد از آئین مزدك را خیلی باختصار متذکر شده ، نام سوخرا را مانند فردوسی تحریف نموده وسوفرای (در نسخهٔ خطی سرفرای) ضبط کرده چون مؤلف مجمل التواریخ در جاهای دیگر نام فردوسی را جزو مآخذ خود ذکر کرده است، بدون شبهه میتوان حکم کرد که داستان قباد ومزدکیان را از شاهنامه اقتباس کرده معذلك در قسمتهای کم اهمیت بری از منابع دیگر اخذ و بر مطالب شاهنامه افزوده است مثلا عروسی قباد را دراهواز با بروایت

---

۱ - یعنی بزوجه پسر عموی خود دست نخواهی یافت

۲ - بقیه داستان در کتاب خطی درج نیست و بطور وضوح معلوم میشود که مزدك بمادر انوشیروان چشم طمع داشت و قباد او را بوی تسلیم کرد یا بالعکس آقای زاخاو فرض کرده است که مادر انوشروان همان زوجه پسر عموی قباد میباشد و چنین ترجمه کرده است « تو بمقصود خود کامیاب نخواهی شد مگر اینکه مادر انوشیروان را بمن بدهی ناکام دل ازاو بستانم ولی یکی آنکه غیر منطقی است که قباد که پدر انوشیروان است پیش از آنکه رابطهٔ با همسر پسرعموی خود داشته باشد اورا « مادر انوشروان » بنامد ، دیگر آنکه مندرجات کتاب الاغانی و ابن الاثیر و ابوالفدا که بعداً خواهم نگاشت مبرهن میسازد که مزدك طالب مادر انوشیروان بوده است

موبدرا تصدیق کردند قبادمردك وپیروان اورا دراختیار خسرو گذاشت شاهزاده امر کرد درباغ کاخ همایونی خندقی حفر کردند و مردکیان را مانند درخت در آن کاشت بایسطریق که سرهای ایشان را تا کمر در خاك مدفون کرد وپاهایشان‌را بیرون گذاشت، بعدمردك راباخود باغ برد ودرختانی‌را که میوه کشته وتخم‌افشانی‌او بود بوی نشان‌داد مردك سخت بترسید و مدهوش شد خسرو فرمود تا او را سرازیر بدار آویختند و تیرباران کردند بعضی نسخ شاهنامه [۱] در این‌مورد روایت دیگری‌را نقل میکنند که شاعر از «پیری هوشیاروجهاندیده» اقتباس کرده‌است گویند چون‌مردك طمع دردختر و تخت شاهنشاه بسته بود، قباد فرمان داد تا اورا سرازیر درقعر خوشان بیفکنند در نتیجه این کار بزرگان از تملك زن‌وخواسته خود مطمئن شدند قباد که از رفتار خودشرم داشت‌بعدها اندرز خسرورا گوش‌میکرد وعاقبت ویرابوسیله نامه‌ای که‌بمهرشاهی‌ممهور شده بود بجانشینی‌خود بر گزید ودر هشتاد سالگی درگذشت خسرو را انوشروان‌لقب دادند اصلاح مالیات درعهد این پادشاه عملی گردید

بیرونی [۲] گوید « بعد مردك بامدادان [۳] ظهور کرد و او اهل نسا بود در زمان قباد پسر فیروز موبدان موبد یعنی قاضی‌القضاه بود مردك به‌ثنویت قائل بود و کیش وی باآئین زردشت ازچندین‌جهت اختلاف داشت روش مشترك بودن زن و خواسته را رایج کرد و پیروان بیشمار بدست آورد قباد نیز کیش وی بپذیرفت ولی بعضی

---

۱ ـ شاهنامه چاپ J mohl جلد ششم ص ۱۵۲

۲ ـ آثار الباقیه چاپ Lachou ص ۲۰۹ و ترجمه آن ص ۱۹۲

۳ ـ نام مردك ، مزدك ثبت شده و نام پدرش نیز تحریف شده ، باید او را مردك پسر بامداد یا مردك بامدادان خواند و این طرز تسمیه‌دونیم اقتباس از پهلوی است

حیوانات بدست میآید برای مردم کافی میدانست» در شرح پادشاهی خسرو اول ، ابن اثیر قسمت‌های سیم و چهارم روایت طبری را تلخیص کرده وقتل عام رؤسای مزدکیان و بخش کردن اموال ایشان میان مستمندان را متذکر شده داستان مزدك و مادر انوشیروان‌را نیز تجدید نموده

ابو الفدا گوید «قباد پس از برادرش بلاش بپادشاهی رسید مزدك ظهور کرد و آئین خودرا تبلیغ نمود قباد آنرا پذیرفت توده از صدمات این کیش بجان آمد قباد را خلع کرد و تاج برسر جاماسب نهاد قباد بکشور هیاطله رفت، باسپاهی گران باز آمد، جاماسب را شکست داد و اسیر کرد پس از مرگ قباد ، انوشیروان که شاهزاده ای بسیار جوان بود بر تخت نشست و در نطقی که بهنگام تاجگذاری ایراد کرد گفت از خدا دو چیز طلب کرده یکی آنکه مقدر را بر اعراب پادشاه کند ، دیگر آنکه مزدکیان را از میان بردارد زیرا این قوم « مباح بودن زنان واموال‌را جایز شمرده و دیگر کسی صاحب اختیار زن یا خواسته خویش نبود بدینطریق فرومایگان بانجباء در آمیخته وزنان بدکار برای نشاندن آتش شهوت خود راهی مناسب یافته بودند مردمان پستی که سابق در معابر هم جرئت نگاه کردن بزنان اشراف نداشتند اکنون با آنان روابطی پیدا کرده بودند » مزدك که نزدیك تخت شاهی استاده بود گفت « آیا تو میتوانی تمام مردم را هلاك کنی ؟ اینکار موجب ویرانی کشورهااست و خدا ترا برای رعیت‌پروری چنین مقدر کرده است نه برای مردم آزاری » انوشیروان فرمود «ای‌مادر بخطا، آیا بیاد داری که ازقباد خواستار شدی که بامادر من همخوابه شوی؟ او نیز بتواجازه داد و تو باطاق مادرم میرفتی که من پیش آمدم و خود را بپای تو افکنده آنرا بوسیدم؟ پاهای تو بقدری متعفن بود که بوی بد آن تا کنون از بینی من بیرون نرفته ، من بقدری الحاح کردم تا

صحنحسری در اصفهان اتفاق‌افتاده نام‌پسر قباد انوشیروان بوده، مزدك منصب موبدان موبدی داشته قباد حارث بن عمرو را بر اعراب پادشاه کرده است. داستان پادشاهی قباد باذکر نام شهر هائی که قباد بنهاده است بپایان میرسد. درجای دیگر، مجمل‌التواریخ سلطنت قباد را با برگشته جمره ضبط کرده است.

ابن‌الاثیر در شرح پادشاهی قباد غالباً از «روایات اول و دوم طبری» پیروی کرده وفقط بعضی جمل ازمنابع دیگر بآن افزوده‌است دربیان آئین مزدك اضافه میکند که‌این پیغمبر درپاره ای مباحث از زردشت تبعیت کرده است ولی در بعضی موارد بر احکام این پیغمبر مقداری افزوده یا از آن کاسته است میگویند مزدك مذهب ابراهیم خلیل‌الله‌را مطابق پیشگوئی زردشت تبلیغ‌میکرده‌است[۱] پس ازشرح آئین مزدك وگرویدن قباد بآئین او چنین مینویسد «سپس روزی مزدك قباد را گفت امروز نگرنوبت من است که ازهمسرتوو مادر انوشیروان متمتع‌شوم قبادپذیرفت‌ولی نوشیروان پیشرفت‌وبادست‌خود کفش‌مزدك رااز‌پای‌او بیرون کردوپای‌اورابوسید وچندان‌الحاح کرد تا مزدك از خیال خود منصرف‌شد ودر ازاء آنکه انوشیروان ازتمام حقوق خود بر کشور ایران تمتع وی چشم پوشید، دست از مادر او بداشت» وبیز مینویسد «مزدك کشتن حیوانات را نهی کرد وغذائی راکه از زمین تهیه میشود مانند تخم مرغ، شیر، روغن وپنیر که‌از

۱ ـ بدیهی‌است که مقصود مؤلف از زردشت همان زرتشت‌را پیغمبر مزدیسنی بوده است ولی پاره‌ای نکات موجب شده‌اند که من تصور نمایم در قسمت اول این روایت مؤلف از مأخذی اقتباس نموده که از یك زردشت پسر خرگان سلف وآموزگار مزدك، سخن میرانده در قسمت دوم اشاره بافسانه‌است که در صدر اسلام زرتشتیان برای افزودن نیروی کیش خویش اختراع کرده و زردشت و ابراهیم را یکی شمرده‌اند

دهقان در اسفراین وفردوسی در یکی از دهات اهواز میداند فردوسی قصهٔ ثعالبی را راجع بآنکه مادر فرزند خود را از چیدن اثمار منع نمود متذکر نشده ثعالبی پیروی قباد را از دین مزدك اجباری ودر نتیجه تهدید مزدکیان قباد را نقل میداند ولی فردوسی گرویدن این پادشاه را بآئین مزدك ازروی ایمان قلبی میپندارد در کتاب ثعالبی از داستان مزدك بامادر انوشیروان سخن نرفته ونیز معتقداست که انجمن مشاجره مذهبی که خسرو خوان فراهم کرده بودبدون اخذ نتیجه بپایان رسید قتل مزدك وپیروانش را مثل سایر روایات بعد از مرگ قباد ذکر کرده، در جزئیات این داستان ثعالبی از این خردادبه تبعیت کرده که او خود روایت دوم راپذیرفته فردوسی مرگ مزدك وپیروانش را بهنگام زندگانی قباد و در نتیجهٔ شکست ایشان در انجمن مباحثه میداند نامهای هرمزد و مهرآذر دو موبد زردشتی، که فردوسی ذکر کرده در بهمن‌یشت قسمت ۱ فقره ۷ نیز دیده‌میشود (داد هرمزد و آذرمهر

بیرونی روایات مختلفی در باب مزدک گرد آورده ونظریهٔ دوجر سان کرده فردوسی مزدک رادستور وگنجور شاه میداند وبیرونی مانند مجمل التواریخ او را موبدان موبد معرفی میکند، مانند ثعالبی و نهایت الادب که بروایت سوم مربوط است مزدک را از اهل نسا میداند، هر دو روایت گرویدن اجباری یا اجباری قباد را بآئین مزدک ذکر میکند مانند ابن الاثیر کشتن حیوانات را ناروا میداند منتهی ابن اثیر جزئیات دیگری نیز از نظریات مزدک راجع بمأکولات ذکر کرده است

قصه مادر انوشیروان را که بایستی بمزدك تسلیم شود و بوسیله وساطت فرزند خود نجات یافت ابو الفرج (در کتاب الاغانی) بیرونی، ابن الاثیر وابوالفدا متذکر شده اند نقصی را که در روایت بیرونی دیده میشود میتوان بوسیله قصص سایر مورخین جبران کرد اختلاف

بو از اندیشهٔ خود منصرف شدی » بر اثر جواب منشب مردك، پادشاه فرمان داد تا او را بکشتند و جسدش نیز بسوختند سپس اعلام نمود که چون مردکیان مباح است و هر کس میتواند آنانرا بقتل برساند و نیز عده کثیری از مانویان را بکشت و خساراتی را که از آئین مردك پدید آمده بود جبران کرد

روایت چهارم با روایت اول وجه مشترکی دارد و آن این است که قتل سوخرا را موجب خلع قباد میداند و با روایات اول و سوم در این نکته که عروج قباد را پس از خلع وی ذکر کرده مشترك است در این روایت نیز مانند روایات دوم و سوم زرمهر (یا بقول ثعالبی و روایت دوم این بطریق بزرمهر) فرزند سوخرا را نجات دهنده و رفیق قباد هنگام فرار نوشته‌اند از خواهر قباد صحبتی نرفته است مانند روایت سوم قتل زرمهر را متذکر نگردیده روایات چهارم و دوم در بیان شخصیت قباد مشابه میباشند ولی در روایت چهارم نکات خاصی است که در سایر روایات دیده نمی‌شود

اگر مورخینی را که در روایت چهارم نام ایشان ذکر شده با یکدیگر مقایسه کنیم خواهیم دید که ثعالبی و فردوسی در غالب قسمتها با یکدیگر هم‌عقیده هستند جز در نکات معدودی که بین آنان اختلاف است بنابر این نظریه زوتنبرگ[۱] که مآخذ فردوسی و ثعالبی را مشترك میداند مسلم میشود همین مآخذ مشترك است که مبنای روایت چهارم محسوب میشود ثعالبی مانند روایت دوم فرار قباد را نزد خاقان ترك در ایام پادشاهی بلاش میداند، فردوسی معتقد است که قباد در اثنای جنگ فیروز باهیاطله بدست آنقوم اسیر شد، بعدها سوخرا او را نجات داد بلاش را خلع کرد و او را بپادشاهی برداشت ثعالبی عروسی قباد را با دختر

Zotenberg - ۱

٥) مشاجرات مذهبی ثعالبی با فردوسی ، مجمل)

٦) مزدکیان را در باغ شاهی مانند درخت سرنگون در زمین کاشتند وخود مزدک را بدار آویختند (فردوسی ، مجمل)

مآخذ این نکات چیست ؟ پیش از اینکه ما بابن سؤال جواب دهیم خلاصه روایتی را که بطور قطع از جوابهای بابك اقتباس نشده و در فصل ٤٤ سیاستنامه خواجه نظام الملك که در ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ نگاشته شده مندرج است از نظر خوانندگان میگذرانیم

« نخستین کسیکه اندر جهان این مذهب معطله آورد مردی بود که اندر زمین عجم پدید آمد او را مزدک بامدادان نام بود این مزدک نجوم نیك دانستی و از روش اختران چنان دلیل میکرد که مردی در این عهد بیرون آید و دینی آورد چنانکه دین گبران و دین جهودان و بت پرستان باطل کند و بمعجزات و زور کیش خود در گردن مردمان کند و تا قیامت دین او بماند تمنای او چنان افتاد که مگر آنکس او باشد پس دل در آن بست که خلق راچگونه دعوت کند و راه نو پدید آورد ، نگاه کرد خویشتن را بمجلس پادشاه حرمتی و حشمتی تمام دید، و سخنی روان، و نزدیك همهٔ بزرگان درجه داشت ، وهرگز از او محال نشنیده بودند پیش از آنکه دعوی پیغامبری کرد پس رهیان خویش را فرمود تا از جای دور نقب گرفتند و زمین را همی کندند بتدریج چنانکه سر سوراخ میان آتشگاه برآورد، آنجا که آتش میکردند سوراخ کوچکی بس دعوی نبوت کرد این سخن بگوش ملك قباد رسید دیگر روز بزرگان و موبدان را بخواند، مجلس کرد و مزدک را بخواند و برملا مزدک را گفت « تودعوی پیغامبری میکنی؟» گفت «آری، و بدان آمده ام که دین زردشت را که خالفان ما بریان آورده اند و در شبهت افکنده

بدون منطقی در روایت ثعالبی دیده میشود و آن این است که مزدك از قباد درخواست نموده که مادر خود را باختیار وی گذارد تا «از حس حسد فارغ شود» (کذا) ولی پدرزن درمقابل وی بخاك افتاد و از اینکار معاف گردید اگر داستان قتل عام مزدکیان را بقسمی که ابوالفرج ، ثعالبی و ابوالفدا (روایت دوم) ذکر کرده اند بایکدیگر مقایسه کنیم دیده میشود که این هرسه مؤلف از ماخذ واحدی که تاریخ ابن خردادبه میباشد استفاده و اقتباس نموده اند و اگر ثعالبی از داستان مزدك و مادر انوشیروان سخن رانده است (در صورتیکه ابوالفرج وابوالفدا آنرا متذکرشده اند) قطعاً سبب آن است که همین داستان را قدری جلوتر با اختلاف فاحشی ضبط نموده و آن قصه مزدك و مادر قبادمیباشد در روایت بیرونی این داستان صورت جدیدی بخود میگیرد و آن اینست که قباد همسر خود را به مزدك تسلیم میکند تاسوانداز زوجه پسرعمویش استفاده کند نکات اصلی که در کتب مؤلفین منسوب بروایت چهارم دیده میشود از اینقرارند

۱) مزدك موبدان موبد است (بیرونی ، مجمل)

۲) مزدك از قباد دو سؤال شبیه باستعاره مینماید یکی مربوط بصاحب تریاق ومار گزیده ودومی راجع بمحبوسی که از گرسنگی بمیرد)، پس از اینکه جواب قبادرا میشنود بدربزرگان و مستمندان امربغما کردن انبار های علات را میدهد (ثعالبی و فردوسی)

۳) سبب خواری ومذلتی که انوشیروان برخود روا میدارد مادر خود را ازچنگ مزدک میرهاند (روایت کتاب‌الاغانی ، ثعالبی، بامختصری تحریف ، بیرونی ، ابن‌الاثیر ، ابوالفدا)

٤) چون خسرو انوشیروان با آئین مزدک مخالف است ، این پیغمبر سعی میکند که بواسطه تسلط قبادبر پسرش او را ازاین کار مجبور نماید فردوسی)

هیچکس در مذهب مردک نشد تا از زندوستاچه بیرون آید چون دید که پادشاه‌در مذهب‌او در آمد و مردمان از دور و نزدیك دعوت او را قبول کردند ، نباد هانهاد گفت « مال بخشید نیست میان خلایق که بندگان خدایند و فرزندان آدم از بهرچه حاجتمند گردند باید مال یکدیگر خرج مکنند تا هیچکس را در هیچ معنی در ماندگی نباشد ومتساوی باشند چون قباد او هم مذهبا برابر آن راست کرد و باباحت مال راضی گشتند، آنگاه گفت «زنان شما چون خواستهٔ شماست باید که زنان را نیز چون مال یکدیگر بدانید ،وهر کرا بزنی رغبت افتد باو گرد آید ورشك وحمیت در دین ما نیست تا هیچکس از راحت ولذت وشهوت دنیاوی بی نصیب نماند و در کام و آرزو بر همه گشاده بود » پس مردمان ، از جهت اباحت مال و اباحت زن ، بمذهب مردک رغبت بیشتر کردند خاصه مردم عام و چنان آیین نهاد که اگر مردی بیست مرد را بخانهٔ خویش بمهمان بردی ، و گوشت و باردادی ، ومطرب ساز کردی ، واین همه مهمانان یکیك بر خاسته بدی وزن اورا بکام خود اشتغال نمودی ، عیب نکردندی وعادت چنان بود که هر که در خانهٔ شدی بازنی گرد آید، کلاه بر در خانه بنهادی پس در خانه شدی ،چون دیگران را بهمین شغل رغبت افتادی چون کلاه بدیدی بر در خانه نهاده باز گشتی و دانستی که مردی درون خانه بدان کار مشغول است و توقف کردی تا او بدر آمدی پس نوشیروان در نهان بموبدان کس فرستاد که چرا چنین خاموش فرو مانده اید ؟ بامردك مناظره کنند و بنگرند تا او چه حجت آرد »و همچنین بزرگان ومعروفان پیغام و نامه فرستاد نوشیروان هژده‌ساله بود پس بزرگان وموبدان متفق گشتند و پیش قباد رفتند وگفتند « ما از عهد دراز باز تاکنون در هیچ تاریخی نخوانده ایم که آنچه مردك گوید بر اصل باشد » قباد گفت « با مردک بگوئید

من بصلاح باز آورم و معنی زندوستا بیشتر به این است که بر کار میدارند، باز نمایم معنی آن » قباد اورا گفت که « معجزهٔ تو چیست» گفت که « معجزهٔ من آن است که آتشی را که شما قبله و محراب خویش دانید من بسخن آرم » ملك گفت «ای بزرگان و موبدان ایران زمین، چگوئید؟» گفتند « در زندوستا سخن ها هست که هر سخن ده معنی دارد، وهر موبدی ودانائی را در او قولی و تفسیری دیگر است، ممکن باشد که او آن قول را تفسیر نکو بروعبارتی خوشتر سازد ، آنگاه ملك قباد گفت مردك را «اگر تو آتش را بسخن آوری من گواهی می دهم که تو پیغامبری» روز دیگر مردك راهبی را گفت که اندر آن سوراخ رو وبهر گاه که من بآواز بلند بخوانم تو بزیر سوراخ آی و بگوی که صلاح یزدان پرستان ایران در آن است که سخن مردك بکار برند تا بیك تخت دو جهان باشند،» پس قباد با حشم و موبدان بآتشکده شدند و مردك را بخواندند و مردك برفت و بر کنار آتش بایستاد و بآواز بلند یزدان را بخواند و بر زردشت آفرین کرد و خاموش گشت از میان آتش آواز آمد، بر آنجمله که یاد کردیم ، چنانك ملك وغیره بشنیدند و از آنحال شگفت بماندند و قباد در دل کرد که بدو بگرود واز آتشکده باز گشت بعد از آن مردك راهر روز بخویشتن نزدیکتر میکرد تا باو بگروید واز جهت او کرسی فرمود زرین ، مرصع بجواهر ، و آن کرسی را فرمود تا برتخت بار گاه بنهادند چون قباد بر تخت نشستی ومزدك را بر کرسی نشاندی بسیاری ازو بلند تر بودی و مردم شهری و رعیت جهت موافقت پادشاه در مذهب مزدك آمدندی، واز ولایتها و ناحیتها مردم روی بنهادند و پنهان و آشکارا در مذهب مردك می شدند ولیکن بیشتر از بزرگان رغبت نکردند ، از جهت حشمت پادشاه چیزی نمی یارستند گفت و از موبدان

قباد فرمود نوشروان را بیاوردند گفت « چه آوردهٔ بیار »
نوشیروان گفت «در آن بدبیرم» مردك گفت « کار از تدبیر گذشت ،
او را سیاست فرمای کردن » نوشروان گفت که « این
شتابست هنوز وعدهٔ من تمام نشده است من چهل روز تمام گفته
ام ، امروز آن مستب تا فردا اگر جواب نگویم شما دانید ، هرچه
خواهید کنید » چون نوشیروان بسرای خویش شد آن موبد
که او را نوشروان خوانده بود در رسید چون شب نزدیك شد
(نوشروان) موبد را پیش ملك برد قباد را آفرین کرد و پدران او
را بستود پس ملك را گفت « مردک را غلط افتاده است ، اینکار
به اورا نهاده اند که من او را نیک شناسم ، و قدر دانش او را دانم ،
واز علم نجوم اندکی داند ، ولکن در احکام او را غلط افتاد درین
قران که در آید دلیل کند که مردی بیرون آید و دعوی کند پیغامبری را
و کتابی آورد و معجزهای عجیب نماید و ماه از آسمان بدو بیم کند ، وخلق
را بزدان خواند ، و دین پاکیزه آورد و کیش گبری و همه کیشها
باطل کند و دین او بهمه جهان برسد و باقیامت ماند این مرد
به عجمی باشد او رخصت ندهد در حرم کسی کسی دگر رود و یك
حبه نفرماید که از مال کسی بستاند ، مردك زن عمر ومال عمر را مباح
کرده است من فردا پیش ملك اورا رسوا کنم و درست گردانم که او
باطلست دیگر روز (قباد) بار گاه آمد و مردك بر کرسی نشست
، ونوشیروان پیش تخت ایستاده و بزرگان وموبدان در آمدند آنگاه
موبد نوشیروان بیامد و گفت چون مال هامان یکدیگر مباح گردد ،
خراب که بکند مرد آن کرا باشد ؟ » مردك از جواب آن فروماند
و دیگر گفت « زن را مباح کردهٔ چون بیست مرد با یك زن جمع
آیند و زن آبستن شود ، فرزند کرا بود؟» باز مردك فروماند پس گفت

تاچه میگوید » مردک را بخواندند و گفتند

« چه حجت داری براینکه میفرمائی؟» گفت « زردشت چنین فرموده است واگر استوار نمیدارید ار آتش بپرسید »دیگر باره بآتشکده رفتند و از آتش پرسیدند ازمیان آتش آواز آمد که چنانست که مردک میگوید روزی میان قباد ومردك حدیثی میرفت مردک گفت« مردمان بدین من ،یکبارگی آمدندی اگر نوشیروان سرکشی نکردی و نگذاشتی که این مذهب قبول کردندی» قباد نوشروان رابخواند، گفت « ای جان پدر،تو بدین مذهب نیستی؟» گفت «نه» گفت «چرا؟» گفت « از بهر آنکه اوطرار و محتالست » گفت « بچه محتال است، که آتش را سخن آرد » گفت « چهار چیز است که ضد یکدیگرند ولون ندارند آب و آتش و خاك و باد چنانکه آتش را سخن آورد آب و باد و خاك را بگوی تا سخن آرد » گفت «هرچه میگوید ازر بدو سما می گوید » گفت «آنکه زندوستا آورد بگفت که مال وزن مباحست و چندین سال هیچ دانایی تفسیر نکرد دین از بهر مال و حرم نکار ... ، چون این هردو مباح باشد فرق چه باشد میان آدمی وبهایم؟ کهاین روش وطریق بهایم است که در خورد و مجامعت یکسان باشد، نه مردم عاقل » سخن قباد ومردک با نوشیروان بجائی رسید که گفتند « با حجتی بیار تا این مذهب را رد کند وسخن مردك را باطل گرداند ، و یا کسی بیار که حجت او ارحجت بامردك قوی تر باشد والا ترا سیاست فرمایم تادیگران عبرت گیرند » نوشیروان گفت مرا چهل روز زمان دهید تاحجتی بیارم یا کسی را بیارم که جواب مردک بگوید » گفتند «دادیم» نوشیروان هم در روز قاصدی ونامهٔ بپارس فرستاد بشهر کول(... اول و ... دوم)موبدی که آنجا نشستی ودانا و بسیار سال دیده، که بهرچه زودتر بیایید چون چهل روز برآمد

آن دومرد شمشیر کشیده آهنگ قباد کردند موبد نوشیروان را گفت «دریاب!» نوشیروان با آن ده تن تیغ کشیدند و پیش آن دو کس باز شدند و بگذاشتند تا تیغ بر قباد رسد قباد میگفت «مگر از من گناهی در وجود آمد که آتش روز از من میخواهد؟ من با آتش این جهان سوخته گردم بهتر که با آتش آنجهان، دیگر روز موبد با قباد خلوت کرد و از موبدان و پادشاهان گذشته سخن راند و دلیل و حجت نمود که مزدك نه پیغامبر است و دشمن ملوك است و دلیل بر آن آنکه «نخست قصد کشتن نوشیروان کرد، چون ظفر نیافت قصد هلاك تو کرد» پس موبد نوشیروان را گفت «جهد کن مگر یکی از خدمتگاران مزدك را بدست آوری و او را بمال فریفته کنی تا احوال آتش مگر ما را معلوم گرداند تا یکبارگی شبهت از دل پدرت برخیزد» نوشیروان یکی را برانگیخت تا با یکی از رهبانان مزدك دوستی گرفت و او را پیش نوشیروان آورد نوشروان او را بخلوت بنشاند و هزار دینار پیش او نهاد و گفت « از تو سخنی پرسم ، اگر راست بگوئی این هزار دینار بتو بخشم و ترا از بندگان خویش گردانم و بدرجه بلند رسانم و اگر راست نگوئی هم اکنون سرت از تن جدا کنم » رهبان پرسید گفت «بدانکه بر دنبالهٔ آتشکده پارهٔ زمین است و او بخریده است و چهار دیوار گرد آن کشیده ، در آنجا نقبی گرفته است زیر آتش که در آتشکده است سوراخی کوچك میان آتش بریده است هر وقتی راهبی را در آنجا فرستد و او را بیاموزد که در بر آتش روی دهن بر سوراخ نه و چنین و چنین بگوی چون شب در آمد او را پیش پدر برد تا همچنانکه حال بود باز گفت قباد متعجب بماند از دلیری مزدك شك از دل قباد برخاست و هم درحال موبد را بیاوردند ، و قباد آفرین کرد و احوال با او بگفتند موبد گفت « من ملک را بگفتم که مزدک محالست » گفت «

« بو آمدهٔ که نسلهای مردم و مالهایکباره ساه کنی ،و اس ملك که
بر این بخت بشسته و او پادشاهست که پسر فیرورست و پادشاهی ار
پدر میراث یافته است ، و ملك فیرور همچنین ار پدر میراث داشت
وچون بارن ملك ده بن گردآیند فرزندی که بیاشد چگویند؟ فرزند
ازکه باشد ؟ به نسل بریده گردد چون نسل بریده شود، به پادشاهی
ارخاندان برود ؟ و مهتری و کهتری در درویشی و توانگری بسته
است ،چون مرد درویش باشد ، ار جهت کسب معیشت ، لابد مردوری
توانگریش باید کرد وچون مال مباح گردد مهتری و کهتری ارجهان
برخیزد و کمتر کس در جهان باپادشاهان برابر شود ملکه پادشاهی
باطل گردد بو آمدهٔ بامال و پادشاهی ار خانهٔ ملوك عجم برافکنی ! »
مردك هیچ نتوانست گفت ،خاموش بماند قباد گفت ، « جواش
بده » گفت « جواش آن است که هم اکنون بفرمائی تا گردنش
بزنند »قباد گفت « بی حجتی گردن کس نتوان زدن » گفت « ار
آتش باید پرسید تا چه فرماید، که من ار خویشتن نمیگویم »
پس وعده بر آن نهادند که فردا بآتشکده روند تا آتش چه فرماید
و پراکندند چون شب در آمد مردك دوتن را ار رهبانان و بندگان
بخواند ورر بخشید (و گفت) « اگر آتش قباد را کشتن فرماید
شما هردو شمشیر ها بر کشید و سك قباد را بکشید » روز دیگر
بزرگان و موبدان بآتشکده شدند و قباد برفت موبد بوشیروان را
گفت بگو باده بن ار خاصگیان تو شمشیر ها در زیر جامه پنهان
کنند و بآتشکده در آیند،شاید که مردك مکری سازد » و آواری ارمیان
آتش آمد که « من ار دیربار ضعیف شده ام نخست مرا نیرو دهید ،
ار دل و جگر قباد ، انگویم که شما را چه باید کرد مردك راهمانست
شما را براحتهای جاودانی » مردك گفت « آتش را رور دهید ! »

ماه و بهلان روز بحضرت ما حاضر شوند، باسلاح و برگ و بادل
قوی که کار بکام ماست، و پیش رو پادشاهست پس بوعده هر دوازده هزار
مرد حاضر آمدند و بسرای پادشاه شدند نوشیروان هر یکی را بر
قدر و اندازهٔ او بر خوان نشاند مگر نوشیروان را پیش فرموده بود که
مردی دویست و سیصد بابیل و بیشه بیایند و ایشان را گفت « خواهم
که امروز وامشب دوازده هزار چاه در میدان کنده باشید و چاهی مقدار
یک گرو بیم، و خاک چاه هم کنارهٔ چاه بگذارید » نوشیروان (مردکیان
را) گروه گروه را بر میگرید و در آن سرای میفرستاد و ایشان را در
سراچهٔ میدان می بردند و سر نگون در چاه میکردند، تا تمام شد
نوشروان و ملک، و مردك ماندند نوشروان گفت « همه را خلعت
پوشانیدم و آراسته در میدان ایستاده اند بر خیزید و چشمی بر افکنید »
باد و مردك هر دو برخاستند و در آن سرای شدند نوشروان
روی سوی مردك کرد و گفت « لشکری که پیشرو ایشان چون
توئی باشد خلعت ایشان از این بهتر نتوان داد تو آمدهٔ بامال و خواسته
وزن مردمان بریان آوری و پادشاهی از خاندان ما ببری باش تا ترا
بر خلعت فرمایم » دکانی بلند کرده بودند در پیش میدان و چاهی
کنده فرمود تا مردك را بگرفتند و بر آن دکان تا سینه در چاه کردند
چنانکه سرش بر بالا بود و پاهایش در چاه و پدر را گفت «
اکنون مصلحت تو در آنست که یکچندی در خانه نشینی با لشکر
و مردم بیارامند » نوشیروان پدر را بند بر نهاد و بزرگان را بخواند
و بتخت پادشاهی بنشست

هر گاه این روایت عجب را بدقت مطالعه کنیم خواهیم دید
که در بعضی قسمتها با روایت چهارم که در روایات دیگر موجود
نیست موافقت دارد از طرفی هم با نکات مشترک روایات اربعه مغایرت

معلوم گشت تدبیر هلاک او چیست ؟ » دیگر مجمعی ساز و من پیش بزرگان باوی مناظره کنم و عاقبت سپر بفکنم ، و بعجز خویش مقر ایم ، و بار به پارس روم آنگه هرچه نوشروان صواب بیند می سازد دیگر روز همه حاضر شدند موبد پارس بر پای خاست گفت «مردی که او سخن از خدای و از آتش گوید و آتش در فرمان او باشد ، من جواب او ندارم » و برفت وز اه پارس در پیش گرفت قباد نوشیروان را بخواند و گفت «موبد برفت و مرا بتو حواله کرد که مذهب برداشتن کار او است تدبیر این کار چیست ؟ » نوشیروان گفت تدبیر اینکار آنست که چون مردک از آتشکده بیرون آید و پیش ملک آید ملک مرست او زیادت کند و گرامی تر از آن دارد که داشته بود پس در میان سخن باو بگوید که نوشیروان از آن روز باز که موبد سپر بفکند و بعجز خویش مقر شد پشیمان شده است و میخواهد که در این مذهب آید » چون یکهفته برین بگذشت نوشروان ملک را گفت تا مردك را بگوید که نوشروان گفت « مرا درست شد که این مذهب حق است و مردك فرستادهٔ یزدا نست ، من بدو خواهم گروید و لیکن از این میاندیشم که بیشتر مردم مخالف مذهب او بند ، مبادا که خروج کنند برما » قباد سخن نوشیروان با مردك بگفت ، مردك خرم شد ، گفت « خلقی بسیار درین مذهب آمده اند » جریده پیش قباد نهاد ؛ چو بشمردند مبلغ دوازده هزار مرد بود از شهری و روستائی و لشکری چون از بارگاه برخاستند قباد و مردك بخلوت بنشستند و کس بنوشیروان فرستادند ، پیش ایشان آمد چون پیش آمد مردك در و جواهر بسیار نثار کرد و از یکدیگر عذر خواستند و از هر گونه بیکدیگر اتفاق میکردند مردك همه جایها نامه فرستاد و دور و نزدیک را آگاه کردند ، که باید فلان

یکی از خصائص روایت نظام الملک قصهٔ شعبده ایست که مزدک برای سخن آوردن آتش مقدس بکار برده است این مطلب افسانه ای مدتها قبل از ظهور مزدک در ایران معروف بوده در تاریخ مذهبی سقراط که در نیمه اول قرن پنجم میلادی مینوشته ، داستانی مشابه آن درج گردیده است (۱) این داستان مربوط بیزدگرد اول پادشاه ساسانی و اسقف سریانی ماروتا است یزدگرد را که بسبب بی اعتنائی برؤسای دینی کشور و مدارا با سایر ادیان او را بزهکار لقب داده اند سقراط میگوید که یزدگرد صداع شدیدی داشت که مغان از معالجه آن عاجز بودند ، ماروتا آنرا بوسیله ادعیه خویش معالجه مینماید مغان بر ماروتا وتقرب وی در دربار شاهی رشک بردند و حیلتی اندیشیدند شاه آتش جاویدان را در آتشکده مخصوص نیایش میکرد ، مغان مردی را در زیر زمین زیر آتشدان پنهان ساختند و هنگامیکه یزدگرد بنا بر عادت برای پرستش آتش آمد آتش بانگ بر آورد که شاهی را که کشیش نصرانی را گرامی و ارجمند شمرده است باید از آتشکده راند ولی ماروتا شیوهٔ مغان را فاش ساخت و بشاه سپرد که باردیگر که صدا را بشنود بفرماید تازمین را حفر نمایند زیرا این صدا از آتش نیست بلکه شعبده ایست که رؤسای دینی ساخته اند باردیگر شاه بآتشگاه رفت و چون صدا شنیده شد امر کرد تازمین راکندند ومردی راکه در آنجا پنهان شده بوددستگیر ساختند شاه از این پیشآمد خشمناك شد وعدهٔ زیادی ازمغان راکشت و بماروتا اجازه داد که هرجا مایل باشد کلیسا بنا نماید نکتهٔ عجیب دیگری که در روایت نظام الملک دیده میشود عادت مزدکیان است بر اینکه هرکس نزد زن میزبان رود کلاه خود راروی در بگذارد

(۱) مقصود سقراط معروف نیست

کامل دارد پس نتیجه میشود که روایت نظام الملك از هیچیک از ترجمهای خداینامه اقتباس نشده ، بعلاوه این روایت کاملا بافسانه و داستان شبیه میباشد و انسانرا بیاد داستانهای تاریخی عامیانه میاندازد که فردوسی وقدیمترین مورخین عرب پهلو بپهلوی خدانامه از آن استفاده کرده اند ، مانند یادگار زریران و کارنامهٔ اردشیر که اصل پهلوی آنها هنوز موجود است وداستان بهرام چوبینه که نکات ومعرفات آنرا از مآخذ فارسی و عربی میتوان بدست آورد (١) و ما میدانیم که یک کتاب پهلوی بنام مردك نامك وجود داشته است که ابن المقفع آنرا بعربی ترجمه کرده (٢) و آبان بن عبدالحمید اللاحقی آنرا بنظم عربی در آورده (٣) این مردک نامه کتابیست ادبی و جزو کار های مترجمین معروف در عرض کلیلگ دمنگ (عربی کلیله و دمنه) و نسخهٔ پهلوی پنچه ستره (٤) ، کتاب سند باد (تاریخ هفت وزیر) وغیره نامبرده میشود حمزه بیز کتاب مردك را در ردیف کتب سند باد و شماس میشمارد و اشتباهاً این کتب پهلوی را متعلق بعصر اشکانیان میپندارد پس تردیدی نیست که داستانی راجع بمردک وجود داشته و در قرون اولیه اسلامی چنان طرف توجه عموم بوده که چندین بار بعربی ترجمه‌شده است و اگر ما در فصل ٤٤ سیاستنامه نظام الملک روایتی مشاهده‌میکنیم که ازیکطرف باحوادث تاریخی نامربوط است و از طرف دیگر بداستانهای عامیانه پهلوی شباهت‌دارد حق داریم آنرا جزئی از مردکنامه معدوم فرض نمائیم (٥)

(١) مراجعه‌شودبه Romanen om Bahram Tschobın Rekonstruktıons forsag Studıer fra sprog-og oldtıdsforsknıng №75 تالیف کریستنسن

(٢) کتاب‌الفهرست چاپ‌فلوگل ص١١٨ (٣) الفهرست ص١٦٣ (٤) Pancatantra

(٥) آقای بلد که هم همین حدس را زده ولی موقع طبع ترجمه طبری سیاستنامه را ندیده بود

اما نکته ششم یعنی مذاکرات مزدك و قباددر باره مار گزیده و تریاق و محبوسی که از گرسنگی نمیرد ، من بدلایلی تصور میکنم که این نکته از مزدکنامک اقتباس نشده بلکه اصل آن در خوتاتای نامک است اولا نظام الملک ظهور مزدك را بعنوان پیغمبر بطرز دیگری متذکر شده ، ثانیاً بر خلاف مؤلفینیکه سایر روایات منسوبند اشاراتی دیده میشود که ثابت میکند این نکته در مآخذایشان نیز وجود داشته این بطریق در قسمت اول (روایت دویم) مینویسد که پس از ده سال از پادشاهی قباد آفت ملخ پدید آمد و خشکسالی سختی کشور را فرا گرفت در (طبری الف (تبصره مقتبس ازروایت سیم)) در دینوری و نهایة الارب (روایت سیم) مروی است که ظهور مزدك و خلع قباد که با یکدیگر مربوط میباشند پس از ده سال از پادشاهی قباد وقوع یافت پس میتوان نتیجه گرفت که در خوتاتای نامک پهلوی که ماخذ مشترك روایات دویم و سوم است ظهور مزدک و خشکسالی را معلول یکدیگر میدانند و همین رابطه معلولیت است که فردوسی وثعالبی مشروحاً بیان نموده و دو سؤال استعاری مزدك را نیز متذکر شده اند

از مطالعه دقیق روایت چهارم چنین نتیجه میگیریم که قسمتی از مآخذ مربوط آن داستانی عامیانه راجع بمادر انوشروان تولید نموده بعلاوه مشاهده میکنیم که ماخذ مشترك ثعالبی و فردوسی در روایت خود که مقتبس از خوتاتای نامک است یکرشته نکات ماخوذ از مزدکنامک را داخل نموده ولی چون این ماخذ در ظهور مزدک مندرجات خوتاتای نامک را سند قرار داده (قحط و غلا و دو سؤال استعاری مزدك) ، نتوانسته است از مزدکنامک واثبات پیغمبری مزدك بوسیله سخن آوردن آتش چیزی بگذارد راجع بقتل عام مزدکیان در زمان حیات قباد که درمزدکنامك مندرج است. فردوسی هم آنرا

این مسئله روایاتی را که مربوط بعادات طوایف چادر نشین شمال ایران باستان است بخاطر میآورد هردت حکایت میکند که در قبیله ماساژتها[۱] هر مردی همسر خاصی دارد، معهذا یک اشتراک زنان وجود دارد و هر مردی که هوس مصاحبت زنی را داشته باشد، ترکش خود را بعرابه ای که مسکن آن زن است میآویزد و بدون ننگ یا شرمی با زن همخوابه میشود. مؤلف مدعی است که یونانیان این عادت را بغلط به سکها نسبت میدهند

از روایت نظام الملک چنین برمیآید که مزدکیان در مرد کامگی زن فاییی (؟) نموده اند مؤبد پیر وارسی میخواهد ثابت کند که مزدک پیغمبری نیست که ستارگان ظهور اورا پیشگوئی نموده است این پیغمبر که آئین کیش زردشت راملغی خواهد نمود و سراسر دنیا را فرا خواهد گرفت و تا قیام قیامت دوام خواهد کرد از نژاد ایرانی نخواهد بود این قسمت را که اشاره ای بظهور آئین اسلام است باید مترجمین عرب از خود بکتاب افزوده باشند

چهار نکته از شش نکته اصلی روایت چهارم را در مندرجات سیاست نامه میتوان یافت از اینقرار عنوان موبدی موبدان مزدک، مساعی مزدک برای درهم شکستن مقاومت خسرو انوشروان، مشاجرهٔ مذهبی، زنده بگور شدن مزدکیان نظام الملک قصه مادر انوشیروان را متذکر نشده است و این قسمت ظاهراً در داستان نوشته شده زیرا در روایاتی که آنرا ذکر کرده اند مرگ مزدک را معلول آن میدانند یعنی انوشروان در نتیجهٔ آن حکم بقتل مزدک داده است شاید این قصه از روایت اعراب حیره که ذیلا بآن اشاره خواهیم کرد اقتباس شده باشد کنایه برقراری سلطنت منذر هم که جزء این قصه است ظن ما را تقویت مینماید

(۱) قبیله‌ای از نژاد سیتها Scythes که در مشرق دریای خزر سکونت داشته‌اند

زندیق نوشتند و نه «زنادقه» جمع بستند »[۱]

بالاخره به بیان ترجمه مختصر فارسی کتاب طبری که بسال ۹۶۳ بوسیله ابوعلی محمد البلعمی وزیر امیر منصور اول پادشاه سامانی بعمل آمد میپردازیم. باین کتاب بیشتر عنوان تحریف میتوان داد تا ترجمه بلعمی در بیان پادشاهی قباد جمیع روایات طبری را ذکر کرده و بآن بعضی نکات از منابع دیگر اضافه نموده. از بعضی جزئیات چنین برمیآید که بلعمی از روایت چهارم اطلاعی داشته[۲] در شکست بزرگ پیروز پسران پیروز و دختر پیروز (پیروزدخت) اسیر شدند. سوخرا[۳] سپاهی عظیم گرد آورد و پادشاه هیاطله را مجبور کرد که اسیران را برهاند و غنایم را باز دهد. ایرانیان خواستند تاج را برسر سوخرا گذارند ولی او نپذیرفت و بلاش بپادشاهی انتخاب شد. قباد بهمراهی زرمهر پسر سوخرا نزد خاقان گریخت و از او کمك طلبید. در دهی از توابع نیشابور یا بقول برخی دیگر در خاك اصفهان دختر دهقان عالی نسبی را بزنی گرفت. پس از چهار سال اقامت نزد خاقان با سپاهی بازگشت و همسر خود را دید که پسری آورده و او را انوشروان (نوشیروان) نام نهاده اند. چون بلاش در گذشته بود قباد بمانع بشاهی رسید و سپاهیان ترك را باز گردانید. سوخرا را بمعاونت خود منصوب نمود. شهرها پی افکند. پس از پنج سال، چون سوخرا زیاد متنفذ شده بود قباد بمدد مهران خود را از او برهانید «گویند زرمهر را نیز کشته بود ولی این عقیده سقیم است». بالاخره ها

(۱) آقای بوان Bevan لفظ زندیق را از کلمه آرامی صدیقای مشتق میداند که برای تعیین مانویین درجه اول بکار میرفته (مراجعه شود به ا ح. براون تاریخ ادبی ایران جلد اول ص۱۵۹-۱۶۰)

(۲) متن کتاب بلعمی منتشر نشده من روایت اورا از ترجمه Ztenberg جلد دویم ص۱٤۲ اقتباس کرده ام

(۳) مانند فردوسی (سوفرای) ضبط کرده است

با نهایت صداقت بیان کرده منتهی از خلع قباد بوسیلهٔ انوشیروان سخن نرانده و تبعیت از خوانای نامك کرده ثعالبی برای آنکه گفتههایش با ابن خردادبه مخالفتی نداشته باشد مشاجرهٔ مذهبی را بی نتیجه و قتل عام مزدکیان را بفرمان پادشاهی خسرو گذاشته و در این مورد با سه روایت دیگر که از اصل پهلوی استفاده نموده‌اند موافقت کامل دارد [۱]

داستان مزدك بطور قطع مسخ و مآخذ اصلی جمله ایست که بطریق مشابه بر دمسعودی والخوارزمی دیده میشود مسعودی در کتاب التنبیه مینویسد « بفرمان پادشاهی قباد موبدی مزدك نام اوستا کتاب مقدس زرتشتیان را تفسیر کرد و برای آن معنائی باطنی مخالف معنی ظاهری آن قائل شد و او اولین کسی است که در مذهب زردشت به تعبیر و تفسیر صورت ظاهری متون پرداخت این مرد بانی آئین مزدکیان بود »[۲]

الخوارزمی چنین مینویسد [۳] « مزدك مردی بود که در اوان پادشاهی قباد ظهور کرد او موبدان موبد بود یعنی قاضی القضاه پیروان آئین مغان زن و خواسته را بین مردمان مشترك میدانست و کتابی آورد بنام « زند » (تفسیر) که در آن اوستا کتاب مذهبی مغان را که زردشت را پیمبر خود میدانند تفسیر کرده بود، پیروان مزدك نام این کتاب را بر خود نهادند و خود را « زندیك » نامیدند، این لفظ را بعدها معرب نموده

(۱) اگر از قسمتهای افسانه ای مزدکنامه صرفنظر کنیم در قتل عام مزدکیان مندرجات آن بحقیقت نزدیکتر از مطالب خداینامه است (روایت timothée توسط Malala و Théophane و عجب آنکه فردوسی با ماخذی که بلافاصله مورد استفاده او بوده این نکته را تصحیح نموده و آنچه را بحقیقت نزدیکتر است ذکر کرده

(۲) جغرافیای عربی جلد ۸ ص ۱۰۱ ، ترجمه carra de vaux ص ۱٤٥

(۳) کتاب مفاتیح العلوم چاپ G van vloten کتاب مفاتیح العلوم در حدود ۹۷٦ میلادی نوشته شده

آنان مقابله نمی‌تواند کرد همه‌را جمع میکنم تا برا برهانید و تا سپاهیان بجنگند » ولی قباد با خود اندیشید که پیروان مزدک که ازاراذل هستند با پیکار لشکریان را نخواهند داشت موقعی که‌دیگر کسی در فکر او نبود عزیمت کرده «بعضی معتقدند که دراین مسافرت مادر انوشیروان را بهمسری اختیار نمود » باری نزد پادشاه‌ترکان رفت ؛ پنج سال در آنجا ماند بعدباسی هزار ترک جنگی بایران آمد بزرگان از اپوزش خواستند، او نیز بپذیرفت و برخاماست که شش‌سال پادشاهی کرده بود بجشود «قباد بعدل‌وداد پادشاهی کردو هیچکس‌را بکشتن سیاست نکرد مانند سابق‌مزدکیان را حمایت نمیکرد ولی در باطن کیش ایشان داشت » انوشیروان را ولیعهد کرد وخط نامه باو داد بلعمی در اینجا از قول طبری اقدامات قباد رابرای‌اصلاح طرزوصول مالیاتها شرح میدهد و برای تعیین موجب پیدایش این‌خیال حکایت‌منع کردن زنی فرزند خودرا از چیدن میوهٔ باغ (خوشهٔ‌انگور) رابیان مینماید مرگ‌قباد راازروی یك‌روایت عربی که‌بعداً بیان خواهیم کرد مینویسد(قبادبدست سمیر بسرپادشاه یمن مقتول میگردد) انوشروان برتخت جلوس میکند نخستین امراو مربوط بقتل عام پیروان مزدك بود، آنچه‌را که‌ایشان تصرف کرده بودندبگرفت و بصاحبان خود دادوهرچه راکه صاحب‌نداشت بفقرا بخشید همچنین زنانی‌را که نزد مزدکیان بودند بخانه‌شوهران خودفرستاد

ملاحظه میشود که بلعمی نیز مانند فردوسی نام سوخرا را سوفرای ضبط کرده وحکایت‌منع کردن مادرفرزندرا از چیدن میوه مانند ثعالبی و ابن‌حوقل در کتاب جغرافیائی که درحدود۹۷۷نگاشته (سلسلهٔ‌جغرافیای‌عربی ،جلددویم‌ص ۲۱۷)ذکر کرده‌است اینکه‌بلعمی علاقه قبادرا بزنان‌موجب پیروی‌از مزدک‌دانسته بی شباهت بحکایت

بجنگید و برایشان غالب شد شهر آمد را در سرحد ارمنستان بنا نهاد (کذا) ده پسر داشت و انوشیروان را از سایرین بیشتر دوست میداشت «چون دوازده سال از پادشاهی قباد گذشت، مردی از نیشابور خراسان پدید آمد مردك نام خودرا پیغمبر خواند ولی آئین جدیدی نیاورد و همان مذهب مزدیسنا و طریقتی را که معاشرت بامادر و خواهر را جایز میشمارد[۱] داشت، پس همان مذهب ایرانیان را داشت با این تفاوت که زناشوئی و مالکیت راملغی ساخت ومیگفت «جهان آفرین بین مردمان برابری برقرار نموده و یکی بیش از دیگری نداده است باید کاری کرد که زنان واموال بطور مساوی تقسیم شود کسی که صاحب مال و خواسته باشد نمی تواند بگوید «نمیخواهم چیزی بدیگری بدهم» راجع بزنان نیز همین قسم است و تمام زنان مشترك میباشند زن هر مردی میتواند بدیگری تعلق داشته باشد و هر که مایل باشد میتواند از او ممتع شود» این روش مطبوع جوانان و اشخاص فاسد الاخلاق و فرومایگان واقع شد و عده کثیری آنرا پذیرفتند قباد مطلع شد، مردك را بخواند واز آئین وی پرسید چون قباد نیز زنان را دوست میداشت این کیش راپسندیدو آنراپذیرفت ومردك وپیروانش راحمایت کرد» بزرگان وموبدان موبد اورا خلع کردند و بزندان افکندند و یکی از سران سپاه رانپاسبانی گماشتند وجاماسب رابپادشاهی برداشتند ایرانیان درصدد کشتن مردك بودند ولی پیروانش اورازرهائی بخشیدند سپاهیان بتصمیم بقتل قباد گرفتند ولی خواهرش اورااز بند برهانید (طبری بر اين قسمت رامبد کرشده) ویکسال باهم پنهان میزیستند چون سربازان از گریز او آگاه شدند پاسبانش راکشتند مردك قبادرادر گوشهٔ انزوا ملاقات کرد و باو گفت «پیروان من بیشمارند، قشون با

(۱) درمذهب مزدیسنا ازدواج بامادر وخواهر روا بود

کوهستانی ساحل شط هلمند در مشرق ایران) داد و قسمتی از طبرستان
را با لقب سپهبدی بقارن بخشید اعقاب قارن را قارنوند گویند که تا زمان
اسلامی لقب سپهبدی (اسپهبد) را محفوظ داشته و از نواحی لفور و
استراباد از محال طبرستان بودند یکسلسله دیگر از اسپهبدان که
در زمان اسلام اهمیتی داشته خاندان باوند بوده است که از اولاد باو
پسر شاپور پسر کاوس بوده که در طیسفون محبوس مانده بود باو
از خسرو دوم حکومت طبرستان را گرفت و غیره

ظهیر الدین المرعشی (متوفی در ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸) نیز در
حدود ۱۴۷٦ تاریخی برای طبرستان نگاشته و وقایعی را که دیدیم
مختصر تر و با اختلافاتی ضبط نموده (۱)

طبرستان تا زمان فیروز در تملك دودمان گشنسب دادبود وقتی
که آخرین نفر این خاندان از بین رفت قباد حکومت آنسرزمین را
به پسر بزرگش کاوس داد ، او مردی باشهامت بود و علاقه ومحبت
مردم را جلب نمود در زمان قباد مردك ظهور کرد و پادشاه آئین
او را که مبنی بر اشتراك زنان و اموال و تساوی همه مردمان بود
بپذیرفت انوشروان پسر کوچك قباد سعی کرد که بی ترتیبی هائی
را که مردك تولید کرده بود از بین بردارد وموفق شد که مردك باپاك
و پیروان وآئین او را نابود نماید کاوس بر برادر بشورید ولی
مغلوب ومقتول شد وخسرو حکومت طبرستان را به پسر سوخرا داد .

روایات اعراب حیره

ظاهراً چند روایت خاص راجع بخشش مردکیان نزد اعراب
حیره که خراجگزار شاهنشاهان ایران بودند محفوظ مانده است این
روایات در کتبی که اکنون در دست نیست ضبط شده و « هشام بن

(۱) ظهیرالدین تاریخ طبرستان چاپ درن پترزبورك ۱۸۵۰

پیروی راجع بعشق قباد بزوجه پسر عمویش نیست شرح ملاقات مزدك با قباد درجمیه پس از فرار او از زندان را هیچیك از مآخذ دیگری که مطالعه کرده ایم متذکر نشده است بلعمی بجای پادشاه هیاطله پادشاه ترکان ضبط نموده

روایت بومی طبرستان

محمد بن الحسن بن اسفندیار در تاریخ طبرستان که سال ۱۲۱٦ میلادی نگاشته شرحی راجع بکاوس فرزند قباد نوشته است که اینك ما باکمال اختصار ذکر میکنیم[1]

بهنگام پادشاهی قباد حکومت طبرستان با خاندان گشنسب شاه بود قباد پسر خود کاوس (کایوس) را بکمك این خاندان فرستاد تا ترکان خراسان را از سرزمین خود براند و این کار با موفقیت انجام پذیرفت مزدك ظهور کرد و مردم قباد را خلع کردند و انوشروان (نوشروان[2]) را بشاهی برگزیدند خاقان ترك تا حدود جیحون پیش آمد کاوس بدعوت انوشیروان سپاهیان خود را گرد کرد، خاقان رادر هم شکست ودرمشرق ایران فتوحات نمایان کرد ،چون بطبرستان بازگشت نامه ای ببرادر خود نوشت و او را دعوت کرد که پادشاهی را باو ، برادر بزرگتر ، واگذار نماید انوشروان نپذیرفت کاوس روی بطیسفون نهاد ولی شکست خورد و اسیر شد ، چون حاضر نشد که قول اطاعت دهد مقتول گردید و پسرش شاپور در مدائن محبوس شد در جنگ جدیدبا خاقان ترك ، زرمهر و قارن فرزندان سوخرا که پس از قتل پدر بدخشان گریخته بودند بنوشیروان کمك کردند انوشیروان بپاس خدمات ایشان زرمهر را حکومت زابلستان (ناحیهٔ

(۱) ترجمه مختصر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار بوسیله ادوارد ج براون در لیدن سال ۱۹۲۵ چاپشده صفحه ۹۲ ـ (۲) مؤلف سیاستنامه نظام الملك ارجاع مینماید

جزیرهٔ خود او موافق نیست این روایت کاملا افسانه آسا و مخالف تاریخ است ولی برای ما اهمیت آن از آن لحاظ است که قباد را آنچنان که در روایات اعراب مذکور است معرفی میکند چون حارث زمام مملکت حیره را در دست گرفت از قباد درخواست کرد که در محلی یکدیگر را ملاقات نمایند و درباره عهد نامهٔ منعقد بین دو کشور گفتگو کنند « باری پادشاه (قباد) مردی زندیق بود ، زودار گناه کسان درمیگذشت و از ریختن خون مردمان خودداری میکرد ، و چون خونریزی را نمی پسندید با دشمنان خود رفق و مدارا رفتار میکرد در زمان او انواع شهوات رواج داشت و مردم از او متنفر بودند » قباد چون میخواست امیر عرب را استهزا کند امر کرد تا دو طرف خرما آوردند یکی باهسته که نزد حارث گذاشت ، دیگری بی هسته که آنرا برای خود نگاهداشت حارث خرماها را میخورد و هسته آنهارا بیرون میافکند و چون قباد از او پرسید که چرا مانند او نمیخورد ، عرب جواب داد که در مملکت او فقط شتران و گوسفندان خرمارا باهسته میخورند باسطرین شاه را که خیال تخطئه او را داشت استهزا نمود عهدنامه‌ای بسته شد که بموجب آن حارث و کسان او حق نداشتند که در رود فرات از حدی که آب سینه اسبهارا فرا گیرد جلوتر روند اما حارث که ضعف قباد را دید تصمیم بگشودن بعضی بلاد ایران نمود و بفرماندهان دژهای سرحدی خود امر داد که در خاك بین النهرین تاخت و تاز نمایند قباد اعتراض نمود ولی حارث مسئولیت را از خود سلب کرد و در مقابل گفت که برای مطیع کردن اعراب پول و سپاه نیاز دارد و از قباد تقاضا کرد که قسمتی از بین النهرین را بوی واگذارد تا برای مخارج کارخانهای اسلحه سازی تخصیص دهد قباد شش بلوك از درهٔ فرات را بوی بخشید بعدها حارث پادشاه یمن را دعوت کرد که بکشور

محمد بن الكلبي در این کتب بکاب پرا کنده‌ای راجع به جاهلیت فراهم آورده و این بکاب مآخذ اصلی مورخین عرب در تاریخ کشور حیره و روابط آن با ایران میباشد ۱

بهنگام نیمه دویم پادشاهی قباد ، حارث بن عمرو کندی ، که در عربستان مرکزی قدرتی داشت منذر سوم لخمی را از کشورش بیرون کرد. بسال ۵۲۹ سلطنت از حارث سلب گردید و بعداً با منذر جنگی کرد و پادشاه لخمی کشور خود را مجدداً بدست آورد ۲ پس سقوط حارث معارن قتل عام مزدکیان در ایران بوده است. باسطریق روایات عرب رابطه‌ای بین ظهور مردك و حکومت کندیها در کشور مبادره برقرار کرده است. برخی از مؤلفین مانند ابن الاثیر (ج ۱ ، ص ۳۱۴) و یاقوت (ج ۴ ، ص ۲۹۴) مینویسند که قباد نعمان (که در زمان قباد مقدم بوده و مؤلفین مذکور او را با منذر اشتباه کرده اند) پادشاه حیره را که دین مردك را نپذیرفته بود از سلطنت خلع کرد و ملك او را به حارث داد ، المقدسی (چاپ هوارت ، ج ۳ ص ۱۶۷) معتقد است که حارث سردشاهنشاه ایران آمد و آئین مردك را پذیرفت باین سبب حکمرانی تمام عربستان یافت ، بعدها خسرو انوشیروان منذر را بتخت و تاج خود رسانید. حمزه (چاپ گتوالد ص ۱۵۶ ، ترجمه ص ۸۳) روایت عربی را باتکایی از خوتاینامك مخلوط کرده میگوید آشوب ناشی از آئین مزدك سلطنت لخمیون را ضعیف کرده بود و خسرو منذر را دو باره بتخت و تاج رسانید

طبری ۳ روایتی را از قول هشام ذکر میکند که با فهرست سلاطین

(۱) رجوع شود به کتاب «سلسله لخمیون در حیره» تالیف رتشتین ص ۵۵
(۲) ملدکه ، طبری ص ۱۷۰ ذیل ۱ ، هلشتاین ص ۸۷
(۳) ادوارد ص ۸۸۸ ، ملدکه ص ۱۴۷

اختلافات و کینه جوئی و منازعه را نهی کرد و چون این اعمال غالبا بر اثر وجود زن ناخواسته دنیاوی است ، این پیغمبر اشتراك زنان را جایز شمرد واموال را نیز مانند آب و آتش و چراگاه بتساوی بین مردم قسمت کرد گویند ¹ که مزدك میگفت زنان را باید کشت تا آنرا از بند رهانید و از اختلاط با تاریکی منع کرد در روش عناصر عبارتند از آب، خاك و آتش، و از اختلاط این سه مدبر خوبی و مدبر بدی بوجود آمده اند مدبر خوبی عناصر را از پلیدیها پیراسته میکند و مدبر بدی آنهارا آلوده میسازد از قول مزدك حکایت میکنند که معبود او در عالم بالا بر تختی نشسته است همچنانکه در روی زمین پادشاه ایران بر اریکه جلوس نموده ، در برابر معبود او چهار «نیرو» بر پای ایستاده اند از اینقرار دریافتن ، هوش، یاد و شادی، همچنانکه در برابر تخت شاه ایران چهار کس حضور دارند از اینقرار موبدان موبد، هیربد بزرگ ، سپهبد و رامشگر این چهار نیرو گیتی را بوسیله هفت وزیر اداره میکنند سالار ، پیشکار ، بار بر (حمال)، پروان² ، کاردان، ، دستور (مشاور)، و کودك (مستخدم)، این هفت وزیر میان (دایرهٔ) دوازده موجود روحانی حرکت میکنند و آنها عبارتند از خواننده ، دهنده، ستاننده ، برنده، خورنده، دونده، خیزنده، کشنده زننده، کننده، (یا کَننده)، آینده، شونده و پاینده³ در هر

(۱) مؤلف از کلمه (گویند) میفهماند که از ماخذ جدیدی صحبت میدارد
(۲) نامهای سوم و چهارم دراصل متن «بروان» و «بالون» ثبت شده و بالون اینکه اصلاحی لازم باشد میتوان آنرا «پروان» خواند و آنرا صورتی از «پروانگ» دانست که در زبان پهلوی بمعنی رئیس، مامور، کاربردار یاضابط بکاررفته ومانویان آنرا بوجودی ربانی اطلاق کرده اند (مراجعه شود به S Pallis Mandexis ke Studier ج۱،ص۱۵٦ بالون را دستان که بعداً ذکر آن خواهد آمد بابور نوشته ومحتمل است که بالون یا بابور تحریف باروز (باربر) باشد •
(۳) همچنانکه می بینیم بجای ۱۲ نام سیزده نام ذکر کرده و بایستی موجودی را بدو اسم تعیین کرده باشد

ایران هجوم کندریرا « پادشاه آن زندیقی است که از خوردن گوشت خودداری میکند و خونریزی را حرام میداند » پس پادشاه یمن بطرف حیره پیش آمد شمیر برادر زاده او قباد را شکست داد ، قباد بری گریخت و شمیر اورا در آنجا کشت

بلعمی این داستان خلاف واقع را باجزئیات بیشتری شرح میدهد روایتیکه محتمل است از منابع مزدکی اخذشده باشد

شهرستانی (متوفی در ۱۱۵۳) مورخ ایرانی ،مؤلف کتاب الملل والنحل که بعربی تالیف شده ودر آن مذاهب و انواع فلسفه را تشریح نموده است در بیان آئین مزدک بکتابی را متذکر شده است که ظاهراً در سایر کتب نمی توان یافت شهرستانی قطعاً منابعی ومآخذی دارد که فقط یکی از آنهارا نام میبرد وا و محمدبن هارون معروف به ابو عیسی الوراق میباشد که اصلا زردشتی بوده و بعداً کیش اسلام را قبول کرده است

شهرستانی پیدایش آئین مزدک وظهور خوداورا بهنگام پادشاهی قباد و گرویدن این پادشاه بکیش جدیدو بفرجام کشته شدن مزدک رابامر نوشیروان ذکر میکندو بعدازقول وراق مختصری ازچگونگی طریقت مزدک مینویسد « وراق میگوید که آئین مزدک از بسیاری جهات بکیش مانی که بدو موجود یا دو اصل بدوی (یعنی روشنائی و تاریکی) معتقد بوده شبیه است منتهی مزدك معتقد است که کارهای نور از روی قصد و اراده است در صورتیکه کارهای تاریکی از روی عدم بصیرت و بر حسب اتفاق انجام میپابد، نورواجد حس و شعور است و ظلمت موجودی نادان و کور ، اختلاط نورو ظلمت برحسب اتفاق است نه از روی اراده وتفکیك آنها از یکدیگر نیز بر حسب پیش آمد خواهد بود در نتیجه یك نقشه یا اراده مزدك

روایات مختلف

محمد بن اسحق الندیم در کتاب «فهرست» که سال ۹۸۸ میلادی نگاشته، در بارهٔ آئین مردکیان را متذکر شده که مارا از مآخذ آن آگاهی نیست ابن الندیم مزدکیان زمان ساسانیان نام خرمیه میدهد که بعربی خرمیه و اقتباس از کلمه فارسی خرم است خرمیه در حقیقت عنوان آئینی بود که بین سالهای ۸۱۵ تا ۸۳۷ بقیادت بابک در آذربایجان شورشی بلند نمود و اساس آن همان طریقت مزدک بود، ولی معلوم نیست که آیا این نام در زمان ساسانیان هم بمزدکیان اطلاق میشده یا نه نام دیگری که ابن الندیم بقدیمترین پیروان مزدک میدهد «سرخ پوشان (المحمره) میباشد که ظاهراً در زمان اسلام وضع شده باشد. آنچه را ابن الندیم نوشته است عیناً نقل میکنیم

آئین خرمیه و مزدکیه. محمد بن اسحق میگوید خرمیه دو قسمت میشوند دسته اول را که محمره میخوانند در نواحی کوهستانی بین آذربایجان، ارمنستان، دیلم، همدان و دینور پراکنده اند و نیز بین اصفهان و خالاهواز وجود دارند. این قسمت در اصل زردشتی بوده ولی بعد در آئین خود تغییراتی دادند و عموماً از طایفه‌ای هستند که بنام «اطفال اللقطه» (۱)؟ خوانده میشوند مؤسس این آئین مزدک قدیمی بود که به پیروان خود دستور داده بود که همیشه در تجسس لذات باشند واز خوراک و پوشاک خود سختی روا ندارند مساوات و دوستی را پیشه خود سازند و با سلطهٔ یک نفر بر دیگران اداره نمایند، زنان

(۱) رجوع شود بمقاله فلوگل در مجلهٔ انجمن شرقی آلمان جلد ۲۳ ص۵۳٤ یادداشت ۲

(۲) اینعبارت خالی از تردید نیست بقول فلوگل اینها اطفال بی‌پدر ومادر و متروك بودند که جمع شدند و بواسطه نداشتن علاقه خانوادگی و تربیت بحکم طبیعت بدین مردك گرویدند

اساس هر چهار نیرو موجود است و وجودهای هشتگانه و دوازده گانه صاحب اختیار عالم سفلی میباشند و اخبار از آنان سلب گشته است مزدك میگفت که پادشاه عالم برین بمدد حروفی حکمفرمائی میکند که مجموع آنها اسم اعظم را تشکیل میدهد و هر کس که تصوری از چیزی مربوط باین حروف بنماید بزرگترین رازها برای او مکشوف خواهد شد ولی هر کس که از آن محروم ماند در برابر چهار نیروی روحانی در دنیای نادانی و نابینائی ، فراموشی ، بیخردی ، واندوه غرق خواهد ماند »

در پایان شهرستانی مزدکیان را بچهار گروه منقسم میسازد که مراکزشان در نواحی مختلف مشرق زمین واقعند بعضی از این قسمتها (در صورتیکه همه اینطور باشند) در زمان اسلام تشکیل گردیده است

ما امیدا سم مآخذ شهرستانی در آنچه از زبان وراو و دیگران گفته است چیست ولی احتمال میرود که روایاتی از اجتماعات مزدکیان زمان اسلام که معتقدات مزدکیان قدیم را محفوظ داشته اند بدست افتاده باشد اصطلاحات مزدکی نامبر خسرو انوشروان بطور کامل اجرا شده است زیرا مؤلفین ایرانی و عرب هیچیك نامی از کتب مزدکی نبرده اند شاید رسالاتی شامل اصول عقاید بطور مخفی بین پیروان آئین مزدك که در عصور اولیه اسلام میزیسته اند شیوع داشته است ، اگرچه هیچ چیز وجود آنها را مسلم نمیسازد ولی موجبی نیز در دست نیست که وجود روایات صحیح را در بین اجتماعات مزدکی معاصر اسلام انکار کنیم بهر جهت شرح مختصری که نگاشتیم محتمل است صحیح باشد خاصه که شامل اسامی مشاغل مهم زمان ساسانیان و اصطلاحات مذهبی بزبان پهلوی است که در روایت شهرستانی بصورت پاره ئی درج شده است

حذف گردید این عمل اجرا شد و گویند (مرد زردشتی) بصحت چنین افزود آتش آذرگشسپ هجرت کرد تا همراه به آتش آذرگشسپ در آذربایجان رسید و با آن مخلوط شد و چون آتش را تندتر کردند آتش آذرگشسپ سرخ شد و از آن آذرگشسپ[1] سفید گردید پس از آنکه مردک در گذشت مردمان آتش های مقدس را در جای سابق برقرار کردند پس بطلب آتشی که هجرت کرده بود بآذربایجان شتافتند و آنرا آنجا نیافتند و اثر آنرا گم کردند و مشاهده کردند که به فردجان باز گشته است »

حمدالله مستوفی القزوینی در کتاب تاریخ گزیده (که در حدود ۱۳۳۰م نگاشته است) میگوید که برزین پهلوی قباد را «لوکرد[2]» می گفتند من تصور میکنم که لوکرد تحریف کوبادباشد اگر این حدس صائب باشد منظور حمدالله مستوفی این است که قباد را که اعراب و ایرانیان معرب کرده و با «ق» نوشته اند در اصل پهلوی با «ک» نوشته میشده و کوباد بوده است

از جملهٔ مآخذی که تا کنون ذکری از آنها نکرده ام فقط یکی قابل نام بردن است که کتاب دبستان مذاهب باشد که در بیان مذاهب و ادیان در اواسط قرن هفدهم در هندوستان نگاشته شده و آقای ادوارد براون[3] در باره آن گفته است «این آخرین و نافذترین کتاب فارسی است»

(۱) قطعا در متن روایت اشتباهاست زیرا مقصود آتش مقدسی که معبد آن در فردجان بوده آن است که آتش فردجان که سابقا اهمیتی نداشته (و اسم آن آذرگشسب بوده است) و آنرا بآذربایجان بردند و بآذرگشسب که آتش شاهان و جنگجویان بود پیوست من در هیچ جای دیگر کرآتش فردجان و اسم حقیقی آنرا نیافته ام

(۲) رجوع بشود بچاپ براون ص ۱۱٤

(۳) تاریخ ادبی ایران A litterary History of Persia ج ۱ ص ۲۷۵

و خانواده هارا مشترك بداند تا کسی از تصرف زوجهٔ دیگری محروم و ممنوع نشود معزلك رفتار و کردار پسندیده پیشه ساز ند و در صدد قتل یا آزار کسی بر نیایند راجع بمهمان نوازی نیز احکام مذهبی داشتند مثلا بایستی از مهمان ، از هر ملتی که باشد ، هیچ چیز دریغ دارند و باید هر چه مایل باشد برای او فراهم سازند مردك خوان (دوم) نیز که در زمان قباد فیروز میزیست باین آئین گرویدو نامر انوشروان خودو پیروانش مقتول گشتند تاریخ رند گاسی مردك دوم مشهور و معروف است البلخی [۱] در کتاب عیون المسائل والجوابات مختصری از تاریخ خرمیه نگاشته و طریقت و آداب نوشیدن یا لباب انشانرا بیان کرده و بر ما لازم نیست آنچه را که دیگری قبل از ما متذکر شده است نگاریم ، بعد روایت طبقه دوم خرمیه یعنی متابعان مردك را ذکر میکند

جغرافیادان عربی نویس ابن الفقیه الهمدانی (متوفی در حدود اوایل صدهٔ دهم میلادی) در بیان چگونگی دهکدهٔ فردجان جزو بلوك فراهان (شهرستان همدان) قصه عجیبی که مربوط بظهور مردك است ذکر میکند [۲] «المتوکل [۳] میگوید یك نفر زردشتی که قضایا را بچشم دیده بود برای من حکایت کرد که چون مردك بر قباد تسلط یافت گفت لازم است که تمام آتشهای مقدس جز سه آتش اصلی [۴]

(۱) نمیدانیم مراد از البلخی کدام مؤلف است ، مقصود ابوزید احمد بن سهل البلخی باید باشد زیرا در جزو کتب این شخص که خود ابن الندیم ذکر کرده (فهرست ص ۱۳۸) اسم کتاب عیون المسائل والجوابات دیده نمیشود شاید مراد شاعر ابو علی محمد بن احمد البلخی (تاریخ بیرونی ص ۹۹) باشد

(۲) سلسله جغرافیای عربی چاپ اروپا جلد ۵ ص ۲٤۷

(۳) آقای جمال زاده در روز نامه کاوه (۱۹۲۰ شمارهٔ ٤ـ ٥ ، ص ۹a ذیل ٤) از زردشتی بن آذرخور محمد المتوکلی سخن میراند که در زمان خلافت المعتصم والمتوکل میزیسته و ممکن است اورا با متوکلی که ذکرش در متن گذشت یکی دانست

(٤) آذرفرنبغ (با آذرفروبغ آذرگشنسب (با گشنسب) و برزین مهر رجوع شود به A. V William Jackson در کتاب JAOS جلد ٤۱ ص ۸۱

زیبا و ماهرو باشد و زوجهٔ دیگری زشت ، مطابق قوانین عدل وقوی باید شوهر زن زیبا زوجهٔ خودرا چندروزی پیشوی زن زشت رو واگذارد و در عوض همسر اورا بصاحب بماند و نیز گوید روا نیست که مردی صاحب حلال وحشمت فراوان باشد و دیگری در بیابان بیکس بسر برد ، مردمتدین باید بقدیه خودرا بین همکیشان خویش تقسیم نماید »

و غیره بعد مؤلف اشخاصی را نام میبرد که در ادوار تاریخی بمذهب مردك داشته اند از ایشمار فرهاد ، شیرابخ ، آئین هوش (۱) و هوس بوای ، محمد قلی کرد ، اسمعیل بك کرجی واحمدای تبریزی اهل قریه نیران اصفهان بمؤلف رسیده است که مردکیان جامهٔ زردشتیان می پوشند و بقیه کمان در میان مسلمین زیست میکنند ، مکتاب دسناد را خود مردک بزبان پهلوی نگاشته و آئین بخت خد آئین هوش آنرا بفارسی جدید ترجمه نموده فرهاد مردی عاقل بوده ودر میان مسلمین خودرا محمدسعید مینامیده شیراب شیر محمد نام داشته و آئین هوش محمد عقیل نام ده میشده

اگر روایت های را در بارهٔ عقاید مرد کیان بدقت مطالعه نمائیم خواهیم دید که تقریبا تمام کلیات را این شخص با مآخذ بلا واسطه او بطور تحت اللفظ از شهرستانی ترجمه نموده و بعضی تعبیرات بی اهمیت در آن داده منتهی دبستان همه را از قول کتابی باسم دیسناد که خود مردك نگاشته است ذکر میکند جا دارد از خود بپرسیم که آیا مآخذ شهرستانی همان کتاب مردکی نیست ؟ ولی این مسئله بنظر مشکل میآید زیرا اگر چنین کتابی در حقیقت وجود داشت چگونه با کمال اهمیت آن هیچیك از مورخین قدیم ایرانی یا عرب نامی از آن نبرده اند بعلاوه تقریبا بطور قطع دبستان از شهرستانی تبعیت کرده است شهرستانی نکات مهمی در بارهٔ مردك متذکر

---

(۱) اینها همه اسامی جعلی هستند

فانی بیان طریقت مردک ۱ را بذکر دو وجود ابدی و جاوید یزدان « یا اورمزد » و اهریمن ، آغاز مینماید بعرینا آنچه در ایشان گفته است مینوان هم بآئین زردشت و هم بکیش مردک منسوب داشت بعد مؤلف میگوید «و در قسمتی از دبستان او (یعنی مردک) میگوید که وجود دو اصل اساسی دارد یکی روشنائی و دیگری تاریکی که همان یزدان و اهریمن باشند، و میگویند که کارهای نور از روی اراده آزاد میباشد و امور تاریکی برحسب اتفاق » ۲ پس از ذکر چند تبصره در اطراف روشنائی و تاریکی که بمنزله منبع و منشاء خیر و شر میباشد مؤلف مینویسد « وهم در این کتاب میگوید که همانقسم که شاهان در اقطار عالم بر تخت نشسته اند یزدانهم درعالم بالا برروی تختی جلوس کرده و در برابر او چهار نیرو قرار دارد . »۳ و باز در همین کتاب گوید که آنچه از روشنائی بازاضی و از تاریکی راضی است که بهوررزی و جنگ و نزاع میباشد و موجب جنگ و نزاع میان افراد بشر وجود زن و خواستهٔ جهانی است پس باید اشتراک زنان را حلال دانست و اموال را ازین همه تقسیم کرد و او بهرفردی از زن و خواسته نصیبی داد همچنان که مردمان آب و آتش و چراگاه را بین خود تقسیم میکنند ۴ و هم در این کتاب آمده است که از عدالت دور است که همسر مردی

(۱) ص ۱٦٤ ازطبع کلکته ۱۸۰۹ روایت انگلیسی Troyer و Shea در دسترس استفادت نیست

(۲) بعرینا همانست که شهرستانی نوشته و درصفحه ۸٦ اینکتاب مندرج شده‌ام با جمله « در بیجا یك نقشه با اراده »

(۳) مانند مندرجات روایت شهرستانی (صفحه ۸۸) همینکتاب با جمله و احتراز از آنان سلب گشته است) ام همه و زن از اسرار است سالار، نشکار ، ناسور ، دبروان ، کارزار ، دستور ، کودك وجودهای روحانی را درست ۱ و ۲ نام برده یعنی « کنیدک » راحذف کرده وبجای «حیرنده» «جرنده» نوشته است

(٤) با مندرجات کتاب شهرستانی مقایسه شود

این روایات که در توقیعات ایرانیان نیز اثر کرده اند سعی می کند که تا حدی سلطنت قباد را پست قلمداد کند تا بررونق پادشاهی پسرش بیفزاید هیچیك ازدو مورخ مزبور عقاید مذهبی ابراز نکرده‌اند برعکس یسوع استیلیی که عیسوی متدینی است هم ازآئین زردشت که دشمن دائمی مذهب مسیح درشرق بوده‌و هم از پادشاه که بانی سد آئین شرم آور تری شده است منزجر میباشد. خواتایامک که نکات اصلیش را میتوان از مطالعه دقیق و منقدانه منابع عربی و فارسی بدست آورد معمولا از سالنامه‌های ایران که از روایات رسمی زمان خسرو اول ناشی شده پیروی مینماید، این روایات در عین اینکه خسرو را بامقایسه با پدرش بصفتهای جلال وافتخار میرسانند ازصفات بارز پدر او نیزنکلی صرفنظر می نمایند اگر بعضی منابع فارسی یا عربی قباد را مردی سست عنصر معرفی کرده یادر اثر افکاری بوده که از اتحادوی با مردک تقویت یافته یا از عقاید اعراب که به زمان پادشاهی حیره و داستان مردك مربوط میشود ناشی شده اما راجع بآئین مردك، فقط یکی از منابع یعنی کتاب شهرستانی مختصری از اصول عقاید آن مذهب صحبت میدارد و شاید قسمتی از مآخذش ادبیات از بین رفته پیروان آئین مردك باشد غیر از آن آنچه را میدانیم ازمنابعی که کم یابیش دشمن آن کیش بوده اند اقتباس شده فقط مؤلف الفهرست این مذهب رابانظر نفص نگریسته و فردوسی نیز گاهگاه عطوفتی نسبت بشخص مردك ابراز داشته گاهی نیزدرمیان تفسیرات کینه آمیز عقاید اشتراکی که طرف تنفر مؤلفین شرقی و عربی است جملاتی دیده میشود که ازجنبه های بشر دوستی این افکار انقلابی که نتایجی بس شوم داشته است سخن میراند

بسال ٤٨٤ فیروز در جنگی که با پادشاه هیاطله میکرد کشتـ

شده وهمه را باحملات «وراق» میگوید » ، یا « ازقول او (یعنی مردک) روایت میکند » و امثال آن شروع کرده است ازطرفیهم در کتاب دبستان‌مذاهب جمل « ودر قسمتی ازدیساد» او(یعنی مردك) میگوید» یا « و در همین کتاب میگوید » و مانندآن کاملامطابق وحاشیه جمل‌سابق الذکر شهرستانی می باشد چون کتاب «دیساد» وجود خارجی نداشته است طرز قرائت یا منشاء این‌اسم عجیب برای ما اهمیت چندانی ندارد ۱ جاعل یا جاعلین‌نیز کار خودرا با کمال مهارت انجام داده اند و الفاظ و کلمات قدیمی بکار برده اند مؤلف دبستان عدهٔ زیادی از این قبیل الفاظ بکار برده و آنها را با مترادفات تازه تری تشریح کرده است ۲

بیان‌تاریخ‌پادشاهی قبادوظهور مزدك

پیش‌ازاینکه خلاصه‌ای ازحقایق‌تاریخی مقتبس‌ازمنابع ومآخذی که مورد تحقیق ماست‌ذکر کنیم‌لازم است که مختصراً نوع واغراض این مآخذ را گوشزد نمائیم آنچه پروکپ و آگاتیاس از وقایع سلطنت قباد ذکر کرده اند رویهم بحد کافی بیطرفانه می باشد معذلك در بیان اطوار و اخلاق‌شخص‌شاه‌اختلاف بینی بین دو مورخ مشهود است . پروکپ این دشمن خونین رومشرقی را با نظر تحسین مینگرد ولی آگاتیاس تحت نفوذ روایات زمان خسرو قرار گرفته،

---

(۱) درفرهنگ برهان‌قاطع که جدیداًنگاشته شده مینویسد «دیساو» نام کتابیست که‌مردك‌درچگونگی آئین‌خودنگاشته‌است.» اشتباه بین «د» و «و» درخط‌نستعلیق فراوان است قطعاً مآخذ برهان قاطع کتاب دبستان‌المذاهب است و نیز همین کتاب مآخذ قول رضا قلی خان متوفی در۱۸۷۲ می باشد رجوع شود بمقاله آقای جمال زاده‌درروزنامه‌کاوه ۱۹۲۰ شماره های ٤ـ٥ صفحه۹ که‌دیساد نوشته اند

(۲) مثال : «درفرودین جهان‌یعنی عالم سفلی و « شید و تار یعنی نوروظلمت»

زرمهر را یاری کرد [۱] وضعیت بسیار دقیق و مشکل شده بود ایران با نهایت خواری خراجگذار پادشاه هیاطله شده بود بقسمی که سردار ایرانی گشنسب داد که از طرف زرمهر مامور به اکره باوهان ارمنی شده بود اظهار میداشت «او (یعنی فیروز) کشوری باین بزرگی را زیر سلطهٔ هیاطله قرار داد و تااین سلطه باقیست ایران از این خواری و بندگی رهائی نخواهد یافت» [۲] سرکردگان لایق قشون ایران باقسمت مهم قشون از بین رفته بودند و پادشاه پول نداشت که بلشکریان بدهد بلاش مردی بود که شاهنشاهی ایران را نجد نتواند نماید تمام بزرگان ناراضی بودند [۳] و پس از چهار سال سلطنت بلاش را خلع و کور کردند و قباد پسر فیروز [۴] را بر تخت نشانیدند محرك اصلی این انقلاب شاید زرمهر [۵]

(۱) لازار، لانگلوا جلد ۲ ص۳۴۳ پروکوپ که بلاش و جاماسب را بایکدیگر اشتباه کرده بغلط قبادرا جانشین بلا فصل فیروز میداند

(۲) لازار ، لانگلوا جلد ۲ ص۳۵۷ همانهسم که بلد که موجه شده است تفصیل لشکرکشی سوخرا (زرمهر) برای جبران شکست فیروز که در خداینامه ذکر شده افسانه‌ای بیش نیست و مآخذ معاصر هیچیك از آن صحبت نداشته‌اند

(۳) قول یسوع استیلیس مبنی بر اینکه بلاش چون میل داشت در شهر ها گرمابها بسازد روحانیون زردشتی را عصبانی کرده بود بنظر من قابل تردید میباشد بعد همین مورخ مینویسد که قباد در تمام بلاد ایران گرمابها ساخت و ظاهراً مؤبدان نیز با آن مخالفتی نداشتند معقول نیست که ساختن گرمابها وسیله‌ای برای پلید ساختن عنصر آب محسوب شود زیرا این عنصر را برای تطهیرات مذهبی بکار میبردند

(٤) چنانچه از مآخذ روایات دسته اول و سیم مأخوذ از خوتاینامك برمیآید قباد در زمان جلوس بر تخت طفل بود این مسئله صحیح نیست بقول مالالا و فردوسی قباد در سن ۸۲ (۸۵) سالگی پس از ٤۳ (٤٦) سال پادشاهی درگذشت (بلد که ط ص۱٤۳ ذیل ۱)

(۵) دینوری (و نهایت) فردوسی

شد و سران لشکر و بزرگ‌تبارانش اسیر گشتند، دخترش نیز بدست پادشاه آن قوم افتاد و بزنی وی در آمد. هیاطله(۱) در حالیکه ایران پیش آمدند، مرورود و هرات وغیره را بگرفتند و باز از ایرانیان ، سالیانه خراجی تحمیل کردند.

نیرومندترین نجبای ایران در آن هنگام یکی زرمهر(۲) از خاندان بزرگ قارن شیرازی بود که با عنوان مخلل هزاروفت(۳) در ایالت سگستان حکومت میکرد دیگری شاپور رازی از دودمان معتبر مهران(۴) لازار دو فارپ که کتاب تاریخی خود را در حدود سال ۵۰۰ نگاشته است مینویسد که این دو مرد تا قشونی در ارمنستان و ایبری بعملیات جنگی مهمی مشغول بودند و چون خبر مرگ پیروز را شنیدند با شتاب روی بطیسفون نهادند تا در انتخاب پادشاه جدید اعمال نفوذ نمایند بلاش برادر فیروز بپادشاهی برگزیده شد و در زمان جهانداری این پادشاه که مردی ملایم و صلح طلب بود زرمهر خداوند حقیقی کشور ایران بود زرمهر با واهان ماميكونى(۵) سرکش رئیس ارامنه صلح کرد و او هم در قضیه زریر ارمنی (زره) برادر بلاش که مدعی پادشاهی بود

(۱) هیاطله یا هونهای سفید که بقول پروکپ از سایر قبائل هون بواسطهٔ سفیدی رنگ و تمدن بهتر زندگانی ممتاز بودند در ربع سیم صدهٔ پنجم تخارستان را گرفته و از جانب شمال شرقی با شاهنشاهی ایران همسایه شده بودند. (مراجعه شود بمارکوارت ایرانشهر صفحه ۵۸) نام این قوم احتمالا در زبان پهلوی هفتالیك یا هفتلیك یا رومی هبتال فارسی هیتال و عربی هیطال) بوده است

(۲) ظاهرا سوخرا نام خانوادهٔ ای از دودمان قارن بوده و زرمهر نیز باین خانواده تعلق داشته (مراجعه شود به نولدکه طبری ص ۱۲۰ ذیل ۲ و ص ۱٤٠ ذیل ۲)

(۳) طبری چاپ نلدکه ص ۱٤٠ ، لازار دو فارپ لانگلوا Langlois
مجموعهٔ مورخین ارمنی جلد دویم ص ۳۲٦ هزاروخت کلمه هزاروفت ظاهراً همان کلمه پهلوی هزار اوذ ... یعنی هزار قبضه

(٤) لازار ، لانگلوا جلد ۲ ص ۳۵۲

(۵) Vahan le Mamikonien

گردو موجب پیدایش این ضرب المثل عامیانه گردید « باد سوخرا فرو خفت و باد مهران وزیدن گرفت » (طبری الف) ، یا « آتش سوخرا خاموش شد و باد شاپور مورد » (نهایة الارب) معهذا دیگر از شاپور مهران

پادشاهی رسید زرمهر را ندیم و مشاور خود کرد (روایات دسته دویم و سوم و چهارم) ، بهرحال قباد زرمهر را نیز چون پدرش بکشت (فقط روایات دسته دویم) از طرفی لازار هم از سوخرا و زرمهر سخن رانده است

پس میتوان چنین پنداشت که رهانندهٔ قباد زرمهر سوخرا بوده است که بعدها شهید راه خودپسندی و جاه طلبی خود و خصومت شاپور شد و چون خوانایامک بغلط سقوط زرمهر سوخرا را پیش از خلع قباد نگاشته ناچار یکنفر را دو نفر پنداشته و پس از پدر نجات قبادرا بدست پسر محول کرده است بنابراین زرمهر سوخرا همان سیاوش پرکپ و شاپور ، ماهند او خواهد بود معذلک میتوان دلایل قوی بر علیه این فرضیه اقامه کرد

اول پسر ماهند که پسرش نیز ماهند نام داشت موسوم به سورن بوده Justi نامهای ایرانی ص ۱۸۵) ، پس ماهند از خانواده معروف سورن بود و با شاپور که از خاندان مهران است ربطی ندارد دوم اگر پرکپ بلاش را با جاماسب اشتباه کرده باشد میتوان برای آن وجهی قائل شد بخصوص اگر داستانی که فرار قباد و بازگشت او را بجای اینکه در زمان سلطنت جاماسب ذکر کند بهنگام جهانداری بلاش ضبط کرده باشد

(این بطریق روایت اول ، طبری روایت اول و ثعالبی) در حدود اواسط مائه ششم نیز وجود میداشته است ، ولی مستبعد است که مورخ نام شاپور زرمهر را با دو نفر دیگر از امنای دربار قباد اشتباه نماید بعلاوه اگاتیاس که خلاصه‌ای از توقیعات پادشاهان ایران را در دسترس داشته در حوادث مورد بحث قارئین خود را به نوشتهای پرکپ ارجاع میکند بدون اینکه اظهار ناقصتی کرده باشد سوم ـ نفوذ فوق العاده ای که زرمهر و رقیبش شاپور در زمان پادشاهی فیروز داشته اند ما را با ین خیال میاندازد که بایستی این دو نفر زیاد جوان بوده باشند ظاهراً قابل قبول نیست که سقوط زرمهر که شاپور را در آن دستی بود خود در زمان پیری این دو نفر انجام یافته باشد بنا براین من دو واقعه متمایز تصور میکنم زرمهر سوخرا قبل از خلع قباد کشته شده است سیاوش که نام خانوادگی او بر ما معلوم نیست در فرار قباد مخلوع دستی داشته و پس از برقراری ثانوی قباد بدرجه رفیعی نائل گردید و بعداً سرنوشت سوخرا نصیب وی گردید شباهت این دو حادثه در روایت خداینامه تولید اشتباه نموده است

باشد که دلایل سیاسی اساسی نیز در دست داشت قباد پس از شکست اول ـ یا بقول بسوع شکست دوم ـ فیروز مدت چند سال بعنوان گرو در دربار پادشاه هیاطله زیسته بود و روابط حسنه‌ئی داشت و امید میرفت که با انتخاب قباد فشار آنقوم کمترشود و چنین بنظر میرسد که پس از این انتخاب باوجودیکه ایران باج‌را حکرار بود درروابط کمتر خصمانه بود ۱

در سالهای اول پادشاهی قباد، ززمهر موقعیت اول خود را در میان بزرگان حفظ کرد ولی قباد مردی بود که تحت نفوذ این مرد جاه‌طلب خطرناك قرار گیرد ازرقابت ززمهر وشاپور مهران استفاده کرد و چون ازیاری مهران که در آنزمان ایران سپهبد (فرمانده کل قوای ایران) (ظاهری) یافقط سپهبد بین‌النهرین(نهایة‌الارب) بودمطمئن گردید ززمهر را بکشت ۲، این حادثه انعکاس شدیدی در سراسر کشور پید

(۱) پرکپ معتقد است که ایران مدت دوسال زیر سلطه‌هیاطله بود بعدازآن قباد بقدری‌قوی‌شدکه از باجگذاری سرپیچید چنانکه دیدیم پرکپ از سلطنت چهار ساله بلاش اطلاعی‌ندارد در حقیقت چنین بنظر میرسد ک ایران تازمان‌سلطنت خسرو اول‌زیر تسلط هیاطله باقی مانده است (رجوع‌شو بمارکوارت ، ایرانشهر ص ۶۲ ـ ۶۳) و اگر قباد قبل ازخلع از دادن خراج امتناع کرده باشد چون بار دوم بکمك هیاطله بتخت نشست باج سالیانه ر قبول نمود

(۲) چه‌رابطه‌ای‌بین داستان ززمهروحکایت‌سیاوش(Seoses) که‌پرکپ ذکر کرده‌است وجود دارد؟ جواب اینسؤال بغایت دشوار است پرکپ میگوید سیاوش یکی ازنجبای ایران بود که قبادرا درگریختن از زندان یاری کرد بعدهاچون‌شخص‌اول کشور شده بود شخصی‌ماهبد نام که رقیب او بود ازوی سعایت کرد واورا بکشتن‌داد ماهبد مشاور وندیم پادشاه‌شد بقول مورخین ایرانی وعرب که‌خدانامه متکی‌هستند سوخرا راکه مقتدرترین اشراف بود قباد بکمك شاپور بکشت و شاپورشخص‌اول مملکت شد بعدها چون قبادمخلوع و محبوس گردید بدستیاری ززمهر پسر سوخرا از بند برهید وچون دوباره

میشناساند که طرفدار دین مردك بود بعلاوه اغلب از مورخین ایرانی و عرب که از زردشت صحبت میدارند پسا[۱] مسقط الرأس او را غلط وطن مردك میدانند بنابر این محتمل است که در خواتاینامك دیگری از زردشت شده باشد مثلا در کتاب (Migne Patrologia, Series graeca جلد ۹۷ ص ٤٦٥) حکایت میکند که در زمان پادشاهی دیوکلسین مردی مانوی بنام بوندس در رم ظهور کرد که عقایدی مخالف کیش رسمی مانی اظهار میکرد مثلا میگفت یزدان جنگی با اهرمن کرده و اورا درهم شکست، از این رو است که باید فاتحین را محترم شمرد این بوندس بایران رفته بود و آئین خود را نشر داده بود این آئین بکیش «دریست دینان»[۲] یعنی کیش یزدان معروف شده بود در جای دیگر (Migne Ie ص ٦۳۳) مثلا بمزداد لقبی میدهند که او را از پیرواز مردك معرفی میکند و این لقب در نزد غالب مورخین ایرانی و عرب باشکال مختلف در آمده است که قطعاً مبداء همه کتاب خواتاینامك است حمزه قباد را «پریرااین دیش » میخواند، در مجمل التواریخ «بریراالین ریش» نگاشته شده در کتاب خطی ثعالبی «بریدادریش» و در نسخه خطی M او «بویرداد ریش » ثبت شده لقبی را که ثعالبی به «ریشش بریرد» تفسیر کرده زین برگ بصورت « بریر اذریش» در آورده آنچه حمزه و مؤلف مجمل برای ما نقل کرده اند ما را بصورت «بر ادا ین ریش» منتقل میسازد

(۱ یعنی فسا

(۲) صورت «درست دین» بجای «درست» در حروفهای تورخان ۸۱ و ٤۷۵ v و ۷٤ v ۸ مقایسه شود، «عالم شرقی » تدسکو Tedesco جلد ۱۵ ص ۲۰۹) نیز دیده میشود بلند که در تبصره‌ای (طبری ص ۱۷۵ ، ذیل ۱) بین درست دین و درزدین مشکوك است ولی صورت دوم را جایز میشمارد ولی کلمه درزد که صورت پهلوی و فارسی کلمه اوستائی زرزدا است تاکنون در هیچ کتابی دیده نشده وچون دریست در بعضی کتب کشف شده ظاهراً باید کلمه درست دین صحیح باشد بعلاوه شکل کلمه در کتب عربی و فارسی که بعداً ذکر خواهیم کرد صحت آن‌را برای ما مسلم میسازد اصطلاح دریست دین نظیر و هدین (بهدین) است که زردشتیان بکیش خود اطلاق میکرده‌اند

سخنی گفته نمی‌شود و چنین بر میآید که مدارا رقیب خود را در زندگانی نکرد ۱

ونخست چون زرمهر مردم را با قباد دشمن کرد ولی چیزی که موجب خشم شدید بزرگان شد روابط قباد با کیش مزدك و بدعتهای انقلابی که از آن نتیجه شد بود پروکپ میگوید قباد قدرت خودرا شدیداً اعمال کرد و چیزهای تازه در طرز حکومت ایجاد نمود آگاثیاس معتقداست که قباد حاضر بود که نظم را مختل سازد و نیاد زندگانی واخلاق عمومی را منقلب کند ولی هردو مورخ رومی ویسوع استیلیس حریك تعبیر بزرگ اجتماعی ذکر نمیکنند و آن اشتراك زنان بود این مورخین هیچ علاوه‌ای بجنبه مذهبی این انقلاب اخلاقی نشان نمیدهند فقط یسوع از «آئین زرشت» زردشتگان اظهار اطلاع میکند اطلاعات راجع باین آئین و طریقت آنرا باید نزد مورخین ایرانی و عرب تجسس نمود پیش ازهمه باید باسمی که یسوع باین آئین میدهد دقت نمود نویسندگان ایرانی وعرب جز از آئین مزدك سخن نگفته‌اند وبدون تردید خواتاسامك هم آن اسم را براین آئین اطلاق نکرده معذلك بسیاری ازمآخذ فارسی و عربی (طبری نوح، یعقوبی، نهایة‌الارب) ازمردی زردشت ۲ نام پسر خرگان واهل پسا که مؤسس اولی این آئین بوده سخن رانده اند نهایت زردشت را بصورت یکی ازنجبای ایران

---

(۱) بقول مارکوارت (مجله انجمن شرقی آلمان، ۴۹ ص ۶۳۷ ذیل ۶

این شاپور ابراز سپهبد همان سپهبدی است که درسال ۵۰۵ یا ۵۰۶ با سلر Celer رومی برای متارکه جنگ مامور مذاکره بود و بطوریکه پرکب معتقد است پدر زن قباد بود ولی یسوع استیلیس میگوید که نام این سپهبد بویه بود بی شك این همان بویه است که لقب وهریز Armen Giamm Hubechman صرف ونحو ارمنی آلمانی هوبشمان ج ۱ ص ۵۹ و ۷۸) داشت و فرمانده نوای ابرار برعلیه گرگین پادشاه ایبری بود پس باید پنداشت که این بویه جانشین منحصر بفرد یا یکی از جانشینان شاپور در منصب ایران سپهبدی یا سپهبدی بین‌النهرین بوده است

است که دوقرن قبل از مزدك بوسیله یکنفر ایرانی بنام زردشت پسر خرگان اهل پسا دررم تاسیس گردیده بنابراین بدون دلیل نیست که نویسندگان روم شرقی (مالالا،تئوفان‌وپیروانشان‌بدرن وزبراس) که شرح آئین جدید زمان قباد را مینویسندطرفداران مزدك را مانوی میخوانند[1]

از نوشته های مؤلفین عرب چنین بر میآید که زردشت شالوده آئین را طرح کرد ولی مزدك مرد عمل بود، « دین نورا میان مردمان پست نشر میداد » (طبری ج) سلف خود را تحت الشعاع قرارداد وچون آئین نوهم در زمان او بآئین مزدك معروف شد بعدها چنین تصور رفت که مؤسس اولی مذهب هم مزدك نامداشته بنابراین دومزدك قائل شدند مزدك قدیمی و مزدك جوان «فهرست» پس روایت طبری ج، یعقوبی و نهایه که زردشت را معاصر مزدك فرض کرده‌اندصحیح نیست، قول مؤلف فهرست بنابراین مطلب راتایید میکند

واما راجع بشخص مزدك اطلاعات بسیار مختصری دردست است دیدیم که عقیده مورخین عرب که او را اهل پسا میدانند صحیح نیست زیرا پسامسقط الراس زردشت است نه مزدك طبری ج که قطعاًماخذ صحیحی دردست داشته مزدك رااهل «المدریه» میداند آقای نلدکه بشناختن این محل موفق نمی‌شود ودر طبری ص۴۵۷ میگوید « خالی ازاهمیت نیست که بدانیم آیا اواز ایران از عراق عرب ظهور کرده است که مرکز فرقه های عجیب بود»

میتوان مدریه را شهر مادار یاواقع برساحل چپ دجله‌دانست که در محلی که‌فعلا کوت العماره قرار دارد یعنی درست در ایالت

---

(۱) طبری گوید خسرو مزدکیان وعده‌ای مانوی راںکشت مرادار مانویان درحقیقت همان‌مزدکیهاست

صورت «نریرادریش» که من شکل اصلی فرض میکنم باید نسخه یك حدس غلط مؤلف روایت خواتایبامك باشد که ماخذ سایر روایات است شکل حقیقی لقب باید دریزددین باشد یعنی همان دریست دین که در تلفظ بدل به د شده و بعد در اثر خوارد مبدل به ر گردیده

پس آئین مردك همان طریقت دریست دین است که بوندس پی افکنده از اینکه بوندس مانوی پس از ظاهر ساختن کیش جدید در رم بایران آمده است تا دین خود را رواج دهد میتوان از قرائن تصور کرد که اصلا ایرانی بوده نام بوندس شبیه بیك اسم خاص ایرانی نیست ولی ممکن است لقبی باشد یك کلمهٔ پهلوی وجود داشته که یك فرهنگ نویس پارسی[1] «بونده» بوند ضبط کرده ولی باید بدون شك آنرا بندگ (که رونویس کنندگان بنده نوشته اند) یا بندیک خواند زیرا در خط پهلوی ضمه را بصورت «و» مینوشته اند قاموس نویس بندگ یا بندیک را که از بند مشتق شده چنین تفسیر میکند «مردی ملایم و قابل و صبور، مردی موقر و ستوده، مردی سخی (؟)»[2] چون علاوه بر مورخین عرب که ماخذشان خوتایبامگ بوده ، فهرست که مآخذ دیگری نیز داشته شخص مقدم بر مردك را مؤسس حقیقی آئین مردکی میداند و چون اسم این شخص را در خواتایبامگ، زردشت ضبط کرده که با زردشتگان یسوع استیلیتس که خود معاصر مردك بوده مطابقت میکند میتوان تقریباً مسلم دانست که «بوندس» یعنی «ستوده» و زردشت هر دو یکی است و زردشت (زرتشترا) که همنام پیمبر مزدیسنی بوده مؤسس آئین جدید است پس این طریقت نوعی طریقت مانوی

(۱) رجوع شود بفرهنگ پهلویك چاپ H F J Junker (هایدلبرگ ۱۹۱۲) مقدمه ص ۳

(۲) معنی اصلی این کلمه «کامل» است بندگ در پهلوی بمعنی کامل، کاملا ، تمام آمده است .

لمت)چیره وعالب میسارد وباین سبب فاتحین را شایسته احترام نداند اما پیروزی یزدان کامل نیست زیرا جهان مادی که از اختلاط واصل اساسی تشکیل شده است برخای مانده وارمان و مقصد نهائی ازتحول وتطورعالم این است که درات نور را از ترکیب با تاریکی برهاند دراین نکته آئین مزدك ومانی مشترك کند مانی گفته است که در روشنائی پنج عنصر موجوداست اثیر، باد، روشنائی، آتش وخاك[۱] اگر چه شهرستانی چنین چیزی متذکر نشده است ولی ماباید تصور کنیم که در تاریکی نیز سه عنصر موجود است. همچنانکه در نور پنج عنصر وجود دارد. ومدبرزشتی ازآن خارج شده است همچنانکه مدبرنیکی ازعناصر نور بیرون آمده مدبرنیکی خدای نور یا«پدرجلال وعظمت» یا «پادشاه بهشت نورانی» مذهب مانی بود مزدك خدارا فرض میکرد که درعالم برین برتختی جایگزین شده مانند پادشاه ایران دراین دنیا دربرابر یزدان چهارنیرو است که بمنزله چهار شخص بزرگ ایرانند و ان چهارعبارتند از دریافتن، هوش، یادوشادمانی تحت امراین چهار نیرو هفت وزیر ودوازده وجود روحانی[۳] است که شهرستانی نام آنها رابرای مایاد کرده همانطور که هفت سیاره آسمان درمیان دایره علائم دوازده گانه منطقه البروج میگردند ووزرای سبعه نیز در میان دائره دوازده وجود روحانی گردش میکنند چهارنیرودروجوداینان منحصرند وهفت و دوازده کار جهان را زیر سلطه خود دارند[۴] بیان ترکیب

(۱ FWK Muller, Handschriften-Resteaus Turfan II, p 99

(۲) بمنزله وزراء متون و کتب مانوی است، باچهار نیروی خدای روشنائی مقایسه شود

(۳) مقایسه شود بادوازده شهر دارهت «حکومت» مذهب مانی

(۴) اینکه شهرستانی میگویند « مسئولیت از آنها سلب شد » مطلب روشن نیست آیا مقصود این است که مسئولیت اعمال آنها برعهده چهار نیرو بوده است ؟

عراق برپا بوده این شهر تاقرن سیم میلادی هم مسکن نجبای ایرانی بود [١] علاوه اسم مردك واسم پدرش بامداد هردو فارسی است دینوری اورا اهل استخر فارس میداند و بقول مؤلف تبصرة العوام که کتابش راجع بادیان ودر آغاز قرن ١٣ میلادی نگاشته شده مردك اهل سریز [٢] است جای تعجب نیست که تبریز یا استخر جانشین شهر غیر مشهوری که در قرائت اسم آن نیز جای تردید است شده باشد

پس دریست دین یعنی آئین بوندس زردشت و مردك بمنزلهٔ اصلاحی دردین مانی بود مانند آئین اصلی از بحث در رابطه بین دو اصل قدیم یعنی نور وظلمت شروع میکرد فرق آن با اصل مانی این بود که معتقد بود تاریکی مانند روشنائی از روی اراده وقصد کار نمیکند بلکه رفتارش کور کورانه واز روی اتفاق است بنابراین اختلاط نور وظلمت که نتیجهٔ آن این عالم مادی است چنانکه مانی پنداشته است از روی نقشه واراده نبود . بلکه من غیر اختیار انجام یافته [٣] پس تفوق نور برظلمت در کیش مردك بیشتر است تادر آئین مانی واین مسئله باقول مالالا مطابقت دارد که در قصیه بوندس یزدان (نور) را بر اهرمن

(١) G L eStrange ، ممالك خلفای شرق ص ٣٨

(٢) C Shefer منتخبات اشعار فارسی جلد اول ص ١٥٨

(٣) مطهر بن طاهر المقدسی (هوارت جلد ٤ ص ٢٢ متن ص ٢٤) میگوید که بآئین ثنویون برخی معتقدند که هردواصل (نوروظلمت) زنده وصاحب قوهٔ ممیزه هستند وبعضی میپندارند که فقط نور زنده و داناست و ظلمت کورونادان این عقیده دوم را که شهرستانی بمردکیان نسبت میدهد مقدسی متعلق به صابئین میداند بقول بیرونی (آثار الباقیه چاپ ساشو ص ٢٠٩) مانویان زمان او در بلاد اسلام پراکنده نیستند جز در سمرقند که باسم صابئین یا صابئیه زندگی میکردند شاید بتوانیم چنین نتیجه بگیریم که قسمتی از مانویون که در حدود سال ١٠٠٠ میلادی در سمرقند میزیستند فرقه‌ای از مردکیان بوده‌اند ولی اصطلاح صابئیه که مؤلفین عرب ذکر کرده‌اند بسیار مبهم میباشد (رجوع شود بمقاله صابئیه Johopedersen در کتاب « یك جلد از مطالعات شرقی تقدیم به پرفسور ا ج براون ، کمبریج ١٩٢٢)

درجهٔ اول را « برگزیدگان » میخواندند واین طبقه مجبور بودند که سراسر زندگانی بدون زن و مجرد باشند و فقط اجاره داشتند خوراك یکروز ولباس یکسال را مالك باشند چون آئین زردشت نیز قواعدی نظیر مذهب مانی داشت تصور میرود که برای روحانیان طبقه بالا قواعدی نظیر آنچه گفته شد وضع شده باشد ولی اولیای کیش مزدك متوجه شدند که مردمان عادی نمیتوانستند از لذات دنیوی یعنی دارا بودن خواستهٔ دنیوی یا بهره ور شدن از زنان یا یك زن مخصوص که مورد عشق و علاقه آنها است صرف نظر نمایند مگر وقتی که قادر باشند میل خود را عملی نمایند از این سنخ افکار نظریه اجتماعی آئین مزدك تولید گردید خدا وسائل زندگی را بروی زمین آفریده است تا همه برابر یکدیگر از آن برخوردار شوند چون هر کس میخواهد بیش از برادرش بهره ور گردد در اثر خشونت و بدرفتاری عدم مساوات پیش آمده است ، هیچ کس را در این دنیا برخواسته و زن بیش از دیگری حقی نیست پس باید از توانگران گرفت و بمستمندان داد تا برابری اصلی برقرار گردد (ابن بطریق، طبری، ثعالبی ، فردوسی) زن و خواسته بایدمانند آب و آتش وچراگاه بتساوی تقسیم گردد (شهرستانی) این اعمال خیریه را خدا اجری جزیل خواهد بخشید ، بفرض اینکه اوامر صریح ربانی برای این اعمال نازل نشده باشد، کمك بنوع و دستگیری از مردمان کاری است که مقبول درگاه خدا واقع خواهد شد (طبری؛ شاید مقصود روایت سوم باشد) بسهولت میتوان فهمید چگونه دشمنان ، آئین مزدك را توام با فسق وفجور و میل بشهوترانی معرفی کرده اند در صورتیکه باطن این طریقت طالب زهد و تقوی بوده خلاصه میتوان گفت که زردشت و مزدك با یك افکار اخلاقی و بشر دوستی اصلاحات اجتماعی را دست بکار شدند ایشانرا باجرای اعمال نیك موظف میدانستند نه فقط خونریزی و کشتن را منع میکردند

عالم وعلم به‌تشکیلات آن که شهرستانی بیان میکند بعضی تتبعات مرموز درباره حروف اسم باریتعالی خاتمه پیدا میکند این تحقیقات وتتبعات در کلیه ادیان مشرق زمینی از عهد عتیق تا مذهب بابی این ایام دیده میشود

شهرستانی راجع به معتقدات واصول آئین مزدك شرحی میدهد بدیهی است ذکر اینکه رهائی یافتن نور از ظلمت برحسب اتفاق وبدون مداخله هیچگونه اراده انجام خواهد گرفت قدری مختصر است بهر حال انسان باید باین رهائی بوسیله اعمال خود یاامساك كمك نماید مآخذ مادر امساك بیشتر دقت کرده‌اند در کیش مانی مانند مذهب مردك باید از هر چه علاقه روان را بماده زیاد کند خودداری نمود بدینجهت است که خوردن گوشت حیوانات ۱ نزد مزدکیان حرام بود بعلاوه در مورد غذا بعضی قواعد مرتاضی را رعایت مینمودند ۲ منع خوردن گوشت حیوانات موجب دیگری نیز دارد و آن کشتن آنها است زیرا ذبحش خون عملی است که با مجاهدت برای رهانیدن روان موافقت نمی تواند کرد ۳ شهرستانی از زبان مزدك میگوید «باید روان را کشت تا آنرا از اختلاط با تاریکی نجات داد » قطعاً مقصود این است که برای رهانیدن روان باید از شهوات و امیال جلوگیری کرد مزدك میگفت باید از کینه و جنگ و نزاع و اختلافات خود داری نمود و چون نابرابری میان مردم را موجب این کشمکشها میدانست معتقد بود که باید مساوات بر قرار گردد در جامعه مانویون مؤمنین

(۱) بیرونی وابن الاثیر میگویند که درمذهب مانی گوشت بر «برگزیدگان» حرام بود

(۲) مقایسه شود بامندرجات پهلوی و بندیداد ٤ ص۴۹ خوردن لحم مرغ ، شیر ، روغن و پنیر آزادبود (ابن الاثیر)

(۳) از اخبار ومعتقدات عرب است که طبری نقل کرده .

دیگری که بدون تقصیر خودش مبتلا بفقر و احتیاج شده باشد واگذار نماید تا از کار او استفاده کند در این کار رضایت زن شرط نبود[۱] اطفالی که از این زن در زناشوئی ثانوی متولد میشدند متعلق بشوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب میشدند اگر مردی بهمسر خود می گفت «از این بعد آزاد هستی» اورا از خود نمیراند بلکه اورا در انتخاب شوهر دیگری مجاز میکرد ۲

از طرفی بسیار قابل ملاحظه است که هیچیك از نویسندگان زمان قباد از قوانینی که این پادشاه در بارهٔ مشترك بودن اموال واثاثیه وضع کرده است سخنی نرانده اند خواه اینها مختصر اشاره ای کرده و شاید مطالبش تا حدی حقیقت داشته باشد ولی اقدامات شاهانه آنقدرها مهم نبوده که دقت نویسندگان رومی و سریانی را جلب نماید شاید فقط مالیاتهائی بر اغنیا بسته باشد تا از عوائد آن تخفیفی در عسرت بیچارگان بدهد یا اقداماتی نظیر آن کرده باشد معلوم نیست چرا پادشاه ایران طرفدار مردکیها شده است ؟ این مسئله مورد بحث مورخین مشرقی قرار گرفته ، بعضی معتقدند که این تغییر آئین از روی ایمان قلبی بوده و برخی آنرا ظاهری یا ناشی از ترس میدانند آقای نلدکه (طبری ص ۱۴۲-۱۴۳ذیل۳ وصفحه ۴۶۱) اشاره بقوت اراده وشهامت این پادشاه میکند که دوبار باموانع بیشمار واشکالات طاقت فرسا خودرا به تخت و تاج رسانید و حکومت امپراطوری روم شرقی‌را مرعوب ومتزلزل کرد این مستشرق نامی چنین نتیجه میگیرد که قباد فقط با مردکیان متحد شد تا اشراف و نجبا را درهم بشکند «اتحاد قباد را با فرقهٔ

---

(۱) Bartholomoe ، کتاب Zum Sasanidischen Recht جلد اول ص ۲۹ کتاب ، Uber ein Sasanidischen Rechtbuch ص ۵ و ۸ کتاب Die Frau im Sasanidischen Recht ص ۱۵

بلکه هر گونه تراحم را بد میدانستند و برای مهمان نوازی واجب میدانستند که میزبان هیچ چیزرا از مهمان ،ازهر ملت و قوم که باشد دریغ ننماید(فهرست)با دشمنان باید با رحم ومدارا رفتار کرد ۱

مزدك چگونه با پادشاه مربوط شد ؟ اطلاعات صحیحی دراین مورد در دست نیست داستان ثعالبی و فردوسی بخصوص درجزئیات مخلوط بافسانه است ولی ممکن است آشنائی ایشان براثر وجود قحط وغلا ۲ مقرون بصحت باشد بکسب و بدبختی منتج از این قحط وغلا تقسیم اموال را در آن جامعهٔ ایرانی بارز تر ساخت وشاه را باصلاحات جسورانه واداشت بهرحال قباد طرفدار آئین مزدك شد وطبق آن رفتار كرد بجریسوع تمام مآخذ معاصر یابعدی تصریح میکنند که این پادشاه قواعدی برای اشتراك زنان وضع کرد یسوع میگوید که قباد مذهب زرتشتگان را برقرار ساخت که مشترك بودن زنان را جایز میشمرد قباد در این مورد چه اوامری صادر کرده و چه قواعدی وضع نموده ؟ هیچ ماخذی دلالت براین نمیکند که ازدواج را منع کرده باشد واگرهم چنین خیالی داشت اجرای آن غیرمقدور بود ممکن است بوسیله قوانین چندقسم ازدواج آزادتری مرسوم کرده باشد این کار نیز فقط بمنزله توسعه قوانینی است که در مجموعه قوانین ساسانیان وجودداشته بموجب این مجموعه هرمردی حق داشت که زوجه یا یکی از زوجات حتی مقدم ترین زنهای خودرا بمرد

(۱) روایت عربی طبری مطهرالمقدسی درذکراحوال خرمیه که شعبه‌ای از مزدکیه بوده‌اند مینویسد

از ریختن خون خودداری میکنند خرموقعیکه علم طغیان برافرازند بسیار بنظافت وطهارت مقیدند و میل دارند که بواسطهٔ ملایمت و نکوکاری با مردم دیگر درآمیزند اشتراك زنان را بارضایت خود آنان جایز میدانند (چاپ هواوث ، جلد ٤ ص ۲۹ ـ ۲۸ ، متن ص ۳۱-۳۰)

(۲) قول این بطریق که این واقعه را در سال دهم پادشاهی قباد میداند بر خطا است چه قباد باردوم که بپادشاهی رسید هشت سال بیشتر جهانداری نکرد

بوده ؟ این همان حسنهٔ رحم و مروتی است که قبادرا باصلاح وتعییر میران ونوع مالیات که در زمان پسرش بانجام رسید وادار ساخت عقیدهٔ قدیمی و خصمانه اعراب که ازنگارشات مقدسی تراوش میکند قبادرا بواسطه زندیق بودن بسیار ملایم ومتنفر از خونریزی معرفی میکند بحدیکه بادشمنان خود برفق و مدارا رفتار میکرد بدیهی استاین ترس و تنفر از خونریزی را باید حدی تلقی کرد پادشاهی که بخش بزرگی از زندگانی را بجنگ وجدال گذرانده و در عین حال باید با عدهٔ زیادی اشراف ونجبای نیرومند و گستاخ مبارزه نماید اینقدر هم از خونریزی متنفر نمی تواند بود معذلك با وجود وحشیگریهائی که مستلزم جنگهای آن زمان بود قباد علائمی از عاطفه و انسانیت نشان میداد

یسوع خونریزی قباد را پس از گشودن آمد مهیب تعریف می کند، ولی درموردمطالعه آن‌دو چیز را باید از نظردورنداشت یکی جنون جنگ که قبادداشت دوم تعصب مذهبی نویسنده که‌سعی‌میکرده استاعمال دشمنان دین مسیح را مبتذل وپست نمایش دهد پروکپ میگوید که ایرانیان چون بشهر درآمدند کشتاری‌بزرگ کردند یك کشیش پیر نصرانی بحضورقباد رسیدو گفت که کشتن‌اسیران شایستهٔ پادشاهان نیست قباد که هنوزدرخشم‌بود گفت « چه‌باعث شده بود که شما دربرابر من ایستادگی و مقاومت کنید ؟ کشیش جواب داد ارادهٔ خدابر آن بود که‌ماخود تسلیم‌نشویم‌تا تو باشجاعت خویش‌شهررابگشائی سپس‌قباد فرمانداد تا از خونریزی دست‌بدارند ولی اموال‌رابیغما برند و کسانیرا که زنده مانده‌اند بغلامی برگزینند و بخصوص بزرگان شهر را جزو خدم شاه قرار دهند بعد چون باسپاه خود واسیران‌بایران رفتار خود عطوفتی شاهانه بمنصه‌ظهور رسانید و همه اسیران را مرخص کردتاباوطان خودبازگردند به

مردکیان خوردیگر نمیتوان توجیه کرد مگر اینکه بگوئیم میخواست طبقه اعیان‌را با آن غرور خاندان و انحاد خانوادگی و ثروتکه داشتند درهم شکند همچنین همدستان اینها یعنی روحانیان راهم با ترویج تعالیم ساده مردکی متزلزل ساخت »

نظریه آقای بلد که مقبولیت عامه‌یافت ۱ ، من خود درکتاب «شاهنشاهی ساسانیان» (ص ۸۲ -۸۳) از آن پیروی کرده ام معهذلك پس از مطالعه جدیدی در مآخذاین نظریه نظرمن کافی ومقنع نیست

صفاتی را که مورخین عرب و ایرانی برای قباد قائلند تقدیری با یکدیگر متفاوت است که نمیتوان آنها را بخداینامه منسوب دانست بلکه با نظریات شخصی مؤلفینی‌است که کتب آنها دردسترس ما است یاعقاید شخصی نگارندگان عرب خواناینامك نه نوشتهایشان ماخذ مورخین است ولی هیچیك از منابعی که در ایام پادشاهی قباد یا کمی بعدار آن نوشته شده قبادرا صاحب اخلاقی فاسد معرفی نمی نمایند نه پروکپ که قبادرا نادیدهٔ تحسین میکرد ، نه آگاتیاس که نسبت باو مهری ندارد و نه یسوع استیلیس که‌از او متنفر و منزجر است بعلاوه‌درمآخذاشارات و امارات بسیاری است که تبدیل آئین قبادرا از روی عقیده و ایمان نشان میدهد حمزه میگوید « شاهنشاهی او برباد رفت زیرا در اندیشه زندگانی آینده بود » داستان ثعالبی و فردوسی مبنی بر مذاکره قباد و مردك در زمان قحط و غلا هرقدر آمیخته بافسانه باشد باراین‌فکررا ایجادمینماید که اقدامات قباد بر اثر اندرزهای مردك درغم مردم بیچاره ومستمند

(۱) رجوع‌شود به اربخ ادبی ایران تألیف براون جلد اول ص ۱۷۱ ؛ و کتاب « آئین مردك » ص ٦ DieMazdakiten(Sonderabdruek aus Derneueorients v۱,۱) p6 » تألیف نون ورندمك

شدو ار میان سپاهیان قباد را در هم شکستند کادشیها[۱] یا قادسیها و تموریها که مردمانی کوهستانی بودند سرکشی آغاز کردند واعراب بداخله ایران تاخت و تار نمودند این اعراب قطعاً از اقوامی بودند که پادشاه حیره که نسبت بشاهنشاه وفادار بود نتوانسته بود مخذول ومطیع نماید قباد از امپراطور روم شرقی برای دفاع در مقابل اقوام وحشی کمک خرج خواست این درست سابقاً منازع فیه بین ایران وروم بود (رجوع شود بایرانشهر مار کوارت) امپراطور در اداء کمک خرج تقاضا نمود که شهر جنگی نصیبین باو واگذار شود ولی قباد این شرط را نپذیرفت[۲]

احوال بدینمنوال بود که جمعی ازروحانیان متعصب زردشتی که مخالف آئین مانوی بودند و گروهی از اشراف که جانب زرمهر داشتند و شاه کینه میورزیدند شورش کردند و قباد را از تخت زیر آوردند بزرگترین دشمن شاه کنارنگ[۳] گشنسب داد بود[۴] که سابقاً در معاهدهٔ باارمنیان طرف اعتماد زرمهر بود

عقیده نسوع در اینکه قباد از توطئه بزرگان آگاه شد و به کشور هیاطله گریخت بر خطااست، سایر مآخذ معتقدند که پادشاه مخلوع ومحبوس گردید[۵] گفتهای مورخین روم شرقی مبنی برخلع قباد در نتیجه نارضامندی عمومی که بعقیده پرکپ براثر قوانین انقلابی

(۱) کادش درناحیه سنجار و نصیبین گویا قومی از هیاطله بوده‌اند (رجوع شود بمجله ZDMG ص ۱۵۷ (و ایرانشهر مارکوارت ص ۷۷)

(۲) یسوع استیلیتس

(۳) راجع بمنصب عالی کنارنگی رجوع شود بکتاب «شاهنشاهی ساسانیان» مصنف ص ۲۷

(۴) این لقب را شاید بتوان بالقب دوك مطابق دانست (رجوع شود بکتاب شاهنشاهی ساسانیان ص ۱۱۳)

(۵) آگاتیاس این کار را درسال یازدهم پادشاهی قباد میداند ولی اینطور نیست زیرا این واقعه بسال ۴۹۶ اتفاق افتاد قباد ۱۱ سال پس از تاجگذاری دوت اولش باردوم بپادشاهی رسید (مجله ط ص ۴۲۷)

کلورس فرمانده لشگریان ایرانی که قباددر آمد گذاشت و به شخص قباد خود را به ویران کردن یکی از بناهای شهر یا خارج شهر مجاز نداستند چنین برمیآید که قباد با برادر خود جاماسب با عطوفتی رفتار کرد که با آداب و اطوار مرسوم در دربار ایران مغایر بود خلاصه من تصور میکنم که بتوان ادعا نمود که قباد احکام اخلاقی آئین مردك را طابق النعل بالنعل اجرا نمیکرد، همانقسم که قسطنطین بزرگ احکام مسیح را کاملا پیروی ننمود ، ولی آئین مردك اثر نوع پروری وعاطفه ای در اخلاق شاهنشاه ایران گذاشته بود

ازطرفی باید پنداشت که قوانین اجتماعی که قباد در دورهٔ اول پادشاهی خود وضع کرد اثری در روابط خانوادگی اشراف نداشته است زیرا اگر در این دوره شوریدگی های بزرگی در کار های اجتماعی پدید آمده بود برای جاماسب که اقتدار زیادی نداشت تولید دشواری هائی میکرد که اخبار و آثاری از آن درمنابع ومآخذ ما پیدا میشدولی نه مورخین معاصر آن پادشاه ، نه مورخین ایرانی و عرب از کشمکشهای اجتماعی یامجاهدت دولت برای سرکوبی شورشیان سخنی نراندهاند

رفع طغیان هاوخودسریهائیکه براثر شکست فیروز و بیحالی بلاش در کشور پدید آمده بود دورهٔ اول پادشاهی قبادرا اشغالکرد اینکه یشوع مدعی است که قباد،این پادشاه مرتد،ارمنیان را سبب پرستیدن آتش سخت گوشمالی داده است مبنای صحیحی ندارد ولیکن صلحی که بین گشنسب داد وارمنیان سرکش منعقد شده بود برای پایان رسانیدن این جنگ مذهبی و سیاسی کافی نبود ، چون نه فقط به ارمنیان اجازه داده شده بود که آئین خودرا حفظ نمایند بلکه یکی از مواد عهدنامه پرستش مزدیسنا رادر ارمنستان منع کرده بود و آتشکده ها بایستی در آن سرزمین نابود گردند جنگ از نوآغاز

قباد بدربار پادشاه یاخاقان هیاطله رفت ، خاقان اورا مانند دوستی قدیمی پذیرفت ودختر خویش راکه ازدخت مروردادشت یعنی خواهرزادهٔ قباد بود بوی داد ۱ بعرخام پدر زن لسکری در اختیار داماد خود گذاشت واو نیز برعهده گرفت که اگر بتخت وتاج دست یابد سالیانه خراجی بخاقان بپردازد در ۴۹۸ یا ۴۹۹ قباد بدون مزاحمتی

اول درخداینامه رزمهرجای سیاوش را گرفته است پروکپ و جمله مورخین منسوب بروایات دسته اول وسیم داستان حیله زنی راکه فرمانده قلعه را فریفته جمال خود کرد وقبادرا برهانید ضبط کرده اند برکپ میگوید که زن قباد بزندان رفت، قباد جامه او بپوشید واز محبس بگریخت روایات ایرانی وعربی بر آنند که خواهر قباد بزندان رفت برادررا درگلیمی بپیچید وبعنوان اینکه فرش ازخون حیض او آلوده شده است آنرا بردوش گرفت واورزندان بیرون برد ممکن است تصور نمود که زن هم خواهر وهم زوجه پادشاه بوده زیرا درزمان قباد ازدواج بامحارم مرسوم بود حتی در مذهب زردشت عملی ناروا شمرده نمیشد دینوری ونهایت پس ازخروج قباد از زندان اورا بوسیله دوستی رهائی میبخشند آگاتیاس فقط میگوید که قباد اززندان گریخت بس میتوانیم تصور کنیم که داستان حیله زن در یادداشتهای تاریخی فارسی که دردسترس آگاتیاس بوده وجود نداشته است

(٤) برکپ خدایبامه

(۱) یسوع ، برکپ ، آگاتیاس این مطلب منشاء افسانه ایست که در کلیه مآخذ ماخوذ ازخدایبامه دیده میشود قباد درحین فرار دریکی از دهات ایران که محلش مورد اختلاف مورخین است دختر خوانی‌را ترویج کرد ولی اورا دروطن خود گذاشت و فراررا ادامه داد دربازگشت باایران همسر خودرا دید پسری آورده که همان خسرو انوشیروان است و چون دانست زن ازنژادی والااست او وفرزندش را با خود بپایتخت آورد بعضی مورخین ایرانی وعرب (روایت دسته دوم وچهارم)فرار قبادسرزمین هیاطله(یاتوران)رادرزمان پادشاهی بلاش منسوبند همین شباهت درشرح سلطنت بلاش وجاماسب است که برای برکپ تولید اشتباه کرده و مورخین مشرق‌را نیز در بیان حقیقت دوچار اشتباه نموده مثلانماینده‌گان دسته دوم داستان عشق قبادرا درزمان بلاش میدانند مورخین دسته چهارم که برای قباد دوفرار قائلند (یکی درزمان بلاش که نزد ترکان گریخت ودیگری بهنگام پادشاهی جاماسب که بهیاطله پناهنده شد)بعاشقهٔ قبادرا در محل اصلی ضبط کرده اند

مردمان طبقه پست شورش کردند و بقول آگاتیاس «همه انقلاب کردند» گویا از این نظر صحیح است که قضایا در طبقات اشراف و روحانیان بزرگ شروع شد و بمردمانی که زیر سلطهٔ مادی نجباء یا تحت نفوذ مذهبی موبدان بودند سرایت کرد بعلاوه این شورش شامل تمام نجباء نبود وقباد اقلا در این طبقه یك هواخواه داشت یعنی سیاوش که ظاهراً در آن زمان مردی جوان بوده توطئه کنندگان جاماسب برادر قباد را بسلطنت برداشتند ۱ و نجباء در تحت ریاست پادشاه نو شورائی تشکیل دادند تا سرنوشت قباد را تعیین کنند تخویر گشنسب داد کنارنگ و حاکم نظامی سرحد هفتاله معتقد بود که باید پادشاه مخلوع را کشت ولی اکثریت این عقیده را نپذیرفت و برای پادشاه مخلوع کیفر خفیفتری میخواست (پروکپ) و قباد را بزندان افکندند موجبی برای بردند در این قول پروکپ نیست که قباد را در قلعه انوشبرد «قلعهٔ فراموشی» که گلگرد نیز خوانده میشد ودر نزدیك گندی شاپور درشوش واقع بود محبوس کردند مورخین ارمنی نیز نام این قلعه را میبرند و آنرا زندان محبوسین والانژاد و صاحبمقام میدانند ۲

قباد زمانی دراز در زندان نماند و بدستیاری سیاوش برهید داستان حیله زن یا خواهر قباد در فرار او شبیه بافسانه است اگر این فرض صحیح باشد این افسانه کمی بعد از این واقعه اختراع شده زیرا پروکپ نیز آنرا در کتاب خود آورده است۳ سیاوش بهمراه قباد فرار کرد ۴

(۱) پروکپ اورا بلاش میخواند یعنی اورا با سلف قباد اشتباه میکند و گویا این امر در اثر شباهت اخلاق و سرنوشت دو پادشاه است

(۲) لانگلوا در کتاب Faustus Byzant از مجموعه مورخین ارمنی جلد ۱ صفحه ۲۸۵

(۳) رهائی قباد بدستیاری دوستی یا وفا در کتاب پروکپ ومؤلفات جمیع مورخین ایرانی وعرب که مأخوذ از خداینامه است دیده میشود جز در روایت دسته

یسوع در کتاب خود که بیطرفانه نوشته نشده معتقد است که قباد بزرگانی را که موجب عزل اوشده بودند نکشت ولی بدیهی است که قباد نتوانسته‌است باین سهولت خودرا ازدست اشراف مقتدر رهائی بخشد روایت مورخین عرب دسته های سیم و چهارم مبنی بر آنکه قباد همه را بخشید بحقیقت نزدیکتر است فقط کسانی را که از خصومتشان بیم داشته بقتل رسانیده است

کنارنگ گشنسب داد که فتوای قتل شاه مخلوع راداده بود ظاهراً سزای خود رسید و منصب کنارنگی به آذرگند بد که از خاندان گشنسب‌داد بود رسید ۱ سیاوش بپاس خدمات خود بدرجهٔ ارتشتاران‌سالاری یعنی فرماندهی کل قوی و وزارجنگ رسید ۲

قباد قدرت سلطنت را برقرار کرد کادشیها(قادسیها)و تاموریها مطیع شدندو ازتجاوزات اعراب جلوگیری‌شد واعراب حیره درتحت قیادت پادشاه خود نعمان دویم در جنگ با روم شرکت کردند ۳ ارامنه هم مطیع شدند و قباد آزادی مذهب بایشان عطا نمود بشرط آنکه صمیمانه با او بر علیه یونانیان اقدام نمایند . ارمنیان‌نیز این شرط را با کمال بیمیلی ۴ پذیرفتند .

(۱) گفتهای بر کپ‌را‌باید کاملاتاریخی‌وصحیح دانست ،میگوید قباد که وعده ، پس‌ازعبور از سرحد ایران اولین کسیکه بااو بیعت کند منصب کنارنگی خواهد داشت فراموش‌کرده بودکه این منصب خاص خاندانی است وباید جزافرادآن بدیگری داده‌شود ، خوشبختانه اولین کسیکه باپادشاه‌بیعت کرد آذرگندبد ازهمان‌خاندان‌بود که میبوایست منصب کنارنگی داشته باشد درحقیقت هفت منصب مخصوص هفت خاندان‌بود و یکی ازآنها کنارنگی بود سایر مناصب نیزخاص بزرگان بود ولی‌موروثی‌نبود

(۲) قول بر کپ که سیاوش اولین و آخرین ارتشتارا سالاران بود بر خطااست زیرا قبل‌از پادشاهی قباد اقلا یك‌ارتشتاراسالار میشناسیم

(۳) روشتاین ، سلطنت دودمان لخمیون ص۷٤

(٤) یسوع اسیلیتس، فصل ٢٤.

پادشاهی را بدست آورد ۱ کلیه مآخذ دربارهٔ حوادث دورهٔ پادشاهی جاماسب خاموشی گزیده اند ، شورش ارمنیان و اغتشاشات دیگری که قبلا شروع شده بود بعد از سقوط جاماسب بپایان رسید این پادشاه که لقب مهربان وعادل یافته بود چندان قدرت وفعالیت بخرج نداد و چون مدافعین غیر مبتذی نداشت بهتر آن دانست که بطیب خاطر بنفع برادرش استعفا دهد

مندرجات مآخذ در مورد سرنوشت جاماسب بطور عجیبی متفاوت است فقط مؤلف بسیار کم اهمیتی (الیاس نصیبی ، بارهبراوس ، تاریخ مذهبی جلد ۲ ص ۸۰)[۲] میگوید که قباد جاماسب را نکشت پروکپ معتقد است که کسی که بین دو دورهٔ پادشاهی قباد سلطنت کرد کور گردید و نام او را بلاش می نویسد در صورتیکه کسی که از چشم محروم گردید بلاش حقیقی سلف قباد بوده است مؤلفین عرب دستهٔ اول در این موضوع اظهار عقیده نمیکنند ، مورخین دستهٔ دوم مینویسند که جاماسب نفی بلد شد ، نویسندگان دستهٔ های سیم و چهارم با آگاثیاس که ماخذ صحیحی است همعقیده هستند و معتقدند که قباد جاماسب را بخشید عقیده من همین اختلاف مآخذ دلیل آن است که قباد از عادت مرسوم در بار ساسانیان که مدعی مغلوب را مقتول یا نابینا میساختند عدول کرده پس میتوان روایت آگاثیاس را پذیرفت وقبول کرد که قباد در برابر برادرش جوانمردی فوق العاده کرده است اگرچه عقیده بعضی مورخین عرب مبنی بر اینکه قباد تصمیم گرفته بود دیگر از مذهب مزدك هواداری نماید [۳] باحدی سخیف است ، ولی احتمال میرود که پادشاه مصمم شده باشد بعدها ، مزدکیان از روی احتیاط مراوده داشته باشد

---

(۱) یسوع ، پروکپ ، آگاثیاس ، جواتاینامك درمورد تاریخ آن رجوع شود به نلدکه ط ص ٤٢٦

(۲) نلدکه طبری ص ١٤٥ ـ ١٤٦ ذیل ٥

(۳) دینوری ، مؤلف نهایت.

ولی قباد تحدی مقتدر شده بود که می توانست برای برقرار کردن قاعدهٔ قدیم اقدام نماید و در این کار نیز موفق شد . قباد سه پسر داشت که ممکن بود نامزد پادشاهی آینده شوند . فرزند ارشد او کاوس بود ۱ . چون خاندان گشنسب داد که از آخر پادشاهی اشکانیان حکومت پدشخوارگر (سرزمین کوهستانی پدشخوار ، طبرستان ۲) داشت نابود گردید قباد حکومت آن ناحیه را بکاوس داد . پس همان قسم که آقای مارکوارت متذکر شده است پدشخوارشاه که تئوفان ذکر میکند همان کاوس است ۳ . بعقیده تئوفان این کاوس نتیجه زناشوئی قباد با دختر خواهر خود سمبیکه می باشد .

آقای مارکوارت بظاهر صحیح نبوده این مطلب را دریافته است ، زیرا اگر خسرو پسر سوم قباد بقول مورخین ایرانی و عرب میوهٔ ازدواج قباد با دختر دهقان موقع فرار او بخاك هیاطله باشد ۴ قابل قبول نیست که کاوس پسر خواهر زاده قباد یعنی دختر پادشاه هیاطله باشد . پس باید کاوس قبل از فرار پدرش متولدشده و دختر خواهر و زوجه قباد یعنی همانکسیکه بفرار او کمك کرده است باشد ۵ . می توان برای تأیید عقیده آقای مارکوارت دلیل دیگری نیز اقامه کرد بقول تئوفان قباد تربیت کاوس را به مزدکیان واگذاشته بود و بسیار مستبعد است که پس از اینکه قباد بار دویم بپادشاهی رسید جرئت کرده باشد که تربیت فرزند مهتر خود را بپیروان کیش مزدك واگذار نماید . پس باید قبول کرد که تربیت کاوس بوسیله مزدکیان پیش از خلع پدرش بوده است .

(۱) رجوع شود به کتاب تاریخ اردشیر پابکان تألیف نلدکه و ایرانشهر تألیف مارکوارت

(۲) تئوفان اورا بغلط پسر سیم قباد میداند

(۳) نمی توان باین روایات افسانه آسا زیاد اطمینان کرد

(۴) ایرانشهر مارکوارت ص ۱۳۰-۱۳۱ ذیل ۶ (۵) اگرهم بکمك این زن درفرار قباد مقرون بصحت باشد دلیلی نیست که درو جود خود او تردید کنیم

قباد برای پرداخت خراج بهیاطله از امپراطور آناستاروامی طلبید ولی امپراطور نامید بیره کردن روابط و بر همزدن دوستی ایرانیان و هیاطله مسئول اورا بر نیاورد . در نتیجه قباد جنگرا سال ۵۰۲ آغاز کرد . امپراطور با کمال ناکامی لشکریان هیاطله رادید که‌درصف جنگیان‌ایران‌مشغول نبرد هستند نتیجه بزرگ‌این جنگ تصرف شهر آمد بوسیلهٔ قباد بود ولی هجوم قبایل هون‌از دربند های خزر (سگه دربال) شاهنشاه را مجبور کرد که سال ۵۰۵ یا ۵۰٦ متارکهٔ جنگ با روم رابرای مدت هفت سال امضانماید قباد موفق شد که قبایل مهاجم را عقب براند ولی‌ده سال بعد قبایل سبیر که از هونها بودند مجدداً بارمنستان و آسیای صغیر تاختند ۱ بعرجام قباد ناچار شد که شهر پربو را که در قفقار بود تبدیل بیك شهر نظامی بنام فیروز قباد نماید تا از تهاجم امم وحشی ۲ جلوگیری کند . این دوره نسبه آرام و بی جنگ و جدال بود و شاید درهمین‌دوره باشد که قبادباجرای نقشهای آبادانی کشور که در خواتاسامگ مسطور است پرداخته و شهرها و دهات و ترعه هاو پلها وغیره ساخته است .

درحدود سال ۵۱۹ مسئله‌جانشین پادشاه مورد دقت قرار گرفت . دراوایل‌پادشاهی ساسانیان شخص شاه جانشین خودرا انتخاب میکرد ولی بعد از شاپور دوم که قدرت شاهنشاهی ضعف یافت بزرگان حق انتخاب پادشاه جدید را برای خود غصب کردند ؛ پس ازمرگ پادشاه شورائی از بزرگان‌زیر ریاست موبدان موبد تشکیل می شد و پادشاه جدید را از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب می کردند ۳

(۱) ایرانشهر مارکوارت ص ٦٤ و ۱۰۷

(۲) ایضا صفحه ۱۱۸ پرکپ میگوید در جنگ دوم قباد با رومیان سابیرها درمیان لشکریان ایران‌دیده میشدند

(۳) مراجعه شود بصفحهٔ ۸۱ از کتاب شاهنشاهی‌ساسانیان

حشی ژرمن اروپا با مراسمی که بوسیله اسلحه اجرا میشد بمرزبندی
مول نماید قطعاً مراد نوعی از اختیار کردن فرزندخواندگی است که نزد اقوام
بزبور مرسوم بوده و تعهدات زیادی را الزام نمیکرده است چون
این شرط برای قباد قابل قبول نبود مذاکرات معوق ماند و انتظار
ایرانیان که درضمن مذاکره به لاریکا(لازستان- کلشیس)چشمداشت
داشتند برآورده نگردید و قرارداد بین دو کشور عملی نشد (پروکپ)

این عدم موفقیت موجب سقوط سیاوش ارتشتاران سالار شد که تا
آنزمان مقتدر ترین نجبای ایران محسوب می گردید سبب این بود
که سیاوش و یکتن دیگر از اشراف بنام ماهبد از خاندان سورن
مأمور مذاکرات بادربار روم بودند ماهبد که بر سیاوش رشک
میبرد وار بر تری او که مردی بغایت متکبر ولی بقول پروکپ شخصی
درستکار بود خشنودی نداشت و اورا به تهیه موجبات عدم موفقیت
مذاکرات متهم کرد رسیدگی قضیه بشورای اشراف که گویا موبدان
موبد ریاست آن را داشت محول گردید این شورا گویا برای رسیدگی
بجرم خیانت بمملکت تشکیل میشد چون اعضاء آن برسیاوش رشک
می بردند تصمیم بکشتن او گرفته بودند بنا براین جرمهای دیگری
نیز بر تقصیرات او افزودند یعنی گفتند که حاضر نیست بروفق قوانین
و اصول تشکیلات ایرانی زندگانی نماید و کیش تازه‌ای دارد وزوجهٔ
خودرا که اخیراً درگذشته است بخاك سپرده در صورتیکه مطابق
قوانین و قواعد زرتشتیان باید نعش را در برجهای مخصوصی گذارد
تا مرغان شکاری آنرا از هم بدرند سیاوش محکوم بمرگ شد و
قباد نیز برای مخالفت نکردن با قوانین با نهایت تأسف این حکم را
ابرام کرد این قسمت از تاریخ پروکپ از این جهت قابل توجه است
که ظاهراً از عملی که مخالف آئین مزدك است سخن میراند وضدیت
با آن در این دوره بکمال قوت خود رسیده بود - پروکپ که تنها

حم پسر دویم قباد از یک چشم نابینا بود و این عیب کافی بود که مانع رسیدن بتخت و تاج شود ولی این ممانعت خیلی اکید نبود زیرا قباد که میخواست پادشاهی را بپسر کهترش خسرو واگذار نماید میترسید که حم که بواسطه صفات مردانه‌اش دوستان بسیار داشت روزی مدعی سلطنت گردد (۱) اینهم بنابر یکی از دلایل عطوفت قباد است که یک مدعی احتمالی را بطریق معمولی یعنی کشتن از میان بر نمیداشت

اما خسرو که پدر اورا شایسته شاهی میپنداشت تنها عیبی که داشت تمایل بسوء ظن بود (۲) روایت خوانداینامك که مادر خسرو را دختر دهقانی عالی‌نژاد میداند که قباد در حین فرار بخاك هیاطله تزویج کرده بود باید افسانه‌ای باشد پروکپ مادر اورا دختر اسپهبد یا ایران سپهبد نویه میداند که عهدنامه متارکه جنگ را در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ باسلر رومی امضاء کرده بود

این مطلب که قباد برای جانشینی خود خسرو پسر کهتر را بر کاوس پدخشخوار شاه که آئین مردك داشت ترجیح داد نشان میدهد که چقدر عقیدهٔ پادشاه از همکیشان سابق خود برگشته بود

از آنجائیکه قباد میخواست پادشاهی خسرو را بعدا از خود استوار نماید به ژوستین امپراطور روم پیشنهاد صلح دائمی کرد و از او خواست که خسرو را بفرزندی بپذیرد واین مسئله اخلاقاً امپراطور را مجبور میساخت که از خسرو در مقابل دیگران حمایت کند اگر چه این مسئله ممکن است بنظرما غریب آید ولی در اواخر سدهٔ چهارم امپراطور آرکادیوس برای اینکه پادشاهی پسرش تئودوز ۲ ملم شود اورا تحت حمایت یزدگرد اول پادشاه ایران در آورد منتهی بتشکیل فرزند اختیاری ژوستن رای پروکلس را پذیرفت یعنی اظهار کرد که حاضر است خسرو را بدون مبادلهٔ اسناد کتبی و مانند اقوام

(۱) پروکپ (۲) دینوری ، نهایة

گر گین پادشاه ایبرها که دست نشانده شاهنشاهان ایران بود از امپراطور روم کمک خواست و دوباره خصومت بین دو کشور شروع شد از سال ۵۲۷ بعد جنگ رسمی بود ۱

با مطالعهٔ دقیق در مآخذی که راجع بآئین مردك در دسترس ماست میتوانیم تصوری از بسط و توسعه این مذهب در زمان سلطنت طولانی قباد بدست آوریم آئین مردك در بدو امر طریقتی مذهبی بود که مردی صاحب خیالات عالی آنرا تبلیغ مینمود جنبه اباحی این آئین در درجه دویم اهمیت قرار دارد قوانینی که قباد برای عملی کردن افکار مردك در دورهٔ اول پادشاهی خود وضع کرد انقلابی بود ولی نه بحدیکه در نظر نگارندگان جلوه کرده است در زمان خلع قباد وشاید هم در طول ایام پادشاهی جاماسب آئین مردکی بسیار کم توسعه یافته بود ، ولی افکار اباحی در متخیله مردمان پست که قرنها رنج میبردند شروع به پیشرفت کرده بدواً جلبی نکندی ولی بعد بسرعت رو بانتشار گذاشت رهنمایانی پدید آمدند که دیگر مانند مردك زهد و تقوی و بیعلاقگی بدنیا نداشتند ، بارضامندی شدت یافت ، طبقات پست مردم از بسیاری شمارهٔ خود گستاخ شدند و خشونت آغاز کردند همه جا برضد اشراف طغیان کردند سرکشان بکاخهای توانگران درون رفتند ، خواسته آنان بیغما بردند ، زنان ایشان ربودند و در بعضی جاها املاك را تصرف کردند و این مسئله سبب ویرانی املاك شد زیرا تصرف کنندگان از اصول فلاحت و زراعت اطلاعی نداشتند

اگر بخواهیم بدانیم این تجاوزات تا چه حد پیش رفت باید باقداماتیکه خسرو اول بعدها برای جبران خسارات وارده کرد و در کتب این بطریق وطبری(د) مضبوط است مراجعه کنیم خسرو اموال منقول و غیر منقول را بخداوندان اصلی آنها بازداد ، اموالی را که صاحب حقیقی

(۱) پروکپ

مورخی است که از جزئیات سقوط سیاوش سخن میراند اورا «مانوی» معرفی نمیکند زیرا بمذاهب ایرانیان علاقمند نیست ، و ما نمیدانیم که آیا آئین مزدك دفن متوفیات را اجازه میداد یا نه (۱) فقط آنچه میدانیم این است که سیاوش قبادرا که بجرم مربوط بودن بامزدکیان مخلوع و محبوس شده بود از زندان رهانید بعلاوه طریقتی مخالف اصول و تشکیلات زردشتی و کیشی تازه داشت بنا بر این طبعاً فکر اینکه شاید سیاوش خود پیرو مزدك بوده پیدا میشود ولی اگر این حدس صائب باشد رفتار قباد باسیاوش هم قدر منافی قوانین اخلاقی باشد باز دلائل آن ظاهر و واضح میشود نتایج وخیم نشر آئین مزدك بیش از پیش موجب ترس و تشویش پادشاه شده بود قباد که تاآنوقت حتی المقدور بسبب بهمکیشان سابق خود اصل مدارا را رعایت کرده بود رفته رفته از رفتار ایشان متنفر گردیده عاقبت کاملا طرفدار روحانیان زردشتی شده بود ماهبد مشاور و ندیم شاه شد ولقب سرتخویرگان یافت

چنین بنظر میرسد که قباد منتظر فرصتی بود تا دلبستگی خودرا بمذهب رسمی ثابت نماید بنا بر این در صدد بر آمد ایبرهای مسیحی را مجبور نماید تا آئین و قوانین مزدیسنارا بپذیرند بخصوص بآنان قدغن کرد که مردگان خودرا بخاك بسپارند بلکه مانند ایرانیان درهوای آزاد قرار دهند اهمیتی که باین قضیه که در سقوط سیاوش عامل مهمی بود داده میشد گویا بدون نقشه و پیش بینی بوده است

---

(۱) در کیش مانی مرسوم بود که در بعضی نواحی مردگان را بخاك میسپردند و در برخی اجساد آنها را در معرض چنگال پرندگان میگذاشتند ولی در کتاب «دواصل» مانی دفن مردگان را برهنه توصیه میکند رجوع شود به Chavannes et Peillot J·A·۱۹۱۳ ج ۱ ص ۵۶-۲۰۴ و ص ۳۳۸

(۲) یعنی رئیس تخویرها که شاید بالقب دوکی دراروپا برابر باشد (رجوع شود بمآخذ نخش ٤٦ ص ۹۱ ، تئوفیلاکت جلد سیم ص ۱۱،۷،۱۵)

ضعف حکومت ایران که ناشی از آشوبهای اباحیون بود اگر چه مانع جنگهای شدید قباد با روم نشد ولی به حارث بن عمروالکندی فرصت داد که المنذر سوم پادشاه حیره را از کشور خود براند وتخت وتاج اورا غصب نماید

این واقعه در اواخر ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ اتفاق افتاد (طبری بلد که ص ٤٦٥) موجب آن اقدام مزدکیان بود که با کمال گستاخی باراده قباد در انتخاب جانشین خود مخالف آغاز کردند ودر صدد بر آمدند که بوسیله اغتشاشات وپشت هم اندازیها خسرو را از رسیدن بشاهی مانع شوند و راه را برای سلطنت طرفدار خود ، کاوس پدخشخوار شاه باز نمایند جزئیات قول تئوفان را نباید زیاد معتبر دانست ولی آنچه را او و مالالا از قول ستگر ۱ ایرانی که بعد آئین مسیح پذیرفت وتیموته ۲ نام یافت گفته اند بدون تردید صحیح است

در این کار باحزم واحتیاط رفتار کردند مجلس مباحثهٔ مذهبی برپا شد ۳ اندرزگر مزدکیان و سایر بزرگان طریقت حضور

(۱) ستگر مقامیست که از چگونگی آن آگاه نیستیم (۲) Timothée

(۳) تئوفان معتقد است که قباد مجمعی فراهم کرد و چنین وانمود میکرد که حاضر است کاوس را بولیعهدی انتخاب نماید این روایت که قبادرا بارتاحدی مایل بمزدکیان معرفی میکند ظاهراً صحیح نیست موجب منابع ماخوذ از خوتاینامك با متن اردستان مزدك که بهمن یشت پهلوی که جزئی از اوستااست و ظاهراً در زمان ساسانیان نوشته شده نیز مؤید آن است مجلس مباحثه‌ای فراهم گردید گویا این نوع مجالس درموقع منازعه بامذاهب اجنبی خیلی مرسوم بوده بدیهی است که نتیجهٔ مباحثه قبلا معلوم بوده است یعقوبی (چاپ هوتسما ص ۱۸۱) وقوع چنین مجلس مشاجره ای را بین مانی و موبدان موبد قائل است ولی دلیلی بر صحت آن دردست نیست در سرگذشت شهدای سوریه صحبت از مجلس مباحثه ای بین مسیحیان وزردشتیان شده است بعدها در زمان اسلام مامون عباسی نیز این رسم کهن ایرانی یعنی تشکیل مجالس مباحثه را رواج داد (رجوع شود به ابوالمعالی ، منتخبات نوشتهای فارسی ، شفر جلد ۱ ص ۱٤٥ و کتاب پهلوی گجستك ابالش که بارتلمی A. Barthélemy منتشر ساخته)

نداشت برای ایجاد سرمایه‌ای برای تعمیرات تخصیص داد زنانی را که ربوده شده بودند بچند بخش تقسیم کرد زنانی را که در موقع ربوده شدن اصلا شوهر نداشته یا شوهرشان مرده بود بایست ربندگان بعقد شرعی خود در آورند بشرط آنکه از حیث درجات اجتماعی مساوی باشند و گرنه بایست زنرا ترك كند ۱ یا بروایت دیگر ۲ اگر زن مایل بود میتوانست بار باینده خود زندگانی کند ، بهر حال رباینده باید معادل مهر ۲ زن با دو برابر آن ۱ بخانوادهٔ زن بدهد اگر زن شوهر معلومی داشته است رباینده باید اورا بوی باز دهد بعلاوه مهری مطابق مهر شوهر اصلی بازن همراه کند ۱ هر طفلی که پدرش معلوم نبوده بایستی در همان خانواده که بود ادامه حیات نماید و حق ارث بردن داشته باشد ۲

اگر آئین مزدك در میان طبقات پست صورت یك نظریهٔ اجتماعی انقلابی پیدا کرده بود ولی مبنای مذهبی طریقت برجای بود بعلاوه این آئین پیروانی در طبقات بالا نیز داشت ۳ عاقبت مزدکیان خود را بحدی قوی دیدند که برای روحانیان خود سلسله مراتبی قائل شدند ۴ اسقفی تعیین کردند که بقول مالالا ایندرزر ۵ نام داشت و آقای بلد که نام اورا مشتق از نام پهلوی اندرزگر دانسته یعنی مشاور و دانشمند ولی قاعدة باید این عنوان شخصی باشد نه نام خاصی و این عنوان باید همسر اسپرگ مانویان باشد مالالا و تئوفان مینویسند که این اندرزگر در زمان قتل عام مزدکیان کشته شد ، از طرفی جمع مآخذ ایرانی و عرب که ماخوذ از خواتای نامك است میگویند که مزدك باعدهٔ زیادی از پیروانش مقتول شدند پس احتمال قوی میرود که این اندرزگر یعنی اسقفی که مزدکیان انتخاب کرده بودند خود مزدك بوده باشد

(۱) این بطریق (۲) طبری د
(۳) مستشاران ایرانی که مذهب مزدک پذیرفته بودند (تئوفان)
(٤) اگوستس برای مانویان نیز اسقفی قائل است و مولر اسم فارسی او را اسپرگ نوشته است
(۵) تئوفان ایندررس ثبت کرده

با سمنان نداشتند اموال آنان را ضبط کردند و کتب دینی ایشان را سوختند[1]

گویا بین اضمحلال مزدکیان و برقراری منذر سوم بتخت پادشاهی حیره رابطه‌ای باشد که تعیین قطعی آن برای ما ممکن نیست در ۵۲۹ المنذر لخمی موفق شد که حارث را که غاصب تخت و تاج بود ازمملکت خود بیرون کند[2] این پادشاه که در فنون جنگ مهارت کامل داشت درمحاربات باروم خدمات بزرگ بایران کرد و پرکپ اورا باسم ابن الشقیقه میخواند[3]

میتوان تصور کرد که پس از اضمحلال مزدکیان قباد نخستین گام را بطرف اصلاحاتی که جانشین او بانجام رسانید برداشت و ظاهراً اصلاح طرز مالیات که افتخار آن متوجه خسرو نیز شد جزو این اقدامات بود[4]

در ۵۳۱ قباد بیمار شد و باندرز ماهبد اراده خودرا راجع به جانشینی خسرو نوشت ماهبد وصیت‌نامه شاه را مرقوم و بمهر سلطنت مختوم ساخت و نزد خود نگاهداشت[5] کمی بعد قباد که قطعاً یکی از برجسته‌ترین پادشاهان ساسانی بوددر گذشت شاهزاده کاوس مزدکی که گویا هنوز درپدخشخوارگر قدرتی داشت حق خودرا نسبت به تخت و تاج اعلام کرد ولی ماهبد وصیتنامهٔ شاه را در شورای بزرگان که برای تعیین وارث سلطنت گرد آمده بودند ارائه نمود همه با ماهبد همداستان شدند و ارادهٔ پادشاه فقیدرا واجب الاجرا شمردند[6] زیرا

(۱) مالالا ؛ نولدکه قول تیموته ایرانی مبنی براینکه معاند مزدکیان‌را برای تبدیل بکلیسا نعیسویان تسلیم کردند قابل اعتماد نیست

(۲) رتشتاین ؛ سلسله لخمیون ص ۸۹

(۳) ایضاً ص ۷۱

(٤) یعقوبی ؛ طبری ؛ مسعودی ؛ دینوری ؛ نهایه؛ ثعالبی؛ فردوسی؛ بلعمی

(۵) پروکپ ؛ طبری ب

(٦) پرکپ مقایسه شود بانهایة

داشتند و سعی شده بود که عدهٔ بیشتری مزدکی برای ناظر بودن مباحثه حاضر باشند قباد خود ادارهٔ این امر را برعهده گرفته بود [۱] ولی خسرو که نامزد جانشینی او بود و اتفاق کاوس را با رؤسای مزدکیان برای خود بمنزلهٔ تهدیدی میدید تمام نیروی خودرا بکار برد [۲] باختم مباحثه منجر بوارد آوردن لطمهٔ مهلکی بمزدکیان شود

قائل بر این مباحثه کنندگان را از میان مؤبدان انتخاب کردند پسر ماهداد ، نیوشاپور ، دادهرمزد ، آذرفروغ بغ ، آذربد ، آذرمهر و بخت آفرید [۳] ، گلنو پارس مؤبدان موبد و بازانس [۴] اسقف عیسویان ایران که در مخالفت با مزدکیان با زردشتیان همداستان بودند نیز حضور داشتند بازانس نسبت اطلاعات کامل که از طب داشت طرف توجه قباد بود طبعاً مدافعین مزدکی مغلوب شدند و سربازانی که محل مزدکیان را احاطه کرده بودند شمشیر کش هجوم آوردند اندرزگر که بظن قوی همان مزدك بوده است کشته شد [۵] چقدر مزدکی از دم تیغ گذشت ؛ معلوم نیست و ارقامیکه مورخین ایرانی و عرب ذکر کرده اند پایهٔ صحیحی ندارد ولی ظاهراً تمام رؤسا کشته شدند ، بعدها حمایت قانون را از مزدکیان سلب کردند [۶] و قتل عام دوباره شروع شد متابعین بی یار و یاور مزدك پراکنده شدند و یارای مقابله

(۱) مالالا و تئوفان در اینجا قول تیموته ایرانی قطعی و مخالف مندرجات خوتای نامك است که کشتار مزدکیان را در زمان خسرو نگاشته در این مورد مندرجات داستان صحیح تر از نوشتهای تاریخ نیم رسمی است .

(۲) مالالا و تئوفان حدیث خسرو را متذکر نشده اند ولی در بهمن یشت فقره ۱ ص ٦-۸ ضبط است

(۳) بهمن یشت ، مقایسه شود باشاهنامه فردوسی

(٤) راجع بشکل فارسی این دو اسم چیزی نمیدانیم

(٥) مالالا ، تئوفان ، خوتای نامک ، داستان مزدك

(٦) مالالا ، تئوفان یا ابوالفدا

همه سیاست متین و قطعی خسرو را بر علیه تمایلات انقلابی میشناختند گویا کاوس دست بدامان شمشیر زد و با برادر خود در آویخت ولی نتیجه نبرد بهر حال کمی بعد کشته شد ۱ و آخرین خطری که ممکن بود از طرف مردکیان متوجه تخت ساسانیان شود ازبین رفت از آن بعد آئین مردك درخفا میزیست و در بقیهٔ دوره ساسانیان همان سان بود تا باز در دورهٔ اسلامی عرض اندام کرد

(۱) ابن اسفندیار، ظهیرالدین بعقیدهٔ این دو مورخ پس از کاوس حکومت طبرستان بیکی از پسران زرمهر سوخرا واگذار شد ولی شاید این افسانه ای باشد که برای تحلیل دودمان قارن اختراع شده (رجوع شود بایرانشهر مارکوارت ص ۱۳٤)

پایان